

هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس گرایان ایران)

HOMAN THE GROUP TO DEFEND THE RIGHTS
OF IRANIAN GAYS AND LESBIANS



هومان

سال دهم، شماره ۱۶، بهار ۱۳۷۹



مجله هومان

(از انتشارات هومان (گروه دفاع از حقوق همجنسگرایان ایران)

سال تأسیس ۱۳۶۹ خورشیدی/۱۹۹۱ میلادی

سال یازدهم، شماره ۱۶، سال ۱۳۷۹

سردبیر این شماره: نسیم

با تشکر فراوان از همکاری بیدریغ همه دوستانی که در تهیه این شماره به من کمک کرده‌اند.

- * گروه هومان صاحب امتیاز رسمی مجله هومان است.
- * بازتکثیر و چاپ مطالبی از مجله هومان بشرط ذکر منبع بلامانع است.
- * مجله هومان با همکاری داوطلبانه نویسندگان مطالب و به سرپرستی سردبیر میهمان هر شماره تهیه و چاپ می‌شود.
- * مطالب چاپ شده الزاماً بازگوکننده نظرات گروه هومان و یا سردبیر مجله نمی‌باشند. همینطور چاپ مطالبی در مجله به معنای همجنسگرابودن نویسنده مطلب نیز نمی‌باشد.
- * با تضمین رازداری، نام و آدرس حقیقی کلیه نویسندگانی که از نام مستعار استفاده می‌کنند باید برای سردبیر مشخص شود.
- * سردبیر هومان حق انتخاب و چاپ مطالب دریافتی و ویراستاری را برای خود محفوظ نگاه می‌دارد.
- * مطالب دریافتی متعلق به آرشبو هومان بوده و پس فرستاده نخواهند شد.
- * گروه هومان، گروهی است غیرانتفاعی و عواید حاصل از فروش مجله هومان تماماً صرف پرداخت مخارج چاپ و توزیع شماره‌های بعدی مجله می‌شوند.

کمک مالی به هومان را می‌توانید به حساب HOMAN و شماره حساب Postgiro 635 2630-5 Fd در سوئد واریز کنید.

- هزینه اشتراک مجله هومان برای چهار شماره و با احتساب هزینه پستی: برای اروپا ۱۳۵ کرون سوئد، برای آمریکا و کانادا ۲۵ دلار آمریکایی و برای بقیه کشورها معادل ۱۷۰ کرون سوئد می‌باشد.
- تک شماره مجله با احتساب هزینه پستی: برای اروپا معادل ۴۰ کرون سوئد، برای آمریکا و کانادا ۸/۵ دلار و برای بقیه کشورها معادل ۴۵ کرون سوئد می‌باشد.
- علاقتمندان به دریافت مجله می‌توانند مستقیماً با شعبه هومان در کشور خود تماس بگیرند و یا درخواست خود را مستقیماً به آدرس هومان در سوئد ارسال دارند.
- نشانی شعبه‌های هومان در کشورهای مختلف:

HOMAN P.O. Box 3444, S-10369 Stockholm, Sweden

Phone: (sang-e sabor): +46-31-121054

HOMAN BM Box 7826, London WC1N 3XX, UK

HOMAN Postboks 2879, 0608 Oslo, Norway

HOMAN C/O Hein & Fiete, Pulverteich 21, 20099 Hamburg, Germany

HOMAN-LA P.O.Box 480691, LA, CA 90048, USA

HOMAN-FL P.O. Box 4431, Winter Park, FL 32793, USA

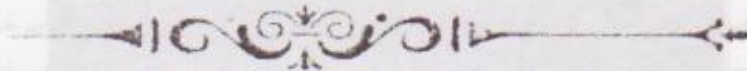
HOMAN Homepage: <http://www.homan.cwc.net>

HOMAN Email: homan@rocketmail.com

عکس روی جلد: برگرفته از مجله «ایران جوان» شماره صد.

فهرست مطالب

- ۵ - سخن سردبیر
- ۷ - اخباری از ایران و جهان، اوکوندرمان و نسیم - مقالات:
- ۸ - هویت و استراتژی سیاسی، از: پیمان وهاب‌زاده
- ۱۰ - گریزی کوتاه به تمایلات جنسی (سکسوالیته) و همجنسگرایی، از: نادر
- ۱۳ - تئوری کوئیر و فعالیت کوئیری
- ۱۵ - نگاهی به لزبین-فمینیسم، از: تائ جلال - داستان:
- ۱۷ - ترجمه قطعه‌ای از «پرتقال تنها میوه خوردنی نیست»، اثر ژانت وینترستون، ترجمه بهجت رضایی - فرهنگ و ادب:
- ۱۸ - بورژوازی سرگردان، توماس مان و ناکامیهای جنسی‌اش، از: الف. فلاختی
- ۲۲ - قهرمان همجنسخواه و فرهنگ او در تاریخ ادبیات، از: نسیم
- ۲۴ - «شهرزاده»، گامی نو در تاریخ مطبوعات ایران، از: یونس خراسانی - گزارش:
- ۲۶ - گزارشی از اولین کنفرانس مسلمانان همجنسگرا (الفاتحه)
- نامه‌های رسیده:
- ۲۷ - همجنسگرایی امری انتخابی نیست، بیماری نیز نمی‌باشد، واقعیتی از زندگی ست، از: محسن
- ۲۷ - گناه همجنسگرایی!! از: ح. حیدرزاده
- ۲۷ - چند نکته و تذکر، از: روشن
- ۲۹ - درک مغشوش «راه زندگی» از دمکراسی و آزادی بیان - اشعار:
- ۳۳ - روزگاری روز می‌آید... از: نوید
- ۳۳ - دو شعر از: امیر برادران
- ۳۴ - اسطوره شیدایی من، از: اتابک
- ۳۵ - عروسک کیست؟ از: قباد
- ۳۶ - اسناد قتل و پیگرد همجنسگرایان در ایران - مصاحبه‌ها:
- ۳۹ - سازمانهای چپ در عرصه اخلاقیات جنسی - سعیده
- ۴۲ - مصاحبه با اردشیر مشول سنگ صبور - کشیک تلفنی هومان
- ۴۴ - مصاحبه با مسئولین ایران - شادمان - گوناگون:
- ۴۷ - سایت‌گی ایران
- ۴۸ - اینترنت و اج. آی. وی
- ۴۹ - دو خبر از فعالیتهای هومان در ژاپن و فرانسه
- ۵۰ - کتابها و نشریات رسیده



فهرست مندرجات بخش انگلیسی:

- ۴ - ترجمه‌ای کوتاه و فشرده از مندرجات بخش فارسی توسط پرنده
- ۷ - سخن سردبیر
- ۸ - مولوی (رومی) شاعر بزرگ ایران از: جک نیکلز
- ۱۰ - قانون مجازات همجنسگرایی در ایران و مدارکی در این باره
- ۱۱ - تداوم جهاد کوئیری از: سلیمان ایکس
- ۱۵ - گزارشی از وضعیت همجنسگرایان در جنوب شرقی آسیا از: استوارت لو
- ۱۷ - بحثی درباره زنان کوئیر ایرانی از: پرنده
- ۲۰ - فعالیتهای هومان

مجله همایون بمآلعات ساپوه

۵-۶ - ۵۰۰۰

۷-۸ - ۱۰۰۰

۹-۱۰ - ۱۰۰۰

۱۱-۱۲ - ۱۰۰۰

۱۳-۱۴ - ۱۰۰۰

۱۵-۱۶ - ۱۰۰۰

۱۷-۱۸ - ۱۰۰۰

۱۹-۲۰ - ۱۰۰۰

۲۱-۲۲ - ۱۰۰۰

۲۳-۲۴ - ۱۰۰۰

۲۵-۲۶ - ۱۰۰۰

۲۷-۲۸ - ۱۰۰۰

۲۹-۳۰ - ۱۰۰۰

۳۱-۳۲ - ۱۰۰۰

۳۳-۳۴ - ۱۰۰۰

۳۵-۳۶ - ۱۰۰۰

۳۷-۳۸ - ۱۰۰۰

۳۹-۴۰ - ۱۰۰۰

۴۱-۴۲ - ۱۰۰۰

۴۳-۴۴ - ۱۰۰۰

۴۵-۴۶ - ۱۰۰۰

۴۷-۴۸ - ۱۰۰۰

۴۹-۵۰ - ۱۰۰۰

۵۱-۵۲ - ۱۰۰۰

۵۳-۵۴ - ۱۰۰۰

۵۵-۵۶ - ۱۰۰۰

۵۷-۵۸ - ۱۰۰۰

۵۹-۶۰ - ۱۰۰۰

۶۱-۶۲ - ۱۰۰۰



مجله همایون، شماره ۶، زمستان ۱۳۸۱ هـ ق، ۱۳۶۱ هـ ق

۶۳-۶۴ - ۱۰۰۰

۶۵-۶۶ - ۱۰۰۰

۶۷-۶۸ - ۱۰۰۰

۶۹-۷۰ - ۱۰۰۰

۷۱-۷۲ - ۱۰۰۰

۷۳-۷۴ - ۱۰۰۰

۷۵-۷۶ - ۱۰۰۰

۷۷-۷۸ - ۱۰۰۰

۷۹-۸۰ - ۱۰۰۰

۸۱-۸۲ - ۱۰۰۰

۸۳-۸۴ - ۱۰۰۰

۸۵-۸۶ - ۱۰۰۰

۸۷-۸۸ - ۱۰۰۰

۸۹-۹۰ - ۱۰۰۰

سختن سرک‌پیر

اپوزیسیون ایرانی روحیه تبعیض ستیزی ندارد و ما اینرا بنا به تجربه تاریخ دهساله فعالیت هومان می‌گوئیم. از یک طرف تجربه تلخ شکست بیست سال پیش، خروج موج عظیم ایرانیان از جمله نیروهای باصلاح اپوزیسیون از کشور و آشنایی نزدیک با دمکراسی غربی و از طرف دیگر فروریختن بلوک شرق و دیوار برلین، همه تلنگرهایی بود که به ذهن تپل و آغشته به خرافات و شن ناهماهنگ با زمانه ما ایرانیان وارد آمد. در مسیر دو باره سربرآوردن، اپوزیسیون ایرانی در ظاهر به بازمینی گذشته و نقد افکار و شیوه‌های مبارزاتی خود پرداخت و از آن زمان شعار دمکراسی، حقوق فردی و... در رأس گفتمان آن جای گرفت. اما نگاهی گذرا به کارنامه همین اپوزیسیون در سالهای اخیر، متأسفانه بیانگر این واقعیت است که نیروهای مخالف جمهوری اسلامی از شعارهای پر طمطراق و اینهمه ادا و اطوار دمکرات‌منشی، تنها بعنوان دست‌افزار سیاسی بر علیه رقیب استفاده می‌کنند؛ و در جهت‌یابی‌های نوین و تعیین ارزشهای تازه، متمدن و امروزی و مدرنیزه کردن فرهنگ و نگاه شهروند ایرانی، برخلاف همه جار و جنجال‌ها کاملاً سطحی و خودخواهانه برخورد کرده‌اند، بر همین اساس هیچگونه تبعیض ستیزی در اعمال، رفتار و کردار و نوشتار آنان دیده نمی‌شود. وگرنه چرا نیروهای سیاسی ما از سلطنت طلب و مشروطه خواه گرفته تا نیروهای ملی و میانه، از چپ رفرمیست گرفته تا تندترین آنها، هیچکدام حاضر به اعلام علنی مواضع خود در مورد حقوق همجنسگرایان نشده‌اند و همچنان به سکوت خفت‌بار خود در برابر سرکوب همجنسخواهان ایرانی ادامه می‌دهند.

پراگماتیسم سیاسی‌ای که به قیمت عدم تقویت خواسته‌های بخش‌ها و قشرهای مختلف اجتماعی در جهت نیل به جامعه مدنی سکولار تمام شود، دردی از دردهای جامعه ما را حل نخواهد کرد و سیاست آهسته بیا آهسته برو که گربه شاخت نزند، کارکردی نخواهد داشت جزء گردن نهادن به معیارهای اخلاقی، چفت و بست‌ها و روابط و ضوابطی که ضامن حفظ نظام ارزشی موجودند. در واقع همان اصول کهنه‌ای که پیش‌زمینه‌های فرهنگی دگرذیسی هر حاکمی به طرف دیکتاتوری را تشکیل می‌دهند. در حالی که اپوزیسیون مسئول و متعهد ضمن طرح راه کارهای سیاسی می‌بایست توانایی تعیین خطوط ارزشی جدید و جهت‌یابی و رهنمود فکری و رفتاری نوین اجتماعی منطبق با جنبش‌های اجتماعی - مدنی زمانه را نیز داشته باشد و بدینوسیله راه شرکت نیروهای هرچه بیشتری در زندگی اجتماعی را هموار، پایه‌های دمکراسی در جامعه را تقویت کند.

ما همجنسگرایان ایرانی به دنبال کالای لوکس نیستیم که بگویند فعلاً وقتش نیست. این توانایی و امکانات فرهنگی نیست که ما باید بدان گردن نهیم. موضوع این است که این امر در زندگی فردی من نوعی از چه اهمیتی برخوردار است. زندگی خصوصی - جنسی آخرین موضوعی است که از انسانها گرفته می‌شود اما از اولین حقوقی است که ما همجنسخواهان را از آن محروم کرده‌اند و بی‌شمارانه می‌خواهند آخرین موضوعی باشد که به آن پردازند. ما این را دسیسه مردسالاری، اجحاف و سازگاری واپسگرایانه اپوزیسیون در پیوند با اخلاق و آداب و رسوم سنتی و حتی حمایت تلویحی از آن میدانیم وگرنه چه کسی می‌تواند آن غایاتی که به شکوفایی روحی - فکری، جسمی و انسانی فرد منجر می‌شوند را تعیین کند بجز خود او.

موکول کردن هر تحولی به بعد از جابجایی حاکمان فعلی، بعبارتی دید دولت‌مداری داشتن سالهاست که دیگر کسی را دلخوش نمی‌کند. به ما نوید آینده را ندهید چرا که تضمینی در آن نیست، علاوه بر آن بگذارید آیندگان خود برای آینده تصمیم بگیرند. شما در همین دوره برای همعصران خود روشن کنید که برای حل تضاد ناشی از نیازهای انسان و تلاش او در جهت دستیابی به آن از یک طرف و موانع مدافعی در برابر این نیازها چه کاری کرده‌اید و برنامه و مواضع شما کدامهاست؟

برخورد منفعلانه کل نیروهای معروف به اپوزیسیون نسبت به ستم وارده به همجنسگرایان، هم دال بر درک ناقص این نیروها از حقوق بشر و هم نشانه این است که اینان دغدغه آزادی، حق تعیین سرنوشت فرد، دمکراسی و... که در ظاهر باعث آواره‌گی‌اشان گردیده را ندارند و همچنان در سنت شرقی و آسیایی خود لمبیده‌اند.

سنت تان و سنت طلبانی این چنین که سیاست شترمرغی خود را طوری تنظیم می‌کنند که به تریج قبای کسی برنخورند را نمی‌توان اپوزیسیون جمهوری اسلامی نامید. اینان گندم‌نمایان جوفروشی هستند که در روزگار تخلیه دهات توسط روستائیان، همچنان بر سر جالیز مانده‌اند و در لجزار ناخود آگاهی جمعی جهان سومی ایرانی می‌لوندند.

برجستگی صفت‌های «کمال هم‌نشینی» در تشکیلات زنان گروه‌های سیاسی ایرانی آنچنان است که آدمی را یاد و بترین فروشگاه‌ها می‌اندازد. این تشکلات که در یکی چند سال اخیر در نتیجه رشد روزافزون جنبش زنان ایرانی داخل و خارج کشور بوجود آمده‌اند تاکنون نه سخن‌نغزی گفته‌اند و نه از آن شوریدگی لازمه پیشگامی که ادعای آن را دارند، اثری دیده می‌شود. برنامه‌های این تشکلات نشانگر آغشتگی آنها به «صفت‌های هم‌نشینی» با مردسالاران هم‌گروهی هستند؛ اگر نگوئیم که یادآور اتحادیه‌های زرد کاری‌اند.

زنان ایرانی که قربانی مذهب، خرافات، قضاوت‌های عجولانه، کوه‌بینی و ملاحظات سیاسی-فرهنگی حاکم بر جامعه‌اند، واقفند که سازمان‌های سیاسی چگونه زمانی مبارزه زن ایرانی را وجه‌المصالحة «مبارزات ضد امپریالیستی» کرده چه خسارات جبران‌ناپذیری به رشد فرهنگی زنان و جامعه وارد آوردند.

جان شوریده و روح عاصی از مقررات زن ایرانی او را وامیدارد که برای راهیابی به تقسیم قدرت و امتیازات اجتماعی قبل از هر چیز می‌بایست با آن تصویر دگرسان و مجازی که ارزش‌های مردسالار در ذهن‌ها کاشته‌اند، در این رهگذر برابری جنسی بدرستی به یکی از خواسته‌های اصولی جنبش زنان تبدیل می‌شود. اما تشکیلات زنان گروه‌های سیاسی کماکان در خم کوچک ملاحظات سیاسی، فرهنگی-سازمانی خود هستند و در تاروپود «پرنسپهای» سازمانی اسیر، در نتیجه نتوانسته‌اند مردان «هم‌رزم» و کلاً سازمان خود را به چالش‌های عمده فرهنگی که در خدمت مبارزه زن ایرانی است، فراخوانند. مردسالاری و مختصات آن دشمن مشترک جنبش زنان و هم‌جنگریان است. نزدیکی مواضع و همکاری فمینیست‌ها و هم‌جنگریان در کشورهای غربی هم به همین دلیل است.

تشکیلات زنان سازمان‌های سیاسی باید به این سؤال جواب دهند که آیا گریز از هویت جنسی و طبیعی را به زن هم‌جنگرای ایرانی توصیه می‌کنند و یا از او در پرورش توانایی‌های نهفته در این هویت حمایت بعمل می‌آورند؟

حرکت ما هم‌جنگریان بخشی از جنبش عدالتخواهانه ایرانی و در خدمت برابری جنسی، تعمیق حقوق بشر و آزادی‌های فردی-اجتماعی است؛ تشکلات زنان سیاسی هم ظاهراً خواستار دگرگونی در عرصه مناسبات جنسی هستند اما مواضع منفعلانه و انگشت‌زنهار بالاگرفتن آنان در رابطه با هم‌جنگرایی بالاخص حقوق زنان هم‌جنس‌خواه، چیزی نیست بجزء مرعوب دسیسه‌ها و ترفندهای مردسالاری شدن و تسلیم در برابر آنها. ما بر این اعتقادیم که این تشکلات نباید منتظر مواضع رهبران حرف‌پیمای خود باشند چرا که آنها به برابری جنسی و حقوق هم‌جنگریان که می‌رسند همه محتسب‌خمشکن می‌شوند؛ و جنسیت موضوع اتاق خواب می‌گردد نه یک معضل اجتماعی؛ لذا اینگونه تشکلات زنان اگر می‌خواهند جدی گرفته شوند باید در رابطه با مسائل گفته شده مواضعی صریح و روشن اتخاذ کرده، خود ابتکار عمل را بدست گیرند. امری که هم سره را از ناسره جدا و هم در تقویت اعتماد به نفس این گونه تشکیلات و در پیشبرد یک نبرد مدعیانه توسط آنها مهم و حیاتی است.

«هر که را درد است او برده است بو»

وب سایت خانه دوست

متعلق به همه زنان هم‌جنگرای ایرانی است

از خانه دوست دیدن کنید و درگسترش ارتباطات بین‌لذین‌های ایرانی ما را یاری دهید.

آدرس وب سایت:

Iranian Lesbians: <http://www.geocities.com/khanaeye-doost>

اخباری از ایران و جهان

تهیه کننده: اوکوندردمان و نسیم

کشور، شروع بکار کرد. طبق تحقیقاتی که اخیراً دربارهٔ همجنسخواهی در چین صورت گرفته، حداقل پنجاه میلیون همجنسگرای چینی در آن کشور زندگی می‌کنند. فانگ جانگ، نویسنده کتاب «زندگی همجنسخواهان در چین» که خود نیز همجنسگراست، علت تغییر رویهٔ حکومت چین در اینباره را آمار هشداردهندهٔ بیماران ایدز در این کشور می‌داند. او می‌گوید مسئولان حکومت، رقم بیماران ایدز را تنها چهارصد هزار نفر اعلام می‌کنند، در صورتی که نه تنها مردم که خود حکومتیان هم به این آمار خود می‌خندند.

بالاتر بعد از مدت‌ها کشمکش و تشدید فشار بر دولت، بخصوص از سوی بخش خارجی اتحادیهٔ همجنسگرایان انگلیس (Stonewall Immigration Group)، در قانون مهاجرت این کشور تغییراتی به نفع مهاجران همجنسگرا داده شد. طبق قانون، یک همجنسگرای خارجی که به خاطر شروع زندگی مشترک با یک تبعهٔ انگلیس وارد این کشور می‌شود، می‌بایست حداقل چهار سال با همسر خود، هم‌سکن بوده و فرد انگلیسی می‌بایست طی این مدت، تمام مخارج همسر خارجی خود را تقبل می‌کرد. این قانون چهارساله اکنون به دو سال کاهش یافته و علاوه بر آن، فرد خارجی از همان اوائل ورود حق کارایی را داشته، چنانچه در مدت این دو سال، رابطهٔ آندو به‌علت درگذشت تبعهٔ انگلیس و یا بدرقاری او، از هم پاشیده شود، فرد خارجی از حق اقامت دائمی در این کشور برخوردار خواهد بود. وزارت کشور انگلیس همچنین قول رسیدگی به پرونده‌های همجنسگرایانی که با توجه به سختگیرانه‌ی قانون قبلی همچنان بلا تکلیف مانده‌اند را داده است. برای اطلاع بیشتر می‌توان از طریق شماره تلفن 020-7336-0620 با اتحادیهٔ همجنسگرایان انگلیس تماس گرفت.

بالاتر خورشید پنهان شده در پشت تیر و کمان و شمیرهای جنگل شروود هم خودی نشان داد. آقای استفان نایت پروفیسور ادبیات انگلیسی در دانشگاه کاردیف در بریتانیا، با اعلام نتیجهٔ تحقیقات خود دربارهٔ زندگی روبین هود، با اعلام این مطلب که روبین هم همجنسگرا بوده و به ماریون، یار نزدیک خود، عشق می‌ورزیده؛ به حرفهای درگوشی دربارهٔ زندگی این مرد افسانه‌ای پایان داد. امری که گرداندگان انجمن روبین هود در انگلستان را خوش نیامده.

روز سیزدهم اکتبر سال ۹۹ پارلمان فرانسه لایحه‌ای را به تصویب رساند که برطبق آن دو نفری که با هم زندگی مشترکی دارند از تمام حقوقی برخوردار خواهند بود که بک زوج متأهل. این قانون که با ۳۱۵ رأی موافق در برابر ۲۴۹ رأی مخالف به تصویب رسید، شامل حال همجنسگرایان نیز می‌شود. بخش فارسی رادیوی بین‌المللی فرانسه، این خبر را برای شنوندگان ایرانی خود پخش کرد.

مجلهٔ «ایران جوان» که در ایران منتشر می‌شود، در شمارهٔ ۳۰ خود ضمن چاپ گزارشی تحت عنوان «من بیمارم! - گزارشی از بیماری! و نحوهٔ زندگی دوجنسی‌ها»، طی فراخوانی از عالمان و صاحب‌نظران درخواست مشارکت در بحثها و ارائهٔ نظرات خود در اینباره کرده است. آدرس «ایران جوان» برای مکاتبه: تهران - خیابان خرمشهر غربی (آپادانای سابق) شمارهٔ ۲۱۲. آدرس وبسایت: www.iran.javan.com

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در بحثها و طرحهای پیش‌کنگره‌ای خود (کنگره ششم)، موضوع دفاع از حقوق همجنسگرایان ایران را نیز گنجانیده. هرچند باید منتظر تصمیمات کنگرهٔ اکثریتها بود، اما این اولین بار در تاریخ سازمانها و احزاب سیاسی ایرانی است که، ولو اندک، اما بطور صریح و علنی به حقوق همجنسگرایان ایران اشاره می‌شود.

تنها مجلهٔ همجنسگرایان ترکیه Kaos که همزمان با انتشار شمارهٔ هشت مجلهٔ هومان، در ترکیه منتشر و تاکنون شصت شماره از آن انتشار یافته، توسط مقامات امنیتی ترکیه تا اطلاع ثانوی ممنوع‌الانتشار گردید. باینهمه افراد دست اندرکار مجله که خود را اتحادیهٔ دانشجویان و کارگران می‌نامند، بدون توجه به اخطار مقامات ترک، شمارهٔ ژانویه سال ۲۰۰۰ را منتشر کرده‌اند. این اتحادیه همچنین در نوامبر سال گذشته کنفرانسی با شرکت روانپزشکان و روانشناسان در استانبول برگزار کرد؛ از جمله موضوعات کنفرانس بحث حول موضوع همجنسگرائی بود.

اولین شرکت خطوط هوایی برای همجنسگرایان توسط مارتین لانگهام، خدمهٔ پیشین شرکت بریتانیایی کالدونین، با نام آزادی شروع به کار کرد. بزودی هواپیماهای این شرکت با آرم و پرچم رنگین کمان از فرودگاههای شهرهای لوتون در شمال لندن و همچنین منچستر شروع به حمل و نقل مسافران همجنس‌خواه خواهند کرد.

طبق تصمیم دادگاه عالی آفریقای جنوبی، از این پس همجنسگرایان خارجی که با تبعهٔ همجنس خود در این کشور زندگی می‌کنند، از تمام حقوق و مزایای اجتماعی که شهروندان آفریقای جنوبی از آن برخوردارند، بهره‌مند می‌شوند.

دیجان نیریچیک، نویسنده، شاعر، فعال ضد جنگ و میلیتاریسم، همجنسگرای علنی صربستان و از بنیان‌گذاران سازمان تازه تأسیس همجنسخواهان آن کشور، در روز بیست و نهم دسامبر سال گذشته، (روز تولد دیجان)، توسط نیروهای فاشیست نزدیک به حکومت صربستان، بقتل رسید. سازمان جهانی دفاع از حقوق همجنسگرایان و دیگر سازمانهای مدافع حقوق بشر، در اینباره به اقدامات اعتراضی شدیدی مبادرت ورزیده‌اند. اولین کافتربای همجنسگرایان چینی، بعد از قرن‌ها سرکوب و تکذیب وجود همجنسخواهی در بین چینیان توسط حکومت آن

هویت و استراتژی سیاسی

پیمان وهابزاده

موضوع‌گیری سیاسی خاصی راه می‌برد؟ یا نه، موضوع‌گیری همجنس‌گرایان در برابر سیاست‌های روز است که هویت همجنس‌گرا را تعریف می‌کند؟ بحث کوتاهی را که در اینجا به آن خواهیم پرداخت، تلاشی است برای پاسخدهی به دو پرسش بالا. جنبش همجنس‌گرایان - آن گونه که امروز می‌شناسیم - جنبشی است جهانی. پدیداری و دوام این جنبش بیش از هر چیز نشان‌گر گشودگی‌های اجتماعی و سیاسی ویژه‌ای است که شهروندان جامعه‌های گوناگون، یکی پس از دیگری، در عرصه‌های متفاوت تجربه می‌کنند. جنبش‌های همجنس‌گرایان کشورهای گوناگون هرچند برای خواسته‌های همانند و معنی مبارزه می‌کنند، اما به شکلی تک‌ساحتی و تک‌لختی پدید نیامدند. جنبش همجنس‌گرایان هر جامعه‌ای - در همان حال که تجربه‌ها و خواسته‌های مشترکی را با جنبش‌های همانند در کشورهای دیگر فریاد می‌زنند - اما هر یک سخن‌های بسیار نیز درباردهی جامعه‌های خود می‌گویند. هومان نیز از این امر مستثنی نیست. تبعیدی بودن جنبش همجنس‌گرایان ایران نشان‌گر فروبستگی خشونت‌بار سیاسی چیره بر سیاست ایران است. اما هومان تبعیدی دوگانه (مضاعف) را تجربه می‌کند. زیرا همجنس‌گرایان ایران در خارج از کشور توسط بخش بزرگ گروه‌های اپوزیسیون نیز از ساحت سیاست تبعید شده‌اند. عدم اعتقاد عملی به اصول دمکراتیک و به حقوق بشر و کمبود تلاش‌های صادقانه برای زدودن باورهای پیش‌نهادی فرهنگی و تعصب‌های مذهبی شمار نزدیک به اتفاق گروه‌های سیاسی را واداشته است تا نسبت به مسایل همجنس‌گرایان راه سکوت و بی‌اعتنایی پیشه‌گیرند.

این تبعید دوگانه، اما، بیش از هر چیز نشان‌گر شدت سرکوب فرهنگی و سیاسی همجنس‌گرایان ایران به منزله‌ی اجتماعی از شهروندان ایرانی (تبار) است که اجتماعی بودن آن به گونه‌ای بی‌وقفه و به راه‌های گوناگون (از اعدام همجنس‌گرایان در ایران تا اجرای سیاست سکوت در خارج از ایران) نفی می‌گردد. پس سبب شگفتی نخواهد بود اگر بگوییم که حاشیه‌ای بودن جنبش همجنس‌گرایان ایران دارای نهنفگی‌های بس مهم «سیاسی» است. قرارگر فنگی تاریخی همجنس‌گرایان ایران در جایگاهی سرکوب شده و به حاشیه رانده شده بی‌تردید ویژگی‌های پنهان ساختار فرهنگی سیاست در ایران (و در تبعید) را آشکار می‌سازد. در این گونه از سیاست، جنیت مفهومی است درونی و خصوصی، نه بیرونی و سیاسی. مفهوم درونی-بیرونی مفهومی است پس ریشه‌دار در فرهنگ و ناخودآگاه جمعی ایرانی. زیرا آنگاه که

هومان - نخستین و یگانه گروه سراسری دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایران - در آستانه‌ی دهمین سالگرد تأسیس قرار دارد. در ده سالی که از عمر هومان می‌گذرد، گروه نشان داده است که می‌تواند با پیگیری آماج‌هایش، بر جامعه‌ی ایرانی مهاجر نیز تأثیرگذار باشد. بی‌اغراق می‌توان گفت که در این سال‌ها - علیرغم کاستی‌ها و دشواری‌ها - هومان توانسته است نظر بخش رو به گسترشی از کوشش‌گران فرهنگی و سیاسی ایرانی در مهاجرت را نسبت به حساسیت و خطیر بودن مسایل همجنس‌گرایان ایرانی جلب کرده و می‌رود تا به گونه‌ای پشتیبانی فعال و زنده از همجنس‌گرایان ایرانی از سوی دیگر گروه‌ها و تلاش‌گران سیاسی و اجتماعی دست یابد.

اگر به نشریه‌ی هومان چونان بازتابی از گرایش‌ها و اندیشه‌های گوناگون درونی گروه بنگریم، رویکردهای متفاوتی را نسبت به چرایی گروه هومان، انگیزه‌های فعالیت آن و نیز استراتژی گروه برای گسترش و مبارزه در راه حقوق همجنس‌گرایان ایرانی مشاهده می‌کنیم. گرایش‌ها و دیدگاه‌های تلاش‌گران هومان به گونه‌ای برحسته به پلورالیسم درونی گروه هومان اشاره دارند و این پلورالیسم را (خوشبختانه) نمی‌توان به هیچ معیار پیش‌داده‌ای کاهش داد. اما از نظر تحلیلی می‌توان دو گرایش اصلی پیرامون مسئله‌ی هویت و «سیاست» را در اکثریت بزرگ این دیدگاه‌ها تشخیص داد. روشن است که من در اینجا «سیاست» و «سیاسی» بودن را به معنای حزبی و نهادی آن به کار نمی‌برم و از همین روست که واژه‌ی «سیاست» و مشتقات آن را در آغوش گیومه‌ها قرار می‌دهم تا این واژه‌ها را از گزند چنان برداشت‌هایی محافظت کنم. «سیاسی» بودن از دید من ناشی از قرارگر فنگی انسان‌ها در شبکه‌ای از رابطه‌های نامساوی قدرت است. پس انسان، هر انسانی، همواره «سیاسی» باقی خواهد ماند. از دو گرایش اصلی درون گروه هومان، یکی گرایشی است که عنصری «سیاسی» در هویت همجنس‌گرایی می‌بیند و «سیاسی» بودن استراتژی گروه را بر پایه‌ی تعریف هویت همجنس‌گرا می‌خواهد. گرایش دیگر، هرچند نافی «سیاسی» بودن هویت هومان نیست، اما موفقیت تحمیل شده بر تلاش‌گران همجنس‌گرای ایرانی را (که تبعیدی بودن گروه خود گویای آن است)، عنصری ذاتی در تعریف هویت همجنس‌گرا نمی‌بیند.

این هر دو دیدگاه عمده در گروه هومان - سدالبته - دربرگیرنده‌ی گوناگونی‌های فکری درونی هستند. اما این دو دیدگاه راه را بر دو پرسش کلیدی می‌گشایند. از این رو، در اینجا می‌خواهم به رسم: آیا این هویت همجنس‌گرا است که به

ایران امروز که روند تبعید و مهاجرت بی سابقه‌ی میلیون‌ها ایرانی خود نشان‌گر آن است، عامل مرکزی و مؤثر در شکل‌گیری جنبش هومان نبوده است.

در چنین زمینه‌های سیاسی و فرهنگی است که به باور من جنبش هومان نمی‌تواند تنها و صرفاً جنبشی برخاسته از هویت همجنس‌گرا باشد. توجه به این زمینه‌ها به من نشان می‌دهد که هویت همجنس‌گرا هویتی پیش‌داده، اثباتی و بدیهی نیست. به دیگر سخن، هویت همجنس‌گرا تعریف خود را از ویژگی‌های فرهنگی و سیاسی هر جامعه و نیز از راستاها و شیوه‌های مبارزه‌ی جنبش همجنس‌گرایان دریافت می‌کند. این امر همانا ویژگی و خصلت «سیاسی» جنبش و هویت همجنس‌گرا است که پیش‌تر از آن یاد کردم. به همان گونه که هر فرهنگ حیطه‌ها، هنجارها و کسوردهای دیگر جنبش‌گرای خود را داراست، همجنس‌گرایی نیز کردارها و محدوده‌های خود را از زمینه‌ی فرهنگی خود دریافت می‌دارد. پس همجنس‌گرایی پدیده‌ای است جداناپذیر از گوناگونی‌های فرهنگی. این گوناگونی فرهنگی، اما، همجنس‌گرایان جامعه‌های گوناگون را از همبستگی و حس دوستی و پیوند با یکدیگر باز نمی‌دارد. از این رو، جنبش همجنس‌گرایان جنبشی است جهانی، نه جهانشمول.

از همین روست که هومان گروهی «سیاسی» است. بدون توجه پیگیر و بی‌وقفه به شکل‌بندی فرهنگی و سیاسی ایران امروز درک روند شکل‌گیری هویت همجنس‌گرا در ایران به دام و دامسان الگوبرداری از دیگران، ایده‌آلیسم و کاهش همجنس‌گرایی به نوعی «شیوه‌ی زندگی» (life style) خصوصی افراد می‌افتد. تاگشایش‌های سیاسی و دگرگشت‌های فرهنگی احتمالی در آینده‌ای که به نظر چندان نزدیک نمی‌آید، هویت همجنس‌گرای ایرانی را استراتژی سیاسی جنبش همجنس‌گرا (که هومان اکنون پرچمدار آن است) تعریف می‌کند. راز دوم هویت همجنس‌گرای ایرانی در مبارزه و کوشش آن برای دگرگشت سیاسی دمکراتیک و دعوت و یاری رساندن به بازاندیشی ژرف فرهنگی است. هومان که می‌رود در دهمین سال آغاز خود-که به لطف جامعه‌ی مدنی جهانی ممکن شد- نگاهی انتقادی به تلاش‌هایش در این سال‌ها بیندازد، می‌تواند دوره‌ی نوین دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایران را با تلاش گسترده و همه‌جانبه برای به دست آوردن حمایت نیروهای فرهنگی، فکری و سیاسی در مهاجرت و تبعید آغاز کند.

آگوست و سپتامبر ۱۹۹۹

جدایی درونی از بیرونی در فرهنگ و ناخودآگاه جمعی ریشه کرد و به پایه‌ی نهانی سیاست و به هنجار «(نرم) ناگفته‌ی کنش سیاسی در اجتماع فراروید، آنگاه درهم آمیزی این دو ساحت - به هر شکلی که باشد - ناگزیر تلاشی در راه براندازی این اصل مقدس حاکم بر فرهنگ خواهد بود. سکوت سنگین ده ساله‌ی اپوزیسیون سیاسی در تبعید در مورد هومان دقیقاً نشان‌دهنده‌ی ژرفای درونی بودن فرهنگ درونی-بیرونی در ذهنیت سیاسی ایرانی است. باوری، آگاهانه یا ناخودآگاه اما پس ژرف، که چهره‌ها و رهبران سیاسی اپوزیسیون پس از دست‌کم پانزده سال تجربه‌ی تبعید و زندگی در جامعه‌های دیگر و آشنایی با شیوه‌های کارکرد سیاست در رژیم‌های لیبرال دمکراتیک هنوز یا از رویارویی با آن ناتوانند یا آن را به سود آماج‌های سیاسی الهام‌نابخش خویش نمی‌بینند.

جنبش همجنس‌گرایان ایران دارای پتانسیلی چنان براندازنده است که لازمه‌ی شناسایی و حمایت آن توسط دیگر گروه‌های سیاسی چیزی جز یک خانه‌تکانی اساسی فکری و استراتژیک نیست. صرف پدیداری جنبش همجنس‌گرایان شاهده‌ی است بر خصلت «سیاسی» این جنبش. لیک، پهنه‌ی این «سیاست» به دولت و نهادهای سیاسی یا برنامه‌های حزبی محدود نیست زیرا با برهم زدن مرز سیاست و فرهنگ، فرهنگ سیاسی دوگانه‌ای (بخوان: سالوس و ریاکار) چیره بر فکر و برکنشور را لومی‌دهد و ناگزیر به سیاست فرهنگی رادیکالی اشاره می‌کند.

از این رو، مبارزه‌ی گروه هومان در راه دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایران همواره تماماً مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی، سکوت شرم‌آور اپوزیسیون سیاسی، و فرهنگ دوگانه‌ای است که، به درجه‌های گوناگون، هم حکومت و هم اپوزیسیون ریشه در آن دارند. من این ویژگی «سیاسی» جنبش همجنس‌گرایان ایران را، پیش از آن که میوه‌ی شکل‌بندی سیاسی امروزین ایران بدانم، ناشی از «قرارگرفتنی» فرهنگی آن در فرهنگ ایرانی-اسلامی می‌دانم. یعنی «ایرانی» بودن این جنبش به ناچار آن را در برابر بخش بزرگی از فرهنگ قرار می‌دهد. پس این امر که همجنس‌گرایان ایران در زمان حکومت پیشین در پستوها و «درونی‌های» خود از آزادی برخوردار بودند و در حکومت امروز حتی از امنیت نیم‌بند پستوها محروم می‌گردند تا مورد آزار و حتی اعدام واقع شوند، امری ثانوی است. این نکته البته به معنای نفی این واقعیت مهم نیست که سرکوب کم‌سابقه‌ی همجنس‌گرایان در ایران اسلامی و فروپستی اجتماعی حاکم بر



گریزی کوتاه به تمایلات جنسی (سکشوالیته) و همجنسگرایی

نادر

توضیح: این نوشته سالها پیش در نشریه «بازتاب» که در شهر ايسلایا در سوئد منتشر می‌شود، بچاپ رسید، با اینهمه ما خلاصه مقاله را، با اجازه دوستان نادر، با تغییراتی جزئی توسط خود ایشان، برای چاپ در این شماره مجله هومان انتخاب کرده‌ایم.

واکنشی است که احساسات عمیق روحی-روانی فرد به لرزه درمی‌آیند و موج‌های این لرزش به ساحل آرام روان و ضمیرش می‌رسند، که پاسخی است به نیاز درونی او. در یک کلام او اشباع می‌شود؛ و اینجا است که عشق به دیگری شروع می‌شود. عشق به آغاز و ادامه زندگی با طرف مقابل، عشق به در کنار او بودن در همان ساحل روان در فضای لایتنای روح. این موضوع تفاوت بین عشق والدین و فرزند را بر ما روشن می‌کند. چرا که در رابطه اول هوس جنسی، و امکان هماغوشی یک شرط است. هر چند که برای عده‌ای هماغوشی شرط اولیه دل بستگی و عاشق شدن نیست. اینگونه افراد با توجه به آمادگی‌ای که برای پذیرش تأثیراتی که از طرف مقابل متوجه آنها می‌شود، در همان نگاه اول می‌توانند عاشق دل‌باخته طرف شوند.

بد نیست اشاره کنم که عده‌ای بین عشق و روابط جنسی تفاوت‌هایی قائل می‌شوند؛ و این خود مقوله مفصلی است که باید در جایی دیگر به آن پرداخت. بهرحال در رابطه بین دو فرد، فکر تولید مثل می‌تواند در میان باشد، اما یک موضوع حتمی و یک شرط اجباری نیست. همه ما این را در رابطه زن و مرد پذیرفته‌ایم و گرنه می‌بایست «طبق قانون و اخلاق اجتماع» هر رابطه‌ای که تولید مثل هدف بلاواسطه آن نباشد، امری حرام، غیر اخلاقی و مغایر با اخلاق اجتماعی بوده و محکوم می‌شود. فکرش را بکنید، در این صورت باید تمام زوج‌های جامعه به محض رسیدن به سن و سال معینی که دیگر توانائی صاحب فرزند شدن را نداشته باشند، باید از هم جدا شوند و یا جوانانی که بهر عللی دوست نداشته باشند دارای فرزندی شوند، از حق ازدواج و یا ادامه رابطه محروم گردند و بسیاری نمونه‌های دیگر و گرنه اعدو باطن امکان بی‌حرمتی به اخلاق اجتماعی ما را تهدید می‌کند. صحبت از قرصهای پیشگیری از بارداری، استفاده از کاندوم (و بسا همان کاپوت خودمان) و تبلیغات فرزند کمتر-زندگی بهتر و... در کنار اینگونه تفکرات مسلماً جایی از اعراب ندارند. در حالی که هم عقل سلیم و هم واقعیتها خلاف همه این را نشان می‌دهند. عبارتی در اکثریت مطلق اوقات، هماغوشیها با هدف لذت بردن انجام می‌گیرند و نه تولیدمثل.

گفتیم که یکی از کارکردهای تمایلات جنسی همانا ایجاد رابطه با دیگری است. موضوع انتخاب دل‌داده و یا «دیگری» به نوع حالت پذیرش، حساسیت و آمادگی هر کدام از ما در چگونگی دریافت و تأثیرگیری از کنشهای دریافتی از طرف مقابل بستگی دارد که این موضوع خود ریشه در نیازها و ضمیر ما دارد که باز به نوبه خود از تربیت خانوادگی گرفته تا عوامل

هدف این نوشته بررسی عمقی و همه‌جانبه تمایلات جنسی و همجنسگرایی نیست، چرا که نگارنده در این مورد تخصصی ندارد، آنچه در این نوشته می‌آید، حاوی برداشتها، شناخت و تجربیات محدود من بعنوان یک همجنسخواه ایرانی است و امیدوارم که این نوشته مقدمه‌ای باشد برای یک بحث جدی و مفید در این باره.

قبل از هر چیز بهتر است بپرسیم که تمایلات جنسی چیست و از خلال پاسخی که هر کسی به این سؤال می‌دهد، تقریباً می‌توان به موضع و برخورد او با همجنسگرایی نیز پی برد.

در تعامیت موجودی بنام انسان، تمام نیروی روانی او یعنی احساس، تفکر، عاطفه، اندیشه، جنسیت و تمایلات جنسی، قوه تخیل و... در هم آمیخته، بر همدیگر تأثیر می‌گذارند. این درهم آمیختگی از یکطرف و رابطه فرد با اطرافیان و اجتماع خود از طرف دیگر به شکل‌گیری شخصیت و هویت فردی او منجر می‌شوند و اینجا است که هر انسانی در نوع خود استثنا می‌شود. تمایل جنسی بخش جدایی‌ناپذیر انسان است؛ عامل ایجاد رابطه بین دو فرد بشری است و می‌تواند حالت‌های فیزیکی، روحی-روانی متفاوتی بخود بگیرد. برای تمایلات جنسی تعاریف مختلفی ارائه می‌شوند. از جمله:

* تمایل جنسی یعنی نیاز نفس و خواهش روح و منبع لذت و آرامش است.

* تمایل جنسی را می‌توان هم لذت روحی معنوی و هم لذت فیزیکی تعریف کرد که هر دو از ارزش یکسانی برخوردارند.

* شوق به لذت و رسیدن به اوج، تمایل جنسی را به نوعی نیرو و انرژی تبدیل می‌کند. اگر بخواهیم خلاصه کنیم، می‌شود گفت که این تمایل نوعی انرژی است که انسان دائماً آن را با خود حمل می‌کند و بخش عمده‌ای از امکانات روحی-روانی اوست. تمایلات جنسی حداقل سه کاربرد متفاوت دارد: زندگی بخشیدن به انسانی دیگر و یا همان تولیدمثل، ارضا فرد و ایجاد رابطه و تماس با دیگری. هوس و شوق ارضای آن، به تمایلات جنسی کشش خاصی می‌دهد. وقتی این شوق ارضا می‌گردد، فرد به نوعی لذت جسمانی می‌رسد که نتیجه آن آرامش و بکار افتادن مکانیسم‌های دیگر بدن برای شروع و رسیدگی به کارهای دیگر مثل مطالعه، کار روزانه و غیره می‌باشد. در یک هماغوشی دو فرد با هم عمل می‌کنند. انرژی بین آنها رد و بدل می‌شود، فرد مرزهای خود را درمی‌نوردد و پلی به احساس و عواطف انسانی دیگر می‌زند، در حین اینکه اثرات این نزدیکی فشرده فضای روحی خود او را هم تحت تأثیر می‌گیرد؛ در یک چنین کنش و

که ممکن است کششها و ذائقه‌های متفاوتی داشته باشند. من موافق این مسئله هستم که نباید از هر گونه تمایل جنسی و حالت‌های مختلف آن دفاع شود، اما بایستی روشن کرد که کدام حالتها و تمایلات قابل دفاع نیستند. به اعتقاد من موارد زیر قابل قبول نبوده و محکوم هستند:

- اجبار به انجام عمل جنسی برخلاف میل و با خشونت و تهدید، مانند تجاوز به زنان و کودکان.

- مجبور کردن کسی به انجام شکل خاصی از عمل جنسی که خود بدان راغب نیست، مانند اجبار زنان و یا مردان همجنسگرا تحت عنوان معذورات اجتماعی و یا آبروی خانواده به ازدواج با غیر همجنس خود.

- انتشار و گسترش آگاهانه بیماری‌های مقاربتی.

- محروم کردن دو فرد از ایجاد رابطه عشقی-جنسی که هر دو شخصاً بدان راغبند.

در اینجا موضوع فشار و ستم جنسی همچون ستمهای اجتماعی، اقتصادی و غیره عینت می‌یابد. انسانهایی که با دیدی مثبت و بدون هیچگونه پیچیدگی خاصی، رابطه سالمی با احساسات و تمایلات جنسی خود برقرار می‌کنند، بمراتب آزادتر، سالمتر و شجاعتر از کسانی هستند که بهر عللی به سرکوب سیستماتیک احساسات خود مبادرت می‌ورزند. خیلی از ما شناخت درستی از تمایلات خود نداشته و بدتر از آن قواعد و اصول به ارث رسیده از گذشتگان را در یک هماغوشی موبمو اجرا می‌کنیم، صرف نظر از اینکه ما خود چه می‌جوئیم و چه می‌خواهیم. در همین رابطه همجنسگرایان با نفی نقشهای القایی جامعه و زیر علامت سوال بردن این ارزشها، از موقعیت خوبی برخوردار بوده و در ست کردن بنیانهای مردسالارانه موجود در فرهنگ ما نقشی بلاواسطه دارند.

اما وقت آن رسیده است که در این نوشته مختصر مکشی روی موضوع زنان همجنسگرا داشته باشیم.

بسیاری از افراد وقتی کلمه همجنسگرا و یا همجنسخواه و یا حتی هموسکسوتل را می‌شنوند، بلادرنگ مرد همجنسگرا در ذهن آنها تداعی می‌شود و نه انسانی که می‌تواند زن باشد و یا مرد؛ و این ریشه در فرهنگ جامعه دارد که استقلال و قائم‌به‌ذات بودن احساسات عاشقانه و جنسی زن را نه قبول می‌کند و نه بدان باور دارد. در این گونه تفکر، زن همانا «مزرعه خصوصی» مرد بحساب می‌آید و درست به همین دلیل است که سرکوب فیزیکی-روانی همجنسخواهان فقط مردان همجنسگرا را نشانه می‌رود و کمتر به زنان لژیون می‌پردازد.

زن آگاه همجنسگرا در طول تاریخ در صف مقدم مبارزه بر علیه مردسالاری بوده و هست؛ اما او در درون همین جنبش مخالف مردسالاری از دو طرف تحت فشار قرار می‌گیرد، از یک طرف جنبش خود زنان دگرجنسگرای همزمز او کماکان آغشته به تسفکرات مردسالارانه است و از طرف دیگر جنبش همجنسگرایان که بخشی از مردان عضو آن هنوز نتوانسته‌اند بصورت تمام و کمال از قضاوت‌های زن‌ستیزانه که جامعه در ذهنشان کاشته، کنده شوند.

عشق هرچند می‌تواند حالت‌های متفاوتی بخود بگیرد، اما در

محیطی و همینطور زیستی متأثر می‌شوند. در نتیجه کنشهایی که بین دو انسان ردوبدل می‌شوند و تأثیراتی که بر هر کدام از آنها وارد می‌کنند، می‌توانند از آن دو همجنس باشند و یا دو غیر همجنس. ویلیام ماسترو، پزشک و ویرجینیا استون، روانشناس، بعد از چهارده سال همکاری تحقیقاتی در پایان کتاب خود بنام *Homosexuality in perspective* چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که: «عوامل ژنتیکی در زن یا مرد بودن دخیل بوده و از این طریق کارکرد جنسی زنانه و یا مردانه با توان ما در هوس و شهوت و رسیدن به لذت تعیین می‌گردد. این همان عواملی است که واکنش ما را در برابر کنش و تأثیر طرف مقابل بر ما، چه از جنس مخالف و چه از جنس موافق، باعث می‌شود.» درواقع مجموعه‌ای از حالتها و عوامل مختلف، فرد را به واکنش و امی دارند؛ حال می‌توان این احساس برانگیخته شده را سرکوب کرد، اما نمی‌توان مانع بیداری آن شد. هر کسی به مرور و تجربه درمی‌یابد که به کنش و واکنش چه کس و یا کسانی و با کدام حالت و خصوصیت‌ها کنش دارد و اینجاست که افراد به همجنسگرا و یا دگرجنسخواه تقسیم می‌شوند؛ (بایسکسوالها البته به نسبت‌های متفاوت، از هر دو جنس تأثیر می‌گیرند.) ضرب‌المثل لیلی را از چشم مجنون بنگرید، گویای بارزی بر این مدعاست. بد نیست اشاره شود که تمایلات همجنسخواهانه مختص انسانها نیست و در حیوانات هم دیده می‌شود. «دو حیوان از یک جنس موافق می‌توانند به هم گرایش داشته باشند، گرایشی که به برانگیختن نیاز جنسی آنها می‌انجامد و این نفی آن برداشت عامی است که گویا هیچ حیوان همجنسگرا وجود ندارد. جالب اینکه تا بحال روابط همجنسخواهانه نزد پنگوئن، شیر، میمون، گراز دریایی و بسیاری حیوانات دیگر در همان زمانی که آنها از امکان تماس و نزدیکی با جنس مخالف برخوردار بوده‌اند، مشاهده شده است.» (کتاب *Species survey of mammalian behavior-NY. 1994*)

البته نباید فراموش کرد که احساس عشق، نزدیکی و... ممکن است در حالت‌های متفاوتی بجز روابط جنسی ظاهر شود که شامل غمخواری برای دیگران، درگیری با سیاست، ورزش و غیره باشد؛ بقول فروید سلامت روحی انسان در گرو توانایی او به عشق ورزیدن است. تمایل جنسی امکانی است بی‌نظیر، منبع شادی و الهام، ایجاد آرامش و همینطور ارتباط با دیگران، اما در فرهنگ سنتی ما بعنوان موضوعی زشت، حقیر و موضوع زیرشکم به آن اشاره می‌شود. تفکری که بسیاری از نیروها و افراد روشنفکر ما را هم شامل می‌شود. فکر می‌کنم این چخوف باید باشد که در جایی از زبان قهرمان یکی از کتابهایش می‌گوید: «من می‌خواهم از لذت جنسی‌ام لذت ببرم و نه رنج». یکی از ناهنجاری تفکرات ما ایرانیان همانا قضاوت و ارزشگذاری احساسات جنسی انسانها و رابطه آنهاست. در حالی که ما باید توانایی عشق ورزیدن را ارج گذاشته و اینکه فردی، این نیرو و توانایی خود را با چه کسی و از چه جنسی قسمت می‌کند، را بخود او واگذاریم، چراکه ارزش نزدیکی عشقی-جنسی در یک رابطه را همان افرادی تعیین می‌کنند که بصورت داوطلبانه و با اختیار کامل و بدون اجبار به آن دست زده‌اند، نه افرادی دیگر

مسعود ده‌نمکی، ازدواج همجنسگرایان و

خفقان اپوزیسیون

مسعود ده‌نمکی لومپنی که اعمال، حرکات و گفته‌هایش بیشتر بر عدم تعادل روانی او دلالت دارند تا اعتقادات مذهبی سالم، فن ساکت کردن و ترساندن اپوزیسیون طرفدار جامعه مدنی را خوب می‌داند. او اخیراً در نشریه خود بنام «پالئارات»، جامعه مدنی را جامعه‌ای می‌داند که در آن مردها با هم ازدواج می‌کنند؛ همین موضوع در کتاب «پرش و پاسخ در ارتباط با ولایت فقیه» که در جلسه برگزاری امتحان تربیت معلم استان ایلام توزیع شده، نیز آمده است.

ده‌نمکی بخاطر خدیش از جمله با همجنسگرائی صد البته که به جامعه مدنی و مختصات آن سخت می‌تازد، سؤال اما این است که آیا طرفداران جامعه مدنی، از جمله اپوزیسیون خارج از کشور که بخاطر کوشش برای برقراری حکومت مبتنی بر قانون و حقوق انسانها (حداقل به ادعای خود آنها) رنج غربت و درگیری را بر خود هموار کرده، حاضرند در این مورد به دفاع از قوانین جامعه مدنی از جمله حقوق همجنسگرایان برخیزند و پایبندی خود به ارزشهای انسانی و حقوق بشر را ثابت کنند؟ مسعود ده‌نمکی ضعف اپوزیسیون را خوب می‌داند و برای ساکت کردن آنها چه چیزی راحت‌تر از طرح لولوی همجنسگرایی و ازدواج مردها با هم در چنین جامعه‌ای (ازدواج زن‌ها با هم چی؟)، او با این کار توپ را به زمین حریف می‌اندازد و خوب می‌داند که حریف نه از عهده بازی با این توپ برخوردار آمد و نه ضدحمله‌ای خواهد کرد، پس به ناچار از ترس، مهر سکوت بر لب می‌زند و خفقان می‌گیرد. نمونه آن ادامه کارزار مبارزه برای نجات چهار دانشجوی محکوم به اعدام، اما سکوت مطلق در مورد دو مرد همجنسگرای محکوم به اعدام در همدان.

در جغرافیای سیاسی-فرهنگی ایران، از دوران مشروطه و شروع نهضت تجدد تا به امروز آنجا که شرع و عرف در مقابل هم قرار گرفته‌اند، درست سر بزنگاه‌ها، روشنفکران و رهبران ما برای پیش راندن عرف، همیشه از شرع اجازه خواسته‌اند؛ و این یکی از عمده‌ترین علل شکست و ناکامی ما ایرانیان در قلمرو فرهنگی است که نتیجه‌اش نهادینه نشدن تجدد در ذهن ملت ماست. دردآور اینکه، امروز هم بعد از اینهمه مصیبت و درگیری، اپوزیسیون بجای نشان دادن پایبندی خود به اصول اخلاقی-اجتماعی جامعه مدنی و دفاع علنی از حقوق همجنسگرایان و گرفتن حربه از دست ده‌نمکی و شرکایش و فتح یکی از سنگ‌های او و همزمان شکستن یک تابوی فرهنگی، با سکوت خود بار دیگر نه تنها چهره غیرمدنی و ضد دموکراتیک خود را نشان دادند بلکه ثابت هم کردند که برخلاف ادعای خود همچنان در گل و لای سنت مانده‌اند و در عقب‌ماندگی خود دست کمی از مسعود ده‌نمکی ندارند. آیا چنین اپوزیسیونی سزاوار اعتماد و حمایت هم هست؟

نهایت عشق است و قابل احترام. همانطور که آزادی هم آزادی است و تقسیم‌ناپذیر. ما باید برای رهایی انسان مبارزه کنیم، رهایی از حس شرم، شرم از آنچه او هست، شرم از جنسیت خود، شرم از هویت خود و... جایگاه انسان همجنسگرا در طول تاریخ در جنبش رهایی واقعی انسان بوده و هست. اما فراموش نکنیم که آنکه از عشق ورزیدن واهمه دارد، از مبارزه کردن هم می‌ترسد.

داریوش آشوری می‌گوید: «هنم موجودات با ذات خویش یگانه‌اند و آن را پنهان نمی‌کنند و نه از آن شرم دارند، اما تنها بشر است که موجودی است دوپاره، در نتیجه بیمار، که از آنچه هست شرم دارد و خود را همواره در جامه آنچه باید باشد، می‌پوشاند، یعنی جامعه اخلاق» (کنکاش دفتر هفتم، ص ۲۰۶-۲۰۵). آقای آشوری درست می‌گوید اما تا حدودی ناکامل. ایشان نمی‌گویند که چه عواملی باعث ماندن در جامه اخلاق می‌شوند. وقتی در طول تاریخ فرد را با هزاران تهمت و افترا و در مواردی اعدام مجبور به نفی خود می‌کنند، او چگونه می‌تواند خود را از شر ماندن و همانند بودن خلاص کند. در عوض او می‌آموزد که دروغ بگوید، حقه بزند، و... که صد البته همه اینها در سلامتی روان انسان حساس تأثیرات منفی بجای می‌گذارند. این موضوع تا چه اندازه در تکوین تئوری «بیماری روانی» ما همجنسگرایان تأثیر داشته؟ بی شک خیلی.

سؤال این است که طرفداران حقوق بشر ایرانی، اپوزیسیون، روشنفکران و... در آزادسازی این انسان وامانده در چنبره جهل، خرافات، ناآگاهی و... چه نقش و مسئولیتی برای خود قائلند، تا او را در برون رفت از «دوپاره گی و شرم از خود» یاری کرده و راه تکامل و «خود شدن» او را هموار؟ متأسفانه هیچی. و ما این را بنا به تجربه خود و یک دهه فعالیت هومان می‌گوئیم. طرح حقوق همجنسگرایان و روشنگری درباره ظلمی که در طول تاریخ بر ما رفته، بخشی از جنبش روشنگری برای جامعه پلورالیستی است. آنهایی که خود را پیشگام و پیشرو می‌دانند، آنانی که از فقر فرهنگی و عقب‌ماندگی جامعه ایرانی رنج می‌برند و... نباید و از نظر اخلاقی نمی‌توانند بر سرکوب و ستمی که بر ما همجنسگرایان می‌رود، چشم پوشند و به سادگی از کنار آن بگذرند. همجنسگرایان در همه ادوار بوده و خواهد بود. نسبت دادن آن به فرهنگ بورژوازی و یا غرب، آنچنان که استالین می‌کرد، تنها از مقاصد سیاسی و یا عقب‌ماندگی فکری افراد حکایت دارد و بس. همینطور توسل به تئوری «اول انقلاب و بعد اصلاحات» که عده‌ای از آن دم می‌زنند، اگر کار دلخوشکنکی نباشد، حاکی از سادگی طرفداران آن است. مبارزه با جهل و خرافاتی که قرن‌ها در اذهان جا گرفته‌اند، تنها با تصویب قوانین زدودنی نیستند، بلکه باید یک مبارزه گسترده و همه‌جانبه را از همین امروز و در تمام عرصه‌ها بر علیه آنها شروع کرد. همجنسگرایان ایرانی در یکی از این عرصه‌ها تلاش می‌کنند و حامی فعالیت دیگران در دیگر عرصه‌ها هستند، اما آیا دیگران از تلاش ما هم حمایت می‌کنند؟ این را باید آنها در عمل خود نشان دهند.

تئوری کوئیر و فعالیت کوئیری

تئوری کوئیر و یا کوئیر تئوری چیست؟ کوئیرها چه کسانی هستند؟ اهداف آنها کدامهاست و چرا طرفداران این تئوری به هیچ اسم و صفتی بجز کوئیر راضی نمی‌شوند؟ نوشته زیر تلاشی است برای روشن شدن سئوالات فوق. امید که خوانندگان هومان و بخصوص کوئیرهای ایرانی بیشتر به اینگونه مباحث پردازند.



حدود بیست سال پیش بخشی از زنان و مردان همجنسگرا و به نسبتی کمتر بخش جوان و چپ جنبش فمینیستی حول موقعیت خود در جامعه و وضعیت اجتماعی خود به بحث و بررسی پرداختند. اینها بعد از مدتی به جوابهای رادیکالی برای سئوالات خود رسیدند؛ ولی این جوابهای رادیکال چی بود؟؛ کوئیر، دگرگونه، مختلف و یا مشعب. تئوری کوئیر هیچوقت به یک جنبش عمومی تبدیل نشده، هرچند که به نسبتهای متفاوتی در رادیکالیته شدن جنبش جهانی همجنسگرایان بی‌تأثیر نبوده. حتی مختصاتی که برای تئوری کوئیر ارائه می‌شوند، به سطح مختصات یک تئوری نیز نمی‌رسند؛ بهمین دلیل است که تا همین امروز هم ما از ارائه تصویری کامل از

این تئوری عاجزیم؛ با اینهمه یکسری خطوط کلی، فرضیات و مختصات عام برای آن وجود دارند و صدالبته جهان واقعاً موجود که قوانین و ساختارهای آن تنها به نفع بخشی از مردم جامعه بوده و منافع، تواناییها، نیازمندها و همینطور امکانات بخش دیگر شامل، زنان، همجنسخواهان، مهاجران، کودکان، اقلیتهای قومی و نژادی و... را نادیده می‌گیرد؛ پس باید در برابر چنین جامعه‌ای ایستاد. کوئیرها با کمک تئوری کوئیر به تبیین جامعه، قوانین و ساختارهای حقوقی-اخلاقی آن پرداخته، برای ساختن جامعه‌ای انسانی‌تر می‌کوشند.

ما یک فعالیت کوئیری داریم و بقول یک فرضیه و یا تئوری کوئیر (Queer theory) هرچند بین ایندو نوعی وابستگی متقابل احساس می‌شود اما با اینهمه هر کدام استقلال کامل خود را دارند. تئوری کوئیر شامل یکسری فرضیات آکادمیک است که چگونگی تحقیق و تفحص در پدیده‌ها و ساختارهای اجتماعی را توضیح می‌دهد و سعی می‌کند چگونگی شکل‌گیری تاریخی آنها را روشن کند. طوری که امروزه در بعضی از دانشگاههای کشورهای اروپا و آمریکا، این تئوری به یک رشته تحقیق و تفحص علمی دانشگاهی تبدیل شده است. در حالی که فعالیت کوئیری حمله به پدیده‌ها، ساختارها و نظم موجود اجتماعی را شامل می‌گردد. یعنی یک فرد، نه لزوماً، اما اغلب همجنسگرا، در فعالیتهای اجتماعی-فرهنگی خود با کمک تئوری کوئیر بر علیه ناهنجاریهای اجتماعی عصیان می‌کند.

جنبش فمینیسم و شاخه‌های مختلف آن زادگاه تئوری کوئیر هستند. اما فعال کوئیری در مسیر مبارزاتی دهه هشتاد بر علیه ایدمی اچ.آی.وی و ایدز بود که زاده شد. تئوری کوئیر در اینباره که چگونه ارجحیت‌های جنسی (Sexual preferences) معنا، مفاهیم خاص و حتی ارزشهای خاصی را در جامعه و زندگی افراد بوجود می‌آورند، می‌پردازد؛ و یا چگونگی ایجاد مفاهیمی همچون همجنس و یا دگرجنس‌خواه را توضیح می‌دهد. نظریه‌پردازان این تئوری نیروی زیادی صرف این مسئله کرده و می‌کنند که چگونه فرد همجنسگرا «بوجود» می‌آید و رابطه او با جامعه چگونه رابطه‌ای است. آنها علاوه بر آن به این موضوع نیز می‌پردازند که چطور دگرجنسخواهی خود را بصورت یک نرم اصلی و پذیرفته شده در جامعه و ذهن افراد قالب می‌کند.

اغلب بر این باورند که افراد بشر در همه دوران یکسان بوده و بعضی چیزها ثابت و ابدی‌اند. تئوری کوئیر مانند بسیاری از شاخه‌های دانش تاریخ این اشتباه ما را برملا می‌کند. مثلاً «همجنسگرا» پدیده‌ای است که در قرن نوزدهم زاده شد؛ تصور و آلت‌ناتیو یا بدیلی بناچار پذیرفته شده در برابر تم خانواده در جامعه شهروندی آن زمان که خود زاده و حاصل صنعتی شدن جامعه می‌باشد؛ پس اگر یک طرف معادله را برداریم، طرف دیگر ضرورت وجودی خود را از دست می‌دهد.

هر تئوری از جمله تئوری کوئیر نه تنها ما را در درک بهتر تاریخ یاری می‌رساند، بلکه وسیله‌ای برای توضیح و شناخت بهتر دوران حاضر نیز می‌باشد. حال اگر مرد یا زن همجنسگرائی

بی‌واهمه بصورت مخالفان خود پرتاب کنیم. به اعتقاد آنها این تنها راهی است که جامعه صدای اعتراض همجنسگرایان به ناحقی‌های اجتماعی را خواهد شنید. اگر قوانین اجتماعی ما را از داشتن فرزند محروم می‌کنند، ما باید راه‌های خاص خود را پیدا کنیم: تلقیح، باردار کردن زنان لزبین با اسپرم مردان همجنسخواه و... تا ثابت کنیم که ما بر زندگی، تن و روان فردی خود کنترل داریم و نه جامعه. کوئیرها شدیداً مخالف این امرند که هویت جنسی یک امر خصوصی و پنهانی است که باید آنرا مخفی نگه داشت. آنها این را ترفند جامعه برای سرکوب همجنسگرایان می‌دانند. وگرنه چرا دگرجنسگرایان رفتار، ساختارها و قوانین پذیرفته شده خود را دارند، آنها در کلیسا و محلات دیگر علناً ازدواج می‌کنند، آگهی ازدواج در مجلات و روزنامه‌ها چاپ می‌کنند، کارت دعوت به جشن عروسی می‌فرستند، به ماه عسل می‌روند. از زن و فرزند و حتی خانواده همسر خود در اتوبوس و خیابان حرف می‌زنند، حلقه می‌گذارند، دست در دست هم راه می‌روند و صدها مورد دیگر. دگرجنسخواهان با این رفتارها چه پیامی را می‌رسانند جز اینکه آنها غیر مستقیم اما علناً اعلام می‌کنند که به جنس مخالف خود گرایش دارند، همجنسگرا نیستند و در واقع هویت جنسی (دگرجنسخواهانه) خود را اعلام می‌دارند. اما وقتی صحبت از همجنسگرایی است، بلافاصله جنسیت به یک امر خصوصی و پنهانی تبدیل می‌شود. بهمین دلیل کوئیرها طرفدار یک پلاتفرم سیاسی-کوئیری هستند که در صورت تحقق آن هم تولرانس جامعه بیشتر می‌شود و هم سرز آزادی گسترش می‌یابد.

هدف دوم و عمده کوئیرها برپایی یک جامعه کوئیری است، با پلاتفرمها و ساختارهای خاص خود با مکانیسمی پویا برای رشد که قدرت دفاع از خود را داشته باشد. به اعتقاد آنها، محله‌ها و جزائر کوچک جوامع همجنسگرایان در بعضی شهرها از جمله محله کاسترو در سانفرانسیسکو و یا محله ساهو در لندن و امثال اینها، همه مجموعه‌ای است از کلوبهای همجنسگرایان برای تور کردن در شبهای آخر هفته، و این بخودی خود اشکالی ندارد، اما مهم اینکه ما بتوانیم همیشه و در همه لحظات زندگی، در محل کار، در اتوبوس، در جمع اقوام و... همجنسخواه باشیم و نه فقط در کلوبهای خاص خودمان. فعالان کوئیر اذعان دارند که آنها تا بحال فقط خطوط کلی جامعه کوئیری را ترسیم کرده‌اند با کلی سایه روشن‌ها که باید در جوامع و تشکلات همجنسگرایان به بحث گذاشته شوند و به پختگی لازم برسند، و اضافه می‌کنند که: ما راه‌گریزی نداریم، کسی برای ما کاری نخواهد کرد مگر اینکه ما خود آستین‌ها را بالا بزنیم، توری کوئیر چراغ راهنمای ما در برپاداشتن جامعه کوئیری است.

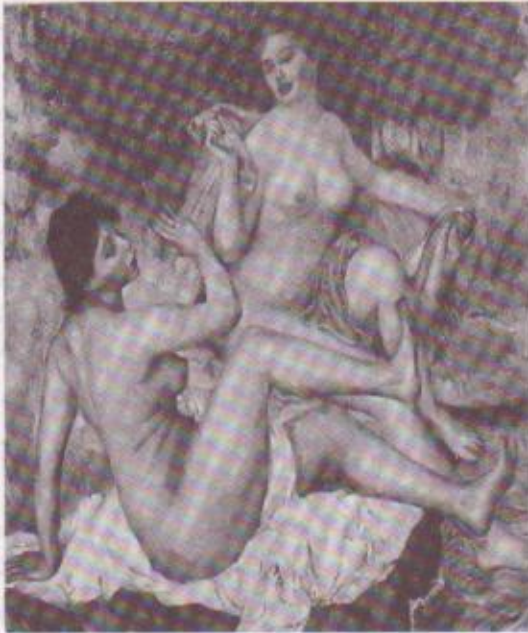
کمی عمقی به زندگی خود و شرایط تحمیلی جامعه بیندیشد، بناچار و بدون شک دیر یا زود، ساختارها و قوانین جامعه را مورد سؤال قرار خواهد داد و برای تغییر و تحول آنها خواهد کوشید. در این مسیر ممکن است او برای تبیین جامعه خود از توری کوئیر استفاده کند، و اینجاست که او از این لحظه به فعال کوئیر تبدیل می‌شود.

مرکز ثقل جهت دادن به افکار اجتماعی همانا وسایل ارتباط جمعی مانند روزنامه‌ها، مجلات، رادیو و تلویزیون و اینترنت می‌باشند؛ و فعال کوئیری این را خوب می‌داند. پس این پیام را آویزه گوش خود می‌کند که: «اگر نمی‌خواهی کسی جای تو را اشغال کند باید بصورت شفاف و علنی، پیام خود را با زبانی ساده به گوش همه برسانی. برای این کار با وسایل ارتباط جمعی رابطه‌ای فعال برقرار کن.» اغلب ما این صحنه را در تلویزیونهای کشورهای غربی دیده‌ایم که چگونگی یک جوان چرم‌پوش ۳۵-۲۵ ساله‌ای در برابر دوربین تلویزیون از بیماران اچ.آی.وی و ضرورت حمایت از آنها حرف می‌زند و یا دختر جوانی که با منطق‌گیری قانون خانواده را مورد سؤال قرار می‌دهد. و یا مردانی که با غرور، لباس زنانه بتن کرده، در تظاهرات و کارنوالهای همجنسگرایان رژه می‌روند، در بین لزبین‌ها مفاهیم Butch و Femme رواج و طرفدارانی می‌یابند و... فراموش نباید کرد که عمده فعالیت کوئیرها در دو دهه گذشته جلب افکار عمومی بسوی حمایت هرچه بیشتر از بیماران ایدز بوده، اما در چند سال اخیر به این مسئله نیز گرایش یافته‌اند که دفاع از حقوق افراد با انواع و اقسام مختلف گرایشات جنسی را هم در دستور کار خود قرار دهند. گرایشات مختلف جنسی از همجنسگرایی و دگرجنسگرایی فراتر می‌رود و انواع و اقسام گرایشات و تمنیات درونی، درون‌ایندو گروه را هم شامل می‌شود؛ (که پرداختن به آنها از حوصله این مقاله خارج است). همین موضوع اخیر به جدائی صفوف کوئیرها و فعالان جنس فینیتی منجر شده، بخصوص در رابطه با مباحثی همچون پورنوگرافی و خودفروشی. با اینهمه هنوز هم فعالان کوئیر و بخش فمینیسم سیاسی تلاش می‌کنند تا بدون پرداختن به اختلافات، بیشتر اهداف مشترک خود را مد نظر داشته، حول آنها با هم ائتلاف و همکاری کنند.

جنس کوئیری دو هدف عمده مبارزاتی را تعقیب می‌کند. یکی اینکه با تندی و (حتی خشونت) در برابر سرسختی و مقاومت جامعه و شهروندانی که حاضر به پذیرش حقوق همجنسگرایان نیستند، مقاومت نشان دهد. مثلاً کوئیرها می‌گویند ما باید سونا‌های خاص خودمان را داشته باشیم، آگهی آن را هم علناً در مجلات چاپ کنیم، و جنسیت (همجنسخواهی) خود را

نگاهی به لزبین - فمینیسم

مقاله‌ای از تای جلال^۱ که به خواش ما برای درج در مجله هومان نوشته شده.



همت گماشت. قابل توجه‌ترین خدمت لزبین-فمینیسم همانا ارائه و شروع مباحث سکسیم (Sexism)، دگرجنس‌گرایی اجباری، دگرجنس‌گرایسم، هموفوبی و همچنین جنسیت و تمایلات جنسی است.

زنانی با تاریخ و گذشته‌های متفاوتی به این جنبش پیوسته و هر کدام به سهم خود در تحول و پیشبرد اهداف آن کوشیده‌اند؛ عمده‌ترین آنها دل مارتین (Del Martin) و فیلیس لایون (Phyllis Lyon) هستند که سال ۱۹۵۵ سازمان لزبینی "Daughter of Bilitis" را در سان‌فرانسیسکو بنیان نهادند، همبستور نوپسندگانی مثل آدریانه ریچ (Adrienne Rich)، جودی گران (Judy Grahn)، آودره لرد (Audre Lord) و ریتا مائه‌براون (Rita Mae Brown).

ادبیات لزبین-فمینیستی آن دوره بازتابی است از علاقه وافر این جنبش به انعکاس صدای زنان - همه زنان، که در جامعه مردسالار از آن محروم بودند. بسیاری از ناشران اعلام کردند بیشتر به انتشار نوشته‌هایی علاقمندند که به انگلیسی بسیار «ضعیفی» نوشته شده باشد و یا با توجه به موضوع و محتوا با عذر «ارزش چاپ شدن نداشتن» از طرف ناشران مردسالار رد شده بودند.

این مهم یعنی انعکاس تجربیات زنان به Herstory (داستان او - زن) در مقابل لغت معمولی History (تاریخ او-مرد) معروف شد؛ نوشته‌هایی که دیدگاه لزبین-فمینیستها به تاریخ و حوادث آن را منعکس می‌کند و در واقع تاریخ خود زنان است. بی شک تاریخ و زندگی هر زنی هم مهم است و هم آنقدر

نجم کن چه لذتی می‌داشت اگر توان و قدرت ایجاد تغییراتی در زندگی شخصی خود میداشتی؛ آری زندگی شخصی خودت که بی شک تأثیر بلامنازعی بر محیط اطرافت نیز دارد. فکرش را بکن، حتی برای لحظه‌ای هم که شده، تو این توانمندی را در خدمت قدرتمندی زنان و حمایت از آنها بکار می‌گرفتی، و یا در جهت بزرگداشت گونه‌گونی و تفاوت‌های زنانگی زنانی که در حول و حوش تو می‌زیند، و حتی گونه‌گونگی درون خودت. اگر لزبین هستی و در عین حال فمینیست، به احتمال قوی این نیروی گفته شده را پیشاپیش بکار گرفته‌ای. بیش از سی سال است که لزبین-فمینیستها تلاش می‌کنند که جهان را نه تنها از طریق سازماندهی‌های سیاسی که با انتخاب آگاهانه خویش نیز تغییر دهند.

لزبین فمینیسم در سال ۱۹۷۰ در ایالات متحده و از درون جنبش فمینیسم آن دوره سربرآورد. در ابتدا با این ایده رادیکال که آنچه شخصی است، سیاسی نیز است، عبارتی زنان می‌بایست نه تنها در جلسات و فعالیتهای سازماندهی شده، بلکه فراتر از آن در زندگی روزانه هم با اولویت بخشی به زنان از همدیگر حمایت کنند. لزبین-فمینیسم به روابط دگرجنس‌گرایانه بعنوان «هماغوشی یا دشمن» می‌نگریست چرا که در آن انرژی زن در خدمت مرد قرار می‌گرفت، مردی که خود منشأ همان مردسالاری است که زنان با آن در ستیزند.

در ابتدا جریانهای معتبر جنبش فمینیستی بر علیه این تفکر (پیش‌گفته) بعنوان یک استراتژی سیاسی مقاومت می‌کردند. این جریانات ابتدا می‌بایست معضل هموفوبیای (همجنس‌گرایی) (اگر بزی) درون خود را حل می‌کردند تا کلاً قادر به شنیدن پیام لزبین-فمینیستها می‌شدند. تا آن زمان بسیاری از فمینیست‌های فعال که همجنس‌گرا بودند، همچنان به حضور خود در «گنج» ادامه می‌دادند تا مبادا وجهه آنان از طرف سازمان فمینیستی که در آن کار می‌کردند، مورد سؤال قرار گیرد. در سال ۱۹۷۱ در کنفرانس ملی زنان (آمریکا-مترجم) لزبین-فمینیسم بعنوان یک جریان معتبر در کنار دیگر جریانات درون جنبش فمینیستی به رسمیت شناخته شد. از آن تاریخ به بعد جنبش لزبین-فمینیسم تا حد یک جریان علنی و عمومی تکامل یافت که آثار آن را تا همین امروز هم مشاهده می‌کنیم؛ از جمله انتشار مجلاتی همچون مطالعات فمینیستی، مطالعات زنان و... این جنبش همچنین در گسترش بسیاری از پروژه‌ها از جمله آکادمی مطالعات زنان، مطالعات کوئیری، فستیوال موسیقی زنان و غیره فعالیت زیادی داشته است. علاوه بر آن به انتشارات ادبیاتی از جمله ادبیات ارویتیکی (برای زنان - بوسیله زنان)

بازتاب یافته و به سوی اهداف خود حرکت می‌کند. امروزه این جنبش به نظرات تازه‌ای مجهز شده و بر این باور است که ما قادر به ارائه تعریف مشخصی از «زن» نیستیم، تعریفی که بتوان آن را بر هر زنی از هر نژاد و قوم و طبقه‌ای تعمیم داد؛ در نتیجه نمی‌توان از «تجربیات زنان» هم چیزی گفت.

فمینیسم رادیکال نیروی خود را صرف کانالیزه کردن «تجربیات زنان» می‌کند، با این اعتقاد که نژاد، قبیله، قوم و طبقه همه اموری درجه دوم هستند ناشی شده از نظام پدرسالارانه‌ای که زنان را مورد ستم قرار می‌دهد. این جنبش به ریشه سکسیسم می‌پردازد؛ مثلاً دگرجنسگرایی اجباری و یا این تفکر که بدون وجود مرد، زنی هم وجود نخواهد داشت، مفهوم جاافتاده مادر و غیره.

جدایی طلبی، نوعی تفکر مدرن رادیکال فمینیسم است که خواهان جدایی کامل زنان از مردان می‌باشد. جدایی طلبان اغلب در گروه‌های کوچک زنان و بصورت دسته‌جمعی زندگی می‌کنند و حتی عده‌ای از آنها هم خواهان کشوری خاص زنان هستند. آنها در کار و زندگی روزانه، تماس خود با مردان را به حداقل کاهش می‌دهند و از هرگونه کمک و حمایتی نه تنها به مردان که به زنان غیر همجنسگرا هم، خودداری می‌کنند. جدایی طلبان موافق ائتلاف، همکاری و یا کار مشترک تشکیلاتی با مردان همجنسگرا هم نیستند به این دلیل که در اینگونه ائتلافها هم، زنان و مسائل آنان در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرند. همه این تفکرات ریشه در همان ایده اولیه لزبین-فمینیسم دارند: آنچه شخصی است، سیاسی نیز است.

انتخاب راه سیاسی در زندگی امر مشکلی است، اما این مشکل در واقع ترجمان قدرتمنداری ساختارهای جامعه مردسالار بر زندگی زنان است. انتخاب روش گردن نهادن به جامعه و ساختارهای آن و فرمانبرداری از فرهنگ موجود، همانا انتخابی است سیاسی. با این انتخاب ما راه ادامه ستم بر خود را برگزیده‌ایم.

علیرغم تفاوت‌های فرهنگی، طبقه‌ای و نژادی زنان اما امر مسلم اینکه ما این مهم را آویزه گوش خود کنیم که انتخاب ما یک عمل سیاسی است. و آگاهی به نقش خود در سیستم پدرسالارانه‌ای که ما ادعای مبارزه با آن را داریم؛ و این اولین قدم در راه ایجاد جامعه‌ای فارغ از ظلم و ستم است.

معتبر که ارزش تألیف و چاپ شدن را دارد. ایجاد مرکز (The Lesbian Herstory Archive) در نیویورک توسط جوان نستله (Joan Nestle) و دبورا ادل (Deborah Edel) تلاشی بود در همین زمینه.

علیرغم ادعای لزبین-فمینیسم مبنی بر اولویت بخشی به همه زنان، اما این جنبش بدان متهم می‌شود که هم خود را صرفاً متوجه مسائل و مشکلات زنان سفیدپوست طبقه متوسط شهری کرده، به مباحث نژادی - قومی و یا تعلق طبقاتی بی توجهی می‌کند؛ امری که اتحاد جنبش را متزلزل می‌نمود، بخصوص که انتقاداتی از درون خود جنبش نیز متوجه آن بود مبنی بر اینکه لزبین-فمینیسم با رد کردن و حتی کم‌بها دادن به مفاهیم و هویت‌هایی واقعاً موجود همچون Butch/Femme، از تاریخ زنان فاصله می‌گرفت. مشکل دیگر، قضاوت و ارزشگذاری این جنبش در مورد نوع روابط جنسی و رفتارهای عاشقانه بین زنان همجنسگرا بود و محکوم کردن بعضی از اشکال اینگونه روابط. به علاوه معترضین جنبش را متهم به جایگزین کردن اعتراض سیاسی بجای تمایلات و هواهای نفس کرده، سکس را به عامل درجه دوم و حتی امری بی مورد سوق می‌داد.

می‌توان گفت که همین انتقادات زمینه گسترش لزبین-فمینیسم را هموار کردند؛ زنان همجنسگرای سیاهپوست و یا لزبین‌های دیگر ملیت‌ها و اقوام دست بکار شده، حول تجربیات شخصی، قومی، طبقاتی خود، دست به شکل زدند. بسیاری از این زنان با تجربه‌ای از کار گروهی، سیاسی و تشکیلاتی وارد جنبش شدند، لذا حرکت خود را یک اقدام انقلابی رو به جلو تلقی می‌کردند. این اولین باری بود که این زنان بجای ارجح شمردن منافع گروه سیاسی و یا قومی خویش، انرژی خود را بصورت تمام و کمال در خدمت به جنبش لزبین-فمینیستها قرار می‌دادند. با پیشرفت نظرات طرفداران ارجحیت سکس به کار صرفاً سیاسی، لزبین-فمینیستها متوجه این خطای خود شدند که محکوم کردن گونه‌گونی روابط و رفتارهای جنسی بین زنان همجنسگرا، مثل Butch/Femme، استفاده از آلت مصنوعی، سادومازوخیم و امثالهم، در واقع به معنای محروم کردن زنان از تجربه کردن تمایلات جنسی خود می‌باشد. (لازم به گفتن است که تا قبل از آن دگرجنسگرایان با بکارگیری این شیوه‌ها در روابط خود، مورد انتقاد لزبین-فمینیستها قرار می‌گرفتند)

از این دوره به بعد گروه‌هایی با هدف ارتقا و آگاهی و آموزش زنان درباره موضوعاتی همچون جنسیت، تمایلات جنسی، تعلق طبقاتی - نژادی و... تحت عنوان ارتقای خود آگاهی (Consciousness Raising) بوجود آوردند. لزبین-فمینیسم امروزی که ریشه آن به سال ۱۹۷۰ برمی‌گردد، پایه‌های نظری بیشتری یافته، با نقد ضعف‌های اولیه خود همچون بی توجهی به مسائل نژادی-طبقاتی و یا محکومیت گوناگونی شیوه‌ها و رفتارهای جنسی بین زنان، در تشکلات گوناگونی

۱- تالی جلال نویسنده و از فعالان جنبش لزبین-فمینیسم است؛ او تمام تلاش خود را صرف مبارزه در راه عدالت اجتماعی از جمله حل مسائل و مشکلات زنان مسلمان همجنسگرا و دوجنسی می‌کند. از همچنین مؤسس «ایمان»، شبکه پست الکترونیکی برای تماس، تبادل تجربیات و آموزش زنان مسلمان لزبین می‌باشد. علاقمندان به تماس با شبکه «ایمان» می‌توانند با این آدرس تماس بگیرند: owner-iman@queernet.com

ترجمه قطعه‌ای از «پر تقال تنها میوه خوردنی نیست»

اثر ژانت وینترستون

مترجم: بهجت رضایی

دنبال چیزی برای گرفتن باو گشتم: «ملانی؟ چه اسم سخره‌ای. چرا این اسم رو بهت دادن؟»
صورتش از شرم سرخ شد. «وقتی بدنی اومدم خیلی به هندوانه شبیه بودم.»

- «ناراحت نباش. دیگه مثل هندوانه نیستی.» دلداریش دادم.
آن شب را با هم گذرانیدیم. باین معنی که وقتی قدم زنان به خانه ملانی رسیدیم، هوا کاملاً تاریک شده بود. برای رسیدن به خانه او از حیاط کلیسای محل که قبرستان هم بود، گذشتیم. ملانی از من پرسید آیا میخواهم شب پیش او بمانم؟ مادرش آن شب به خانه نمی‌آمد و ملانی از تنها در خانه ماندن بیزار بود. من به همسایه‌ای تلفن زدم و از او خواستم به مادرم بگوید شب در خانه ملانی بمانم.

- «برنامه امشب مامانت چیه؟»
- «رفته کلوب، بعدش میره خونۀ خاله آبرین و شب اونجا می‌مونه.»

ملانی به سراغ باغچه خانه‌شان رفت و شروع به آب دادن به گل‌ها کرد. من از خانه بیرون زدم. به قبرستان کلیسا رفتم و یکی از دسته گل‌های تروتمیز روی قبرها را برداشتم و به خانه ملانی بازگشتم و دسته گل را تقدیم ملانی کردم. او بسیار خوشحال شد. اما اصلاً به خاطرش نرسید از من بپرسد آن دسته گل را از کجا آورده‌ام.

- «حالا که تمام شب با هم هستیم میخواهی چیکار بکنیم؟»
ملانی مدتی در صورت من خیره شد. گل‌ها را در گلدان پر از آب نهاد و سپس گفت:

- «کتری را پار میذارم. میتونیم با هم چایی بخوریم.» بعد چشمان خاکستری و دوست‌داشتنی او در صورت من خیره شدند. «کیسه آب جوش رو پر میکنم و میذارم زیر پتو که رختخواب رو گرم کنه.»

قبل از رفتن به رختخواب کتاب انجیل را با هم خواندیم و خدا را بخاطر آشنا کردن ما با همدیگر سپاس گفتیم. ملانی موهای مرا نوازش کرد. مدتی بعد همدیگر را در آغوش کشیدیم و من حس کردم که در اقیانوسی از عشق و محبت غرق شده‌ام. وقتی به رختخواب رفتیم و در آغوش یکدیگر لم دادیم ترس سراپای مرا فراگرفت. اما حتی ترس نتوانست جلوی مرا بگیرد و مانع از عشق‌بازی من با ملانی شود. به هیچ عنوان امکان نداشت بتوانم جلوی خودم را بگیرم. بودن با ملانی خیلی شیرین و دلچسب بود. باعث میشد چیزی در داخل شکم من شروع به خزیدن به هر سو بکند. انگار آن چیز یک اختاپوس هزار دست و پا بود و در همه وجود من می‌خزید و جوش و خروش ایجاد می‌کرد.

و باین ترتیب شب گذشت. صبح فرا رسید و روز دیگری آغاز شد. صبح لمبده در کنار بدن لخت ملانی انگستانم را در طول خطوطی که استخوانهای بدنش بوجود می‌آوردند و در مثلث روی شکم او لغزاندند و به این فکر کردم که چرا نزدیکی انسان را دچار هراس و نگرانی می‌کند.

اگر به آن سمت سکوی ماهی‌فروشی نرفته بودم ملانی را نمی‌دیدم. در روی یک تخته مرمرین ماهی‌ها را تمیز می‌کرد. استخوانهای آنها را جدا و همراه با دل و روده ماهی در ظرف آشغال حلبی می‌ریخت. چاقوی نازک و باریکی در دست داشت و خیلی در کارش ماهر بود. ماهی‌های تمیز شده را در داخل کاغذهای ضد روغن و غیر قابل نفوذ می‌پیچید و کمی جعفری تازه در روی ماهی‌ها می‌ریخت.

- «منم دلم میخواد اینکارو بکنم.» به ملانی گفتم.
ملانی لبخند زد و به کارش ادامه داد.
- «از کاری که میکنی خوشت می‌آد؟» من پرسیدم.
باز هم جواب مرا نداد. من به آنسوی سکوی رفتم. کلاه بارانی صورت‌م مانع از آن میشد که دوروبرم را خوب ببینم.
- «میتونم به خورده طعمه ماهی داشته باشم؟» با سماجت به حرف زدن ادامه دادم.

ملانی سر بالا کرد و به من نگریست. چشمان او خاکستری بسیار دوست‌داشتنی بودند. مرا یاد چشمان خاکستری گریه همسایه انداختند.

- «قرار نیست دوستان من بتونن وارد مغازه بشن.» ملانی گفت.
- «منکه دوست تو نیستم.» در نهایت پررویی اصرار کردم.
- «درسته. اما اونا خیال میکنن، فرض رو برین میگذارن که تو دوست من هستی.» ملانی گفت.

- «پس خُب... بهتره من دوست تو باشم.»
ملانی مدتی خیره در صورت من نگاه کرد و سپس از من رو برگرفت و بکارش ادامه داد. مادرم بطور ناگهانی در مقابل رویم ظاهر شد. «زود باش بیا... باید بریم.»

- «میتونم به ماهی تازه برای اکواریوم خودم داشته باشم؟» به مادرم گفتم.

- «ما پول کافی نداریم دهانهای گرسنه فعلی در خونۀ رو سیر کنیم. تو به دهن دیگه میخواهی به اونا اضافه کنی؟ سگت باندازه کافی خرج رو دست ما میذاره. داروندار مارو میخوره.»

- «خواهش میکنم... فقط به ماهی کوچیک...»
- «گفتم نه. دیگه اصرار نکن.» مادرم گفت و مرا با خود برد.

من پشت سرم را نگاه کردم. اما دیگر از ملانی خبری نبود. از میدان دید من خارج شده بود. هفته‌ها بعد از آن دیدار نخستین من هر روز به آن ماهی‌فروشی میرفتم. در بیرون از آن می‌ایستادم و ملانی را در حال کار تماشا میکردم. تا اینکه بالاخره روزی فرا رسید که دیگر در آن مغازه کار نمی‌کرد. ملانی دیگر نبود و این امر مرا بسیار ناامید و ناراحت کرد. در نهایت نومی‌دی یک سیب‌زمینی توری خریدم که عازم خانه شوم. در این موقع ناگهان در پشت پیشخوان ماهی‌فروشی ظاهر شد. بدون درنگ خودم را باو رساندم. ملانی وقتی مرا دید برویم لبخند زد و متعجب و رندازم کرد.

- «سلام... فکر کردم دیگه اینجا کار نمی‌کنی.»
- «درست فکر کردی. من دیگه اینجا کار نمی‌کنم. در کتابخانه کار بهم دادن. اما فقط شنبه‌ها صبح به من احتیاج دارند.»

بورژوازی سرگردان توماس مان و ناکامیهای جنسی اش

الف - فلاخنی

شهر لوبک نیز رسید و مثل تمام نجیب‌زادگان اصیل آلمانی هوادار نظم و انضباط بود. برعکس، مادرش خون‌گرم پرتغالی را داشت و در آمریکای جنوبی بدنیا آمده بود، بسیار حساس، بسیار زیبا و در کنار همه اینها اهل موسیقی نیز بود. توماس مان از هر کدام نیمه‌ای را به ارث برد؛ نظم و انضباط را از پدر، و حساسیت و هنر را از مادر. حاصل همه اینها تناقضی مدام بود که از او یک بورژوازی سرگردان ساخت.

همچنگرایی وی از همان کودکی بر وی آشکار و مسلم بود. تفاوت او با همبازیهایش نیز ناشی از همین بود. او پیوسته از خودش می‌پرسید: «چرا اینهمه عجیبم؟... و بین بچه‌های دیگر مانند بیگانه‌ای هستم؟ به آنها نگاه کن، شاگردان خوب، و آنها که در جایگاه متوسطشان محکم و استوار ایستاده‌اند، آنها... شعر نمی‌گویند، و به چیزهایی فکر می‌کنند که همه فکر می‌کنند و می‌توان به صدای بلند گفت... اما من، من چه هستم؟ و آخرش به کجا خواهد کشید؟»^۱

سرنوشت توماس مان این بود که به گونه‌ای دیگر فکر کند، شعر بگوید و کارش به نویسندگی بکشد.

در دوران مدرسه عاشق همکلاسی اش می‌شود. آرمین اولین عشق اوست و در عین حال سایه‌ای که می‌رود تا مان را تا آخرین لحظه‌های زندگی اش تعقیب کند. در یکی از آخرین نامه‌هایش نوشت: «آرمین مارتنس Armin Martens، این نام را باید برجسته نوشت، من عاشق او بودم.»^۲ ولی این نوجوان بیشتر در هوای اسب‌سواری است و بعد از آن هم به دنبال دختران می‌افتد. توماس مان او را بنام هانس هانزن وارد یکی از اولین اثرهای خود «تونو کروگر» می‌سازد.

ویلری تیمه Wilri Timpe دومین عشق اوست. گفته می‌شود که توماس مان چند بار رابطه جنسی با این همسال خود داشته و شاید بی‌دلیل نیست که با وجودی که این فرد بهر حال به صورتی وارد «کوه جادو» می‌شود ولی تأثیر دیرپای آنچنانی بر روح و روان نویسنده نمی‌گذارد و نیز او کسی است که توماس مان در دفترهای انبوه خاطراتش کمتر اسمی از او می‌برد.

در ۱۸ سالگی، بعد از غزیمت به مونیخ با نقاشی به نام پاول آشنا می‌شود. این آشنایی همراه با احساسات بسیار تند عاشقانه است ولی طرف مقابل جز یک دوستی بسیار معمولی چیزی نمی‌خواهد. او نیز به نوبه خود وارد دکتر «فاوستوس» می‌شود. شکستهای بی در پی، توماس مان را واداشت که با خود بیش

توماس مان در سال ۱۸۷۵ در شهر لوبک آلمان بدنیا آمد. تا اتمام دوران دبیرستان را در همین شهر گذراند و شاگرد ممتاز و درخشانی نبود. در ۱۹ سالگی به همراه خانواده‌اش عازم مونیخ شد و در آنجا به کار پرداخت و همزمان در دانشگاه نامنویسی کرد. در سال ۱۸۹۷ مدتی با برادرش هاینریش مان در ایتالیا بود و رمان «بودنبروکها» را نوشت که در واقع اقتباسی از زندگی خانوادگی خود وی بود و برایش شهرتی جهانی بدنبال داشت. بعد از آن چند اثر دیگر و از جمله «تونو کروگر» و «مرگ در ونیز» را نوشت و در ۳۰ سالگی با کاتیا ازدواج کرد. در سال ۱۹۲۴ «کوه جادو» را انتشار داد که ۵ سال بعد برای وی جایزه نوبل را به ارمغان آورد. و این زمانی بود که آلمان جنگ جهانی اول را پشت سر گذاشته و جمهوری وایمار را پایه‌گذاری کرده بود.

در سال ۱۹۳۳ که حزب نازیهای آلمان بر مسند قدرت نشست، توماس مان راهی سویس شد و در آنجا با آزادیخواهان به همکاری پرداخت. سپس به چلسلواکی رفت و به جای تابعیت آلمانی که از دست داده بود، تابعیت این کشور را پذیرفت ولی در سال ۱۹۳۸ بعد از حمله هیتلر به اروپای شرقی، توماس مان به فرانسه و سپس به انگلستان گریخت و سرانجام از آمریکا سردرآورد و تابعیت آنجا را پذیرفت. در این سالها توماس مان لحظه‌ای از فعالیتهای آزادیخواهانه سیاسی باز نایستاد و در کنار کارهای ادبی، مقالات سیاسی خود را نیز منتشر می‌کرد. بعد از جنگ، در شهر زوریخ اقامت گزید و عاقبت نیز در سال ۱۹۵۵ در همانجا درگذشت.

* * * * *

اما این تنها زندگی ظاهری توماس مان است، بعبارت دیگر گزارشگرانه‌ای از زندگی یک نویسنده که تنها به داده‌های تاریخی بسنده می‌کند و از کنار توفان درون هنرمند می‌گذرد. زندگی واقعی توماس مان اما مثل زندگی هر هنرمند حساس در ژرفا جریان داشت، مثل آتشی در زیر خاکستر بود که اگر راهی به بیرون پیدا کرد، راه هنر بود.

توماس مان مراحل مختلفی را طی کرده است، از طرفداری از فلسفه نیچه تا شوپنهاور، از پوچگرایی تا بی تفاوتی سیاسی و تا انقلابیگری و امید به آینده انسان و جامعه تا فعالیت ضد فاشیسم. در همه این مراحل اما یک خصوصیت او ثابت و بلا تغییر ماند: علاقه او به همجنس. و این خصوصیت گویا آن آتش پنهان زیر خاکستر بود که کم و بیش در همه آثار او و هر بار به شیوه‌ای آشکار شد.

تناقض زندگی توماس مان گویا که قبل از او نیز وجود داشت و به همراه وی زاده شد: پدرش بازرگانی بود که به مقام سناتوری

۱ - توماس مان: تونو کروگر، انتشارات نیما، اصفهان، ۱۳۶۷.

۲ - Harpprecht, Klaus: Thomas Mann, eine Biographie, p. 46.

مردان جوان، دنیای او را به هم می‌زد و فرزندش کلاوس یکی از این مردان بود. توماس مان که زمانی فرزند پسر می‌خواست حالا با احساسی گناه‌آلود در دفتر خاطراتش می‌نوشت: «آه... کسی مثل من نباید صاحب پسر شود!» نتایج احساس گناه، گریز و دوری از دوستانش بود که این خود بر حساسیت‌های او می‌افزود و همین نیز به نوبه خود باعث اجتناب از صمیمیت می‌گردید.

* * * * *



توماس مان به‌همراه همسرش کاتیا و فرزندانش اربکا و کلاوس - اواسط سالهای ۲۰

جهان دو جنگ را پشت سر گذاشته و دستخوش تحولات تازه‌ای است. از شروع جنگ سرد مدت زیادی نگذشته است و علاوه بر آن و در نتیجه آن گاه و بیگاه، اینجا و آنجا تنور جنگهای دیگری، هرچند کوچکتر می‌سوزد. نویسندگان آلمان بر اثر همه این حوادث گریبانگیر، سیاسی شده‌اند و سیاسی می‌نویسند. توماس مان نیز به نوعی از این مسئله مبری نیست و ظاهراً آدم دیگری می‌نمود که حتی در هنر، مشغولیات دیگری دارد. در سال ۱۹۵۰، توماس مان که حالا دیگر پیرمرد هفتاد و پنج ساله‌ای است در هتل (Grand Hotel Dolder) در تپه‌های جنگلی نزدیک زوریخ به استراحت می‌پرداخت و مثل همیشه وقایع روزانه خود و جهان را یادداشت می‌کرد. جنگ بین دو کره شمالی و جنوبی از سر گرفته شده بود، و ظاهراً چنین بنظر می‌رسید که تنها دلمشغولی او همین معضل سیاسی و نظامی

۱- همانجا، ص ۳۴۶.

۲- Grimm, Gunter E. (u.a): Ein Gefühl von freierem Leben. Stuttgart, 1990, S.150.

۳- کلاوس مان، متولد ۱۹۰۶، خود نیز همجنسگرا بود و در همان اوان جوانی رسماً به این مسئله رسمیت بخشید. او در ۱۹۴۹ دست به خودکشی زد.

از پیش مبارزه کند. در این سالها با زنتش کاتیا آشنا می‌شود. ازدواج با کاتیا هیچ دلیل عاشقانه‌ای ندارد. مان جواب این معما را خود در یکی از دفترهای خاطراتش برای خودش داده است که ۲۰ سال بعد از مرگ وی بوسیله دخترش برای خوانندگانش نیز منتشر شد. «ازدواج بهترین راه است برای نشان دادن اینکه انسان یک مرد حساسی است.» و توماس مان ازدواج کرد و علاوه بر آن، و البته باز هم مانند یک مرد حساسی، صاحب ۶ فرزند شد.

آیا توماس مان همجنسگرایی خود را به زنتش اقرار کرد؟ کاتیا این را هیچگاه بروز نداد. چیزی که مشخص است اینکه کاتیا بعد از ازدواج گاه و بیگاه به هر حال شاهد ماجراست. در سال ۱۹۱۳ وقتی به ولادیسلاو موس Wladyslaw Moes یعنی همان نوجوان زیبایی ۱۳ ساله لهستانی، که در «مرگ در ونیز» به تاجپو تغییر نام می‌دهد، برمی‌خورد، کاتیا نیز شاهد هر روزه توفان درون توماس مان است. «به او علاقه بی‌حصر و اندازه پیدا کرد، و او را در ساحل با همبازی‌هایش نظاره می‌کرد.»^۱ این را زن توماس مان در خاطراتش می‌نویسد و توماس مان البته پا را از این فراتر می‌گذارد و تاجپو را شب و روز، در کوچه و خیابان، در هتل محل اقامت و در ساحل، پوشیده و یا نیمه لخت می‌جوید، یعنی آن کاری که آشنایان قهرمان داستان انجام می‌دهد. و البته چون قسمت عمده این تعقیب‌ها و نظربازیها یا در خفا و یا در ذهن توماس مان انجام می‌گیرد، کاتیا فقط به قسمتی از ماجرا راه پیدا می‌کند. ناگفته پیداست که اینجا نیز احساسات به ارث برده از مادر است که وی را به این شهر جنوبی، شهر عشق و موسیقی، می‌کشاند. زمانی نیچه نوشته بود: «اگر بخوادم دنبال واژه دیگری برای ونیز بگردم، کلمه موسیقی را پیدا می‌کنم.» و برای توماس مان، این شهر، «زیبا و مشکوک» بود؛ شهری میان بیداری و رؤیا، میان خشکی و آب، زندگی و مرگ. از طرف دیگر رابطه جنسی بین مردان در این شهر آزادتر بود و خودفروشی مردان نیز سنت دیرینه‌ای داشت. ایتالیا به این دلایل، بویژه در نیمه دوم قرن ۱۹ میلادی، به اقامتگاهی برای همجنسگرایان کشورهای مختلف اروپایی فرا روید.^۲ توماس مان در این شهر بدون تابو باز درگیر بین دو دنیای ضد و نقیض شد. ونیز برای توماس مان جاذبه‌ای جنسی داشت ولی با این حال مثل تاجپو به گونه‌ای بیمار بود و مرگ را تداعی می‌کرد و هر دو، هم ونیز و هم تاجپو، مثل احساسات جنسی توماس مان، از یک طرف جاذبه و کشش و از طرف دیگر ترس را بدنبال داشتند.

عشق به فرزندش کلاوس^۳ نیز یکی از عشقهای زجرآور او بوده است. زمانی پیش از آن وقتی مادر بزرگش از او پرسیده بود که آیا دلش پسر می‌خواهد یا دختر، جواب داده بود: «معلوم است که پسر... دختر را که نمی‌شود جدی گرفت.» و جدی بودن پسران اما در واقعیت برای توماس مان بالاتر از آن بود که بتواند با آنها طرح دوستی بریزد. بهترین دوستانش زنان بودند و حتی در خانواده خودش نیز با دخترش اربکا رابطه صمیمانه‌تری داشت و از این رابطه صمیمی بخصوص کلاوس برکنار بود که نویسنده پدر به او تمایل شدید جنسی داشت. رویاروشدن با

نگرفت. احساسات در همه حال به همراه انسان زاییده می‌شوند و سپس تغییراتی می‌یابند، سرکوب می‌شوند و چهره عوض می‌کنند ولی هیچگاه از بین نمی‌روند. به همین دلیل نیز هست که ما انسانها در پیری نیز احساسات کودکی خود را باز به صورتی تکرار می‌کنیم و یا حتی به عبارتی به کودکی خویش بازمی‌گردیم.

یگان چیزی که احساسات ما را سرکوب کرده و در مواردی تغییر مسیر می‌دهد اعتقادات ماست. و این بخصوص در مورد توماس مان نمود آشکاری می‌یابد. بنظر می‌رسد که در درون این نویسنده، احساسات و اعتقادات متضاد هم، از کودکی تا زمان پیری، مثل دو همسایه متخاصم، در کنار یکدیگر به یک حیات پر تنش ادامه می‌دهند که بُرد البته همیشه از آن همسایه دوم است. با این وجود همسایه اولی آرامی ندارد و گاه و بیگاه، اینجا و آنجا، بدنبال موقعیتی می‌گردد که اظهار وجود کند. «تونو کروگر» و «مرگ در ونیز» و دیگر آثار توماس مان نتیجه همین اظهار وجود امیال سرکوفته است.

شاید لازم بود که توماس مان نیز زندگی‌اش را مثل اسکار وایلد و پاول ورنل و آدولف دبو، چون یک اثر هنری، خود از نو می‌ساخت. ولی توماس مان بهمین دلیل، پیوسته بحرانی است. برای چیره شدن بر این بحران، او سعی می‌کند از نیمی‌ای از وجود خود بگذرد و آن را نادیده بگیرد، ولی واقعیت لجوج خود را بر ذهن او تحمیل می‌کند. توماس مان در مبارزه بر علیه طبیعت خویش هیچگاه پیروزمند نیست. توانایی هنرمندانه توماس مان در حقیقت از همین ناتوانیها و شکستهای او مایه می‌گیرد. حاصل این عشقها و این شکستها برای توماس مان این بود که او را هنرمند ساخت.

توماس مان می‌خواهد این احساسات نسبتاً پنهان را شکل هنری بدهد تا از دستشان خلاص شود. ولی تناقض همزاد او گویا در ادبیات نیز گریبان نویسنده را رها نمی‌کند. احساسات و احساساتی اصیل و انسانی هستند و این همان چیزی است که محتوای داستانهای او را تشکیل می‌دهد ولی توماس مان آنجایی که به شکل و فرم داستان می‌رسد سنت‌گرا می‌شود. محتوای داستانهای توماس مان ژرفای روح آدمی و هزارتوی انسان قرن بیستم است. ولی در شکل از حد زمانهای ناتورالیستی قرن ۱۹ فراتر نمی‌رود. نظم و انضباط و ظاهر پند، خود را به فرم داستانهای وی منتقل کرد و احساسات سرکش مادر، محتویات را ساخت. این فرم همان چیزی بود که بر احساسات او به گونه‌ای

بود. و برآستی که یادداشتهای این نویسنده انساندوست نشان می‌دهند که او هر چیزی را که به سرنوشت انسان و انسانیت پیوند می‌خورد به گونه‌ای تعقیب می‌کرد.

ولی مثل همیشه، در ژرفای ذهن نویسنده جنگ دیگری نیز جریان داشت. این جنگ رفته رفته جنگ دو کُرّه را زیر شعاع خود می‌گرفت و به مهمترین مسئله روز توماس مان تبدیل می‌شد: توماس مان عاشق گارسن جوان هتل محل اقامت خود شده بود و وقتی این مرد جوان، سیگار نویسنده را روشن می‌کرد و در حین کار دستانش به دستان وی می‌خورد، نویسنده به اوج التذاذ و خوشبختی خود می‌رسید. نویسنده از همین‌ها نیز یادداشت برمی‌داشت و حالا دیگر به امیال جنسی خویش، لااقل در پیش خود و در دفتر یادداشتش، شاید در نتیجه رشد شخصیتی، اعتراف می‌کرد: «چه چهره دوست داشتنی و چه صدای مطبوعی... همبستر شدن با او چه زیبا خواهد بود.»^۱

دفتر یادداشت توماس مان رفته رفته آکنده از نام فرانس می‌شد ولی لحظه خداحافظی باز مانند همیشه رسید و نویسنده بدنبال وقت مناسبی می‌گشت تا با این گارسن جوان به تنهایی و دور از چشم دیگران وداع گوید و در دفترش نوشت: «مدت درازی دست همدیگر را فشردیم. او گفت: اگر ما همدیگر را نبینیم چی و من دیگر هیچ نمی‌توانستم بگویم جز اینکه: خوش باشید فرانس عزیز. شما راه خود را بهر حال پیدا خواهید کرد.»^۲ توماس مان بعد از بازگشت سرعت برای او نامه‌ای نوشت و در آن باز هم مسئله کمک مالی را یادآوری کرد. مدتی گذشت و از جواب خبری نشد. نویسنده‌ای که از چهار گوشه جهان نامه دریافت می‌کرد اینکه بی‌صبرانه در انتظار چند خط از یک گارسن جوان سوپسی است: «آه! اگر آن جوان بداند که من چه بی‌صبرانه منتظر چند کلمه از اویم، ذره‌ای بیشتر عجله می‌کرد.»^۳ و چند سطر بعد: «چرا نمی‌نویسی که از نامه‌ام خوشحال و خوشنود شده‌ای، احمق عزیز.»

این آخرین عشق بزرگ توماس مان بود ولی نه آخرین عشق. و با این وجود او در سوگ جدایی از فرانس عزادار ماند و نوشت: «دلیم می‌خواهد که بمیرم، چرا که دوری آن جوان را دیگر نمی‌توانم تاب بیاورم.»^۴ شوربختی سنین پیری توماس مان البته تنها از این آخری نبود. نامه‌های آرمین، ویلری، پاول، ولادیسلاو، کلاوس و فرانس تغییر پیدا کرده و در قالب داستانهای ادبی، به چهار گوشه جهان پراکنده شده بود. ولی نامه‌های اصلی هنوز در ذهن نویسنده بود و جایی در ژرفای ذهن او رسوب کرده و مدام آزارش می‌داد. نویسنده شاید در آخرین لحظات عمرش نیز همین نامها را زمزمه می‌کرد و شاید هم برای آنها داستانهای تازه‌ای می‌ساخت.

* * * * *

اعتقاد و پافشاری بر خود و بر احساسات خود، در وهله اول اعتراف به وجود خویشتن یگانه و نیز قبول واقعیت وجودی خود است.^۵ با در نظر گرفتن این مطلب درمی‌یابیم که توماس مان تقریباً هیچگاه وجود خود و احساسات خویش را جدی

۱ - Harpprecht, S. 1824.

* - سه دهه بعد که خبرنگاران رد فرانس را در نیویورک پیدا کردند، وی از احساسات عاشقانه توماس مان اظهار بی‌اطلاعی کرد و از اینکه باعث خیالپردازیهای شبانه نویسنده شده بود، شوکه شد.

۲ - Harpprecht, S. 1826.

۳ - Ebda, S. 1828.

۴ - Ebda.

۵ - منظور همان چیزی است که در نزد همجنسگرایان غربی comingout نامیده می‌شود که بهترین واژه مترادف آن در فارسی برون آیی و یا حتی کوتاهتر برونایی است.

بر ترس خود از عشق جسمی نمی‌توانست پیروز شود، ریاضت، طبیعت دوم او شده بود.^۱ و گاهی حتی از اینکه هنرش را بر زمینه عشق به همجنس خلق می‌کرد شرمگین می‌نمود: «مردمان پاکدلی که تحت تأثیر هنرمند قرار گرفته‌اند متأسفانه می‌گویند "موهبتی است" چون فکر می‌کنند که نتایج روشن و عالی طبعاً باید علل روشن و عالی نیز داشته باشد. هیچکس تصور نمی‌کند که این "موهبت" ممکن است موهبتی مشکوک باشد و صورت اسف‌انگیزی در باطن داشته باشد.»^۲ این شکها و تردیدها برای توجیه ریاضت توماس مان کافی است. نویسنده گاهی پا را از این هم فراتر می‌گذارد و احساس پر صلابتش به همجنس، احساسی شیطانی و تاریک می‌شود، و نیز راهی به سوی جهنم، که شاید همان ادبیات است: «ادبیات حرفه نیست، بلکه لعنت است»، این را نیز نویسنده از زبان تونیو کروگر می‌گوید، شخصی که مانند اکثر انسانهای شکست خورده داستانهایش، خود اوست.

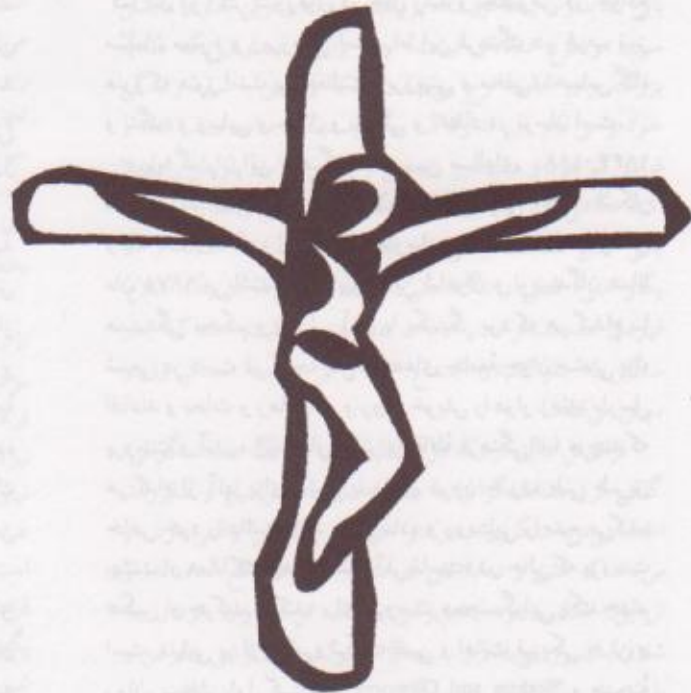
۱ - Harpprecht, S. 1824#

۲ - توماس مان: تونیو کروگر، ص ۵۳.

مه‌ار می‌زد و آنها را به حالت اعتدال نگاه می‌داشت. برای اینکه این احساسات زنجیر بگسلند، نویسنده می‌بایست آنها را از بند فرم سستی می‌رهانید و به آنها فرم همسنگ آنان را می‌داد ولی تأثیر پدر قویتر از این بود. توماس مان در داستانهایش نیز بورژوازی سرگردان ماند. به این ترتیب پاسخ اینکه چرا نویسنده حتی در داستانهایش مرد عاشق را به کام نمی‌رساند واضح است: یکی از دو طرف رابطه اگر همان توماس مان واقعی نیست، لااقل مهمترین خصوصیات او را داراست. عبارت دیگر تونیو کروگر و آشنباخ، شخصیتهای واقعی ولی ادبی شده نویسنده‌اند. به کام خوشبختی رساندن آنها و درگیر کردنشان با رابطه جنسی با همجنس، بدان معنی است که نویسنده علناً بر این گونه رابطه جنسی صحنه می‌گذاشت و جرأت توماس مان البته که از این کمتر بود. او می‌خواست این رابطه انسانی و طبیعی را تا حد ممکن تلطیف و افلاطونی کند و اعتلا بخشد تا سرانجام از حالت زمینی خارج و به اوج خدایی برسد. اگر تاجیو در «مرگ در ونیز» چون خدایی کوچک گویا از دنیاهای آنسو می‌آید و در آخر، لحظاتی قبل از مرگ آشنباخ، او را به اشاره دستنی به نامتناهی‌های دریا و به ابدیت فرامی‌خواند، تنها بر همین زمینه قابل توضیح است: «او

FRIEDENGASSE – Diakonische
Kommunitat is an ecumenical Christian Order based in Basel, Switzerland. We are a community of faith and life. Most of us live together in a communal way. The life of our community is a calling to be shaped by love as the most important message from our spiritual tradition and moulded by the commitment to live with the poor and disadvantaged in ministering communities. As part of our ministry I started a project "Spirituality from a gay/lesbian perspective". Recently, we also founded a peace institute and we are also interested in inter-religious dialogue. Every Friday, we have in our house chapel a liturgy called "Prayer for the world" where we connect with issues of justice in this World. As part of this worship we will read from a newspaper. On the 22nd of January, when I was leading the liturgy, I picked up articles from the latest issue of Homan Magazine. Then we connected with and prayed for gay Iranians, HOMAN and the wider situation of GLBT Muslims. As a help and guide we also have an imagination prayer where we imagine that God's light reaches those people in need and that God's Spirit moves towards love and justice.

My connection with Iranians goes back to 1993 when as a very young man, I worked in a student hospice in Zurich. During the summer vacation, when the students were out, we took in Iranian men and women who came to Switzerland to apply for visa to the US. I was



very touched by their struggle and since then I have retained some interest in Iranian people and I am delighted that there is now a much needed organisation for Iranians GLBT.

قهرمان همجنسخواه و فرهنگ او در تاریخ ادبیات

تهیه و تنظیم: نسیم

تا همین قرن بیستم فرهنگ همجنسگرایی، فرهنگی ممنوعه بود. فرهنگی که در نامرئی‌ها رشد می‌کرد، فشار و خفقان و سانسور را به سخره می‌گرفت، بدون آنکه بطور مستقیم با آن رودررو شود.

بین سالهای ۱۹۶۸-۱۸۶۸ فرهنگ همجنسگرایی شکل و نمای بهتر و عیانتری بخود می‌گیرد. تا آن دوره هیچ همجنسخواهی حاضر نمی‌شد از احساس و تمایلات شخصی و درونی خود چیزی بگوید و یا بنویسد؛ هنرمندان و نویسندگان همجنسگرا بیشتر به شوخی، طنز و طعنه به این مسئله اشاره می‌کردند و یا گاهی در سطری از شعری و یا گوشه‌ی دنج و خلوتی از یک رمان بلند. اما از ۱۸۶۸ به بعد، «تنوع» به نوعی مد بدل می‌شود و به منبعی برای ناشران. و فرهنگ تا آن زمان ممنوعه همجنسخواهی، اینبار با عزم و افتخار، پرده‌ها را کنار می‌زند و تلاش می‌کند تا هویت خود را به جامعه بشناساند؛ فرهنگی که کماکان در اکثر کشورهای در حال رشد و بخصوص در جوامع مسلمان ممنوع و زیرزمینی است. اما این فرهنگ در غرب نیز هنوز که هنوز است بین فعالیت زیرزمینی و مخفی، احساس گناه و تنگ، و زیبایی و جلال و نشنگی و اعتقاد در نوسان است.

پایه‌گذاران این فرهنگ همه بین سالهای ۱۸۸۰-۱۸۴۴ متولد شدند. معروفترین آنها ورلاین ۱۸۴۴، لوتی ۱۸۵۰، اسکار وایلد ۱۸۵۴، آندره ژید ۱۸۶۸، مارسل پروست ۱۸۷۱ و توماس مان ۱۸۷۵ می‌باشند. رشته پیوند این شاعران و نویسندگان همانا همبستگی محکم و نامرئی آنان با یکدیگر بود که هر کدام با شمع در دست در کوچه پس‌کوچه‌های جامعه جوان صنعتی برای افتادند و نجات و رهائی تن و روان خویش را هوار زدند. مارسل پروست و آندره ژید چاووشان این قافله فرهنگی‌اند؛ هرچند که هر کدام از آنها برای آشتی با دنیای درون خود، طی طریق خاص خود را داشت. ژید عشق ساده و روستایی را مدح می‌کند، بهشت او همانا کشورهای شمال آفریقا است؛ در حالی که پروست عکس او حرکت می‌کند؛ برای پروست همجنسگرایی یک جهنم است. دنیایی پر از تحقیر، شکسته‌نفسی و اهانت فیزیکی به تن و روان. بخش اول کتاب "Sodom and Gomorra" و صحنه سادومازوخستی در رمان «زمان بازیافته» علناً بیانگر وضعیتی است که همجنسگرایان آن دوره و تا حدودی همجنسخواهان روزگار ما نیز، در آن بسر می‌برند؛ یعنی دوزخی از احساس گناه، عذاب وجدان و حسرت تأیید از سوی اجتماع و فرهنگی که خشن و ناملاطم می‌باشد و هیچ رقیبی را بر نمی‌تابد، و با اینهمه هرگز قادر به نابودی کامل فرهنگ همجنسگرایی نشده است؛ «مرگ در ونیز» توماس مان، «بیل بود» ملویل، «عینک طلائی» باسانی و «ارنستو» امبرتو سابا، با زبان سمبلیک‌شان، همگی دلیل این ادعا می‌باشند. فرهنگ همجنسگرایی با کمک همین

نویسنده فرانسوی دومینیک فرناندز می‌نویسد «زایش فرهنگ همجنسگرایی آن لحظه‌ای است که فشار اجتماعی نویسنده را به اخطاء و یا توضیح غیر مستقیم همجنسخواهی واداشته، او را به خلق زبان سمبلیک وامی‌دارد.»

همجنسگرایی با ایجاد این زبان سمبلیک که به کمک آن به هرچه به اصطلاح نورمال و طبیعی است نه می‌گوید، در ادبیات و هنر نقشی شایسته، بدیع و تاریخی ایفا می‌کند. تا همین سی سال پیش این سؤال که آیا فرهنگ همجنسگرایی وجود دارد یا نه، سؤالی بیمزه و بی‌ربط جلوه می‌کرد؛ چه رسد به قرن نوزده که در آن دوره «لواط» تنها در گزارشات پلیس و نوشته‌های طبی بیان می‌شد، آنهم زمانی که صحبت از فاحشگی و خودفروشی بود. دو مرد و یا دو زنی که به هم عشق می‌ورزند؟ غیرممکن است و غیر قابل قبول. تنها پول است که باعث اینگونه رفتارهای مبتذل می‌شود! اگر مارسل پروست و آندره ژید زنده می‌شدند و می‌فهمیدند که آندو به بنای فرهنگ همجنسخواهی خدمت کرده‌اند، مسلماً دهانشان از تعجب باز می‌ماند. بعضی‌ها بر این اعتقادند که آندو تنها به این فکر بوده‌اند که نویسنده خوبی شوند و زندگی خصوصی آنان و یا قهرمانان نوشته‌هایشان موضوع عمده‌ای نبوده که توجه کسانی را برانگیزاند؛ هرچند که امروز مثل گذشته نمی‌توان فرهنگ همجنسگرایی را نادیده گرفت.

در تاریخ بشری، از یونان قدیم گرفته تا فلورانس عهد رنسانس هرگز از همجنسخواهی تعریف و تمجید نشده و بخش عمده اضطراب و احساس گناه تاریخی همجنسگرایان ناشی از عزلت فرهنگی آنان است. مگر ممکن است که شاعران و نویسندگانی که من همجنسگرایی امروزی اینهمه از مطالعه آثارشان لذت می‌برم، با این احساس و عاطفه من بیگانه بوده باشند؟ چرا هیچ رمان‌نویسی در کتابهای خود راه و رسم نزدیک شدن به یک همجنس را توضیح نمی‌دهد؟ آیا لعنت ابدی بر من نازل شده؟

نه نوشته‌های افلاطون و نه تابلوهای میکلا آنژ هیچکدام را نمی‌توان انجیل همجنسخواهان تلقی کرد مگر تا زمانی که جوان بیست ساله‌ای بی می‌برد که او با دیگران «فرق» دارد و درمی‌یابد که تاریخ سرمشق‌هایی برای او دارد که او خود را در آنها بازمی‌یابد؛ تو گوئی گذشتگان، بزرگترین شاعران و نویسندگان دیروز صرفاً برای او می‌نوشته‌اند. و چقدر باید تیزبین و هوشیار بوده باشد آن نویسنده و یا شاعری که در گذشته دور با آن وضعیت فرهنگی توانسته کشف کند که رابطه دو همجنس نه موضوع لواط و خودفروشی که از دلدادگی دو جانبه دو معشوق و یا دو معشوقه است و بس. هم وایتمن و هم پاول ورلاین هر دو همجنسگرا بودند، اما زندگی آن دوره، هیچکدام، نه تشنگی وایتمن و نه آتش ورلاین را خاموش نکرد.

حزب مشروطه ایران و فعالیت فرهنگی - فلسفی

بعد از کنفرانس سالانه شاخه‌های حزب مشروطه ایران (سازمان مشروطه‌خواهان سابق) در غرب آمریکا، داریوش همایون رابین حزب در مصاحبه‌ای با رادیو صدای ایران از جمله اعلام کرد که: «حزب در کنفرانس لس آنجلس نه تنها بر مبارزه سیاسی خود... پای فشرده که باید جبهه مبارزه فرهنگی-فلسفی را گشود و حزب این وظیفه را برای خود قرار داد که در مسئله تجدید و تغییر ارزشهای جامعه ایرانی نقش فعالتر و روشتری را بر عهده بگیرد و این را در شمار اولویتهای سیاسی خود قرار بدهد.» او در ادامه مطلب افزود: «مشکل اصلی جامعه ایرانی مشکل فرهنگی-فلسفی است.»

ما در گروه هومان خوشحالیم که هر روز تعداد بیشتری از ایرانیان به امر مهم مبارزه فرهنگی و زدودن سنتهای ارتجاعی و عقب مانده که بر ذهن مردم ما چنبر زده، پی برده، مبارزه با آن را در دستور کار خود قرار می دهند. ما بارها اعلام کرده ایم که تلاش برای تغییر رژیمهای سیاسی بدون درافتادن با آن بخش از سنتهای ارتجاعی حاکم بر ذهن تک تک ایرانیان که هر کدام از ماها را خواسته و یا ناخواسته به یک دیکتاتور تبدیل کرده، ایران را به دروازه تمدن نمی رساند. قبل از هر چیزی باید محیطهای دیکتاتورپرور در فرهنگ انسان ایرانی را سمپاشی کرد. تنها با انسانهای مجهز به فرهنگ امروزی و افراد برآستی آزاده و آگاه، می توان جامعه ای پیشرفته، متمدن و همگام با زمانه ساخت و گر نه راه دیکتاتور شدن حکام همچنان باز و هموار خواهد ماند. تجربه نیروهایی که سالها ادعای پیشبرد مبارزه در هر دو عرصه سیاسی و فرهنگی را دارند به ما می آموزند که از حرف تا عمل فاصله ای است طولانی که پیودن آن برای خیلی از مدعیان، بخاطر ضعف در شهامت اخلاقی-سیاسی، چندان ساده نیست، بخصوص آنجا که اخلاق قربانی سیاست می شود.

راست این است که حزب مشروطه ایران تاکنون (حتی به اذعان خود داریوش همایون در مصاحبه گفته شده) نه تنها به موضوع مبارزه فرهنگی نپرداخته بلکه حتی خود نیز در عمل فرهنگ ساده اما مهم پاسخ دادن به یک نامه رسمی را هم، بکار نبوده است. مبارزه نیروهای اپوزیسیون با رژیم تهران (اگر مبارزه ای بوده)، صرفاً مبارزه بر سر قدرت بوده و بس، و در عرصه فرهنگی-فلسفی کسی سقف شکنی خاصی انجام نداده است. با این همه اگر اعتراف حزب مشروطه ایران به عدم کار فرهنگی در گذشته و تأیید بر اهمیت آن در آینده را جدی بگیریم، باز هم باید اضافه کنیم که با حلوا حلوا گفتن دهان کسی شیرین نمی شود؛ حزب مشروطه و دیگر مدعیان دمکراسی، حقوق بشر، تمدن و بهزیستی فرهنگی-اجتماعی برای مردم ایران، باید بدون هیچ اما و اگر، سعی در جبران گذشته کرده، تک تک عرصه های فقر فرهنگی جامعه را مشخص، برای آن راه حلی ارائه دهند. به اعتقاد ما موضوع به اصطلاح غیرت مردسالاری، همجنسگرایی، عدم احترام به زندگی خصوصی افراد، چاکرمنشی به بالادست و خشونت، لابیالی و بی احترامی به فرودست، و... مسائلی هستند که باید با آنها درافتاد؛ موضوعات مهمی که حزب مشروطه ایران و دیگر گروههای طرفدار سلطنت در ایران تاکنون درباره آنها سکوت مطلق کرده اند.

«برای بسیار دیدن از خویش چشم گرفتن باید»

زبان سمبلیک، نقشی الهام بخش، تاریخی و انکارناپذیر، در ادبیات جهانی ایفا می کند. نقشی که می آموزاند چگونه باید نه گفت، نه بهر آنچه که به اصطلاح نورمال و طبیعی است. این نقی از عرصه های جنسی فراتر می رود و به ما «بیرون از دایره» بودن را می آموزاند. مرد با زن همجنسگرا تنها آن کسی نیست که با همجنس خود به رختخواب می رود؛ غیر از این، او با سلاح ادبیات و هنر، راه دیگری از احساس و شیوه تفکر را نشان می دهد و روشنفکری روشنفکران را به چالش می خواند؛ او قوانین رایج اجتماعی را به چالش فرا می خواند، از آنها دوری می جوید و جامعه و مردمان خود را به کنکاش و جستجوی آسمانی دیگر، راه زندگی راحتتر و انسانی تری فرامی خواند. او به نرمها و ارزشهای رایج و بیرحمانه حاکم بر جامعه تن در نمی دهد، او بسوی مردم نمی رود، بلکه اجتماع را بدنبال خود می کشاند، فضای تازه تری را نشان می دهد و ناشناخته ها را می شناساند. بدینسان او حتی از همکاران دگر جنسگرای خود پیشگام تر است. فرد همجنسگرا، اجتماعی را که او و احساسات او را به سخره می گیرد، به نقد می کشد، از آن فاصله می گیرد، به عیوب و زشتیهای آن و به حماقت جامعه و مردمانش حمله می کند. برآستی مگر وظیفه هنر و ادبیات چیزی جز این هم هست؟ آیا اینکه بالزاک واترین را بعنوان قهرمان داستان کتاب خود انتخاب می کند، امری تصادفی است؟ مسلماً نه؛ برای بالزاک بعنوان یک نویسنده بزرگ جنسیت واترین بعنوان «جنس سوم» موضوع عمده ای نیست. او به واترین بعنوان یک هدیه بزرگ برای جامعه ارج می نهد، چرا که واترین با شیوه زندگی خود راهی جز این ندارد که مکانیسمهای جامعه، سیاست و قوانین موجود و همبستور بدبختی و پلشتی جامعه پاریس را برملا کند. نگاهی گذرا به ادبیات قرن حاضر هم همین را نشان می دهد، یعنی حس همجنسخواهی قهرمان داستان، مثلاً حمله او به یکنواختی، تبلی و تنگذهنی جامعه می شود. در یک کلام، قهرمان همجنسخواه در ادبیات همیشه در اقلیت است که بار سنگین به جلو کشیدن اجتماع خود و کل جامعه انسانی را بر دوش می کشد.

فراموش نباید کرد که در حاشیه بودن فرهنگ همجنسگرایی، گاهی فرد همجنسگرا را به جای حمله به قوانین و مقررات اجتماعی، به تفکر و تبحر در خویشتن خویش وامی دارد. او می داند که عشق و تمایلاتش در منطقه متنوعه واقع شده، لذا او از این احساس خود چشم پوشی می کند، تن و روان خود را به شلاق سانسور می بندد و بدینسان می کوشد تا به نوعی خلوص و طریق ناب نائل شود. در «مرگ در ونیز» توماس مان، وقتی پسر جوان با اشاره خود افق باز و گشوده را به معشوق خود نشان می دهد، او در آرامش کامل چشمها را بر هم نهاده جان می دهد. مگر معشوق در اعماق وجود خود چیزی جز این می طلبد که توسط آن پسر جوان به زیبایی ابدی رهنمون گردد و در آسمان بی انتهاگم شود؟ او از پوست انسانی خود بدر می آید و به چیزی بالاتر و والاتر از «دگر بودن» خویش می رسد، و بدینسان به افسانه ها می پیوندد.

«شهرزاد»، گامی نو در تاریخ مطبوعات ایران

یونس خراسانی

این، نمی‌توان با آقای سرتیپی، سردبیر، در سخن آغازین او مخالفتی داشت وقتی که می‌نویسد: «باز نشدن این مبحث در تاریخ ادبیات معاصر ایران، چه در داخل و چه در خارج، آن اندازه هم که تصور می‌رود ناشی از فشار سانسور دولتی نیست. نیروهای بازدارنده این جریان فرهنگی زیربنایی، در روان انسان ایرانی است... نویسنده ایرانی در جامعه محافظه‌کار ایرانی محبویت اخلاقی‌اش را از دست نمی‌دهد...» و سپس در یک اشاره بجا می‌نویسد: «معیار پیشرویی نویسنده ایرانی درگیری‌اش با دولت است. این معیار باطل است. معیار شهرزاد درگیری‌اش با ملت است...»

وقوف بر این نقص بزرگ و ریشه‌دار در فرهنگ ایران اسلامی است که شهرزاد را بسوی معرفی لیریتناژ می‌کشاند. لیریتناژ در سخن سردبیر چنین تعریف می‌شود: «لیریتناژ ستیزی بنیادین با اخلاق حاکم بر جامعه دارد، خاصه آن اخلاقی که خاستگاهش مذهب است. لیریتناژ در زبان فرانسه، از لیرتن ساخته شده است و لیرتن (برای مرد) یا لیرتین (برای زن) ریشه در (کلمه) Libertinus لاتین دارد. معنای قدیمی یا ادبی لیرتن که زمان استعمال آن در زبان فرانسه به تاریخ احتمالی ۱۵۲۵ میلادی می‌رسد، عبارت از فردی است که قوانین مذهبی را هیچ می‌شمارد و از آنها اطاعت نمی‌کند. ساد می‌گوید که خدا یک فرضیه زائد است و مسیح یک شیاد بزرگ. لیرتن نه ایمانی دارد و نه تمایلی به اجرای آیین‌های مذهبی نشان می‌دهد. اما مفهوم جدید واژه لیرتن در قرن هفدهم میلادی ساخته شد: فردی که قواعد اخلاقی را زیر پا می‌گذارد؛ کف نفس ندارد؛ رها از حجب و عفت، خودش را به لذات شهوانی می‌سپارد. مرد لیرتن یا زن لیرتین، هستی را از سلطه مذهب و اخلاق آزاد می‌کند و مفهومی زمینی به آن می‌دهد. لیرتن به حقایق وحی شده شک می‌کند، به دفاع از استقلال روان برمی‌خیزد، و از قوانین طبیعت پیروی می‌کند...»

مطالب هر دو دفتر شهرزاد گسترش تدریجی نکات مطروحه در «سخن سردبیر» در دو زمینه گفته شده یعنی مدرنیسم ادبی و اروتیسم می‌باشند. نگاهی به فهرست مطالب دو شماره ست و سو و حال و هوای شهرزاد را بخوبی نشان می‌دهد:

مطالب دفتر اول: دربارۀ مفهوم مدرن/خیالپردازی و نویسنده/اروتیسم در تجربه درونی/سازندگان آگاهی/رفتار جنسی در ادبیات/سلفونی مردگان: صد سال تنهایی، صد سال تقلید/نامه‌ها: نامه‌های جویس به نورا/ادبیات داستانی: یک دختر جوان هرگز نباید از کیر بزرگ بترسد/شب جمعه/سایه‌ها و صداها/آخرین تابلو/عصر یکشنبه/تابلو/ساعت

از نزدیک به یک سال پیش، همزمان با نمایشگاه بین‌المللی کتاب فرانکفورت ۱۹۹۸، نشریه ادبی-هنری جدیدی وارد تاریخ مطبوعات ایران شد که در نوع خود در مطبوعات ما بیسابقه و راهی بی چون و چرا سخت و نارفته را پیش رو دارد. مجله شهرزاد، که به سردبیری سیاوش سرتیپی این راه را آغاز کرده، در دو دفتر سال اول، (هر سال دو بار، بهار و پاییز منتشر می‌شود)، بالغ بر ۴۰۰ صفحه مطلب به خوانندگان ارائه داده است.

سردبیر، مسیر کلی شهرزاد را در «سخن سردبیر»، شماره اول، مشخص کرده است. «هدف کلی نشریه شهرزاد، انعکاس تحولات فرهنگ غربی به زبان فارسی است، در دو زمینه مدرنیسم ادبی و اروتیسم؛ اما اعلام می‌کند که: «در عین حال به حوزه‌های بیرون از فرهنگ غربی نیز خواهد پرداخت.»

از همان مقدمه دفتر اول بخوبی آشکار است که نویسنده، فارغ از هرگونه عامل بازدارنده‌ای در راه بیان اندیشه و احساس، غرائز و تمناهای درونی، جهان لیرتینی خود را بدون واژه و یا تعارفی بروی خواننده می‌گشاید، او را از هرگونه احساسی نهی و گناه برآمده از سنت می‌رهاند، شرم شرقی را از او می‌زداید و او را به بازیابی معیارهای موروثی خود فرامی‌خواهد. نشریه‌ای، آنهم ایرانی، را به این حد رساندن، مستلزم گذر از موانع بیشتر درونی و بیرونی پدید آمده در بستر فرهنگ ایران اسلامی است. این گذر، زمانی چشمگیر و ستایش‌انگیز می‌شود که آقای سرتیپی آن را در حد خود متوقف نمی‌کند، بلکه از آن سلاخی ساخته، با کمک آن، یکی از عمده‌ترین ریشه‌های سنت غلط و اخلاق دوگانه جامعه مردسالار ایرانی را به چالش فرامی‌خواند. ریشه‌های سنتی-مذهبی‌ای که روشنفکران ایرانی خارج از کشور، علیه‌رغم اینهمه ادعا در باب روشنگری، مدرنیسم و پست‌مدرنیسم، اما هنوز خواسته یا نخواست، بدان آلوده‌اند. سردبیر شهرزاد، ضمن صحبتی تلفنی، توضیح می‌داد که چندین نشریه ادبی و غیر ادبی که در خارج از کشور منتشر می‌شوند و خود را مخالفان سرسخت سانسور می‌دانند، از معرفی شهرزاد پرهیز کرده و حتی نشریه‌ای از چاپ آگهی شهرزاد هم خودداری کرده است. وی می‌گفت که با گروهی از اهل قلم مقیم خارج از کشور برای همکاری با شهرزاد تماس گرفته، اما آنان بدلیل زبان عربی شهرزاد و به بیان چند تن از آنان، بدلیل پورنوگرافیک بودن شهرزاد، از همکاری با مجله سرباز زده‌اند؛ و وقتی سردبیر تعریف آنان از پورنوگرافی و مرز آن با اروتیسم را جویا می‌شود، کمابیش تمامی شان وعده داده‌اند که «چیزی» در این باره نوشته و به دفتر مجله ارسال خواهند کرد، که هنوز از این گروه اهل قلم سطری هم به دفتر شهرزاد نرسیده است. با علم به

منتشر می‌شوند، خود را به اروتسیم دگرجنگرایانه محدود نمی‌کنند و به انواع دیگر اروتسیم از جمله اروتسیم همجنگرایانه و بایسکثوالیته نیز می‌پردازند؛ موضوعی که در دو دفتر شهرزاد بسیار رقیق به آن پرداخته شده، و امید که در شماره‌های آینده شهرزاد این نقص برطرف شود؛ اما با اینهمه باید اعتراف کنم که بعنوان یک مرد همجنگرا، از خواندن دو دفتر اول شهرزاد لذت برده، مطالعه آن را به همه خوانندگان مجله هومان، فارغ از تمایلات جنسی‌شان صمیمانه توصیه می‌کنم. بهای مجله شهرزاد ۱۲ مارک آلمان است که با توجه به تعداد صفحات و کیفیت مطالب ارائه شده مناسب می‌باشد؛ و از یاد نباید برد که ادامه انتشار مجلاتی همچون شهرزاد، در گرو حمایت همه آنانی است که عامل عمده بدبختی‌های ما و کشورمان را عامل فرهنگی می‌دانند.

* برای دریافت شهرزاد از آلمان با فاکس تحریریه مجله: 00-49-69-95502603 تماس بگیرید.

* متقاضیان مقیم بریتانیا، برای دریافت شهرزاد می‌توانند مجله را از هومان - شعبه انگلستان درخواست کنند.

آشپزخانه/معرفی کتاب: میلان کوندرا و مسئله سورخ کون/دواپیزود از رمان آهستگی کوندراو...

و مطالب دفتر دوم: نمونه یک نگاه نو به پیکر زن در عکاسی/مقالات: شعر جز خودش مقصودی ندارد (شارل بودلر و مسئله اخلاق در ادبیات)/ فرزندانی ساد (در قرن نوزدهم)/فلسفه پروست/... پس هشتم (درباره گرایش‌های ادبی کوندرا، راث، ویرجینیا ولف)/بوی خون، منی، شاش، و استفراغ (یادداشتی بر رمان سرگذشت چشم ژرژباتای)/ادبیات داستانی: بیداری اکبر مسلمونی/به وان خوشگل، به حموم صورتی/چهار قصه از قرون وسطی/بازروایی سه داستان از داستانهای اروتیک رستم‌التواریخ/بگای، منو بگای، برادر جان (فصلی از رمان فلسفه در اتاق خواب/اعتراف به امیال جسمانی (گفتگو با میشل فوکو) درباره شهرزاد: صدرالدین الهی: «شهرزاد، یک مجله تن‌کامه»/و...

در دو دفتر منتشر شده، به ژرژباتای و مارکی دوساد بیشتر از دیگر نویسندگان توجه شده است که با در نظر گرفتن اهمیت آنان در مباحث اروتسیم و پورنوگرافی امری پذیرفتنی است.

مجلات‌تی که در زمینه اروتسیم در اروپا، آمریکا و حتی ژاپن



شهرزاد

سال دوم/دفتر سوم/پاییز ۱۳۷۸

دوازده مارک آلمان

سردبیر: سیاوش سرتیپی

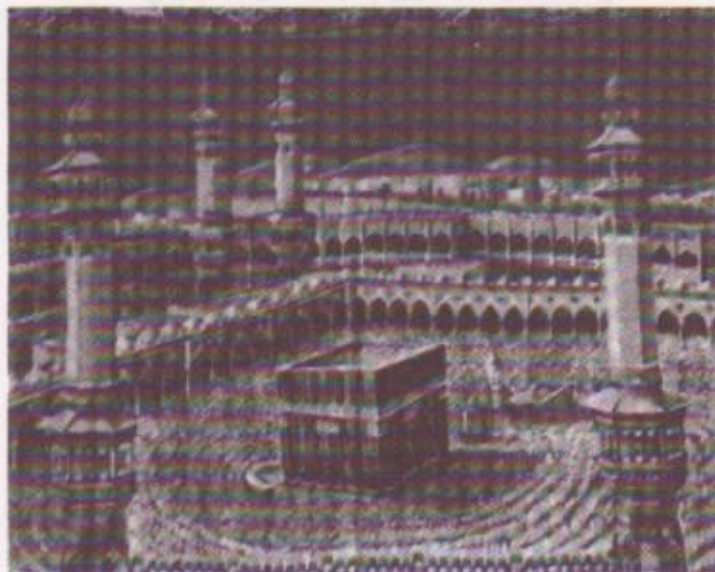
(مقالات) * بازنگری به عشق و سکسیت در شعر فروغ فرخزاد * شبستان سودابه یا اتاق خواب مادام دوست - آنژ (ساد در تقابل با فردوسی) * مدرنیسم و مدرنیته * تمامی مبالغات احساسی را در سبک‌آم به بند کشیده‌ام (دو نامه گوستاو فلور به لوئیز کوله) (داستانها) * راشیلد، نوع عشق او * بازگشت * فروشگاه بزرگ لوازم خانگی هریس (شرکت با مسئولیت محدود) * نخستین بوسه (شعر) * اعاده/زنانه * یک تکه رخت زنانه * (گفت و گو) * آفرینش هنری از جایی می آید پس عمیق تر از آگاهی (گفتگو با رضا قاسمی) (سینما) * خال کوچولوی روی گردنت تو دیدم پذیر نیس (گفتگوی آلبرتو مورایا با کلودیا کاردیناله) (معرفی کتاب) * فرزانه میلانی * حجاب‌ها و واژه‌ها (ظهور صداهای نویسندگان زن ایرانی)

نوشته‌های: فرزانه میلانی/سیاوش سرتیپی/زندال استیونسن/اگوستاو فلور/راشیلد/دکتر فرزاد معایی/سیامک وکیلی/ایان ولگرز/اینهل یورت‌نوی/اساقی قهرمان/ستاره شمس/مجید نفیسی/ارضا قاسمی/آلبرتو مورایا-کلودیا کاردیناله/مرجان پناهی نژاد

و ترجمه‌های: خشیار امیرپرور/مرجان پناهی نژاد/سیاوش سرتیپی/حجت خسروی/شکیلا عزیززاده/پویا یآوری.

گزارشی از اولین کنفرانس مسلمانان همجنسگرا

کشورهای اسلامی، آنها را به تحقیق و مطالعه حول هویت چندبُعدی انسان دعوت کرده، به تابوشکنی فراخواند و گفت



همجنسخواهی یک زن و یا یک مرد گناه نیست، بزرگترین گناه همانا همجنسگراگریزی و همجنسگراستیزی موجود در جوامع اسلامی است که متأسفانه دامن روشنفکران این جوامع را هم به خود آلوده کرده است.

در بخش مربوط به مذهب و همجنسگرایی، نمایندگانی از گروههای مختلف همجنسخواه پیرو مذاهب کاتولیک، پروتستان، یهودی و اسلام سخنانی ایراد کردند. سخنرانان همگی بر اهمیت گفتگو و همکاری بین همجنسگرایان پیرو ادیان مختلف تأکید کردند که می‌تواند سرمشقی برای جوامع گوناگون باشد.

در این کنفرانس سه روزه همچنین حول تأسیس مسجدی مخصوص برای همجنسگرایان پیرو اسلام به سبک کلیساهای مخصوص همجنسگرایان مسیحی، بحثهایی صورت گرفت اما به نتیجه قطعی نرسید. این کنفرانس به خاطر کسانی تقدیم شد که به دلایل همجنسخواهی مورد آزار و اذیت، شکنجه و یا اعدام واقع شده‌اند. همچنین شرکت کنندگان، در راهپیمایی خود بعد از کنفرانس، با در دست داشتن شمعهای روشن یاد آنها را زنده نگاه داشتند.

گروه الفاتحه تاکنون موفق به ایجاد شعبه‌هایی در ایالت‌های مختلف آمریکا و همینطور کانادا شده و برنامه کار گروه برای دو سال آینده از جمله تلاش برای ایجاد شعب خود در کشورهای مصر، مالزی، بنگلادش، اسرائیل، آفریقای جنوبی، اندونزی، ترکیه، بلژیک، هلند، و انگلستان می‌باشد. دومین کنفرانس سراسری گروه قرار است روزهای ۲۹-۲۶ ماه مه سال ۲۰۰۰ در لندن برگزار شود.

* برای تماس با گروه الفاتحه به «چند وبسایت پیشنهادی برای بازدید» مراجعه شود.

در نوامبر سال ۱۹۹۷ عده‌ای از همجنسگرایان مسلمان در آمریکا، سابتی بر روی اینترنت برای خود دست و پا کرده، حول هویت جنسی خود، اعتقادات مذهبی اسلامی و مشکلات روحی، معنوی ناشی از تقابل اسلام با همجنسگرایی به بحث و تبادل نظر پرداختند. باتوجه به امکان غیر علنی بودن بر روی اینترنت، این بحثها در طی مدت بسیار کوتاهی علاقمندان زیادی از کشورهای مختلف را به سوی خود کشاند. این «دیدارها» و بحثها ضمن کمک به انتقال تجربه، نوعی کشش مبارزاتی را در شرکت‌کنندگان تقویت می‌کرد. همین امر منجر به نشست اولیه فعالین آن بحثها و عبارتی مؤسین گروه الفاتحه در ۱۲-۹ اکتبر سال ۱۹۹۸ در شهر بوستون آمریکا گردید. (در بخش انگلیسی شماره ۱۴ مجله هومان گزارشی از آن نشست بچاپ رسید).

در ۲۸-۵-۹۹ یعنی درست هشت ماه بعد، این گروه که امروز دارای ۲۵۰ عضو فعال در بیست کشور مختلف جهان می‌باشد، اولین کنفرانس سراسری خود را بمدت سه روز و با شرکت شصت نماینده و با حضور نمایندگانی از طرف سازمان عفو بین‌الملل و سازمان جهانی دفاع از حقوق بشر، در شهر نیویورک آمریکا برگزار کرد. فیصل غلم، سخنگوی گروه، در روز افتتاحیه کنفرانس ضمن خوش آمدگویی به حاضران گفت: «ما در این تجمع تاریخی گرد آمده‌ایم تا از تجربیات همدیگر بیاموزیم، این شروعی است برای درک و فهم بهتر هویت خود ما بعنوان یک انسان همجنسگرا و در عین حال معتقد به اسلام؛ بکارگیری اصول و اعتقادات اسلامی در زندگی فردی امتیازی نیست که مختص عده‌ای خاص باشد، فرقی که خداوند بین مسلمین قائل شده، همانا در تقوا است و نه در گرایش جنسی مسلمانان. او (خداوند) از ما بخاطر آنچه که هستیم و احساس می‌کنیم متضرر نیست، تفرکار انسانهاست و بس.»

او کنفرانس را دارای دو هدف دانست. اول: تشکل مسلمانان همجنسگرا و بایسکسوال، تا بتوانند به هم کمک کرده، با تنهایی، عزلت و ازخودبیگانگی که همگی از فشار اجتماعی به همجنسخواهان ناشی می‌شوند، مبارزه کنند و دوم: شروع بحث و دیالوگی حول مسائل و مشکلات ذهنی-روحی مسلمانان همجنسگرا که از اعتقاد به اسلام از یکطرف و احساس همجنسخواهی از طرف دیگر، ناشی می‌شود. شرکت‌کنندگان در کنفرانس موضوعاتی از قبیل همجنسگرایی و اسلام، اسلام مترقی - واقعیت یا رؤیا، وضعیت زنان مسلمان لزبین، امیدمی سکوت روشنفکران اسلامی درباره مسائل جنسی، ایدز و کشورهای اسلامی، همجنسخواهی و حقوق بشر در کشورهای مسلمان و... را بمدت سه روز مورد بحث و بررسی قرار دادند.

دکتر غزاله انور، عضو آکادمی ادیان آمریکا (AAR) و متخصص حقوق اسلامی و فقه و حدیث، که خود نیز همجنسگراست، در طول سه روز، سخنرانیهایی حول مسائل جنسی زنان، همجنسگرایی زنان در کشورهای اسلامی، و حقوق اقلیتها در کشورهای مسلمان ایراد کرد که بسیار جالب و آموزنده بود. او در یکی از سخنرانیهایش ضمن انتقاد از روشنفکران

همجنسگرایی امری انتخابی نیست، بیماری نیز نمی باشد،

واقعیتی از زندگی ست

محسن

فردی، تنها یک رابطه با جنس مخالف را کافی ندانسته، شش ماه بعد با فرد دیگری، باز از جنس مخالف، آشنا شدم. این رابطه با توجه به وضعیت و شرایط هر دوی ما تا نزدیک به هفت سال ادامه داشت. در این رابطه دوم تا حدودی راحت تر بودم، و در مقطعی حتی احساس می کردم عاشق طرف شده ام و چیزی نمانده بود که با هم ازدواج کنیم. ناگفته نماند که دلیل طولانی شدن رابطه ما همانا دوری ما از یکدیگر به فواصل متعدد بود چرا که او برای تحصیل و همینطور امور شغلی به شهرهای مختلف مسافرت و حتی گاهی ساکن می شد. امری که در واقع برای من مناسب بود، چرا که از یکطرف خود را قانع می کردم که بهرحال رابطه ای دارم و منتظر او هستم و از طرف دیگر فرصت کافی در اختیارم می گذاشت تا زندگی خود را برای چندمین بار برای خود تحلیل و حلایمی کنم. و این بود که احساسات گذشته، نیاز به نزدیکی به همجنس، بدون دخالت خودم، همچون سیل و بسیار قوی تر و سرکش تر از سابق از درون سربرآورد که سرا فلج می کرد و من بهیچوجه توان مقابله با آن را نداشتم. ساعتها بی هدف و سرگردان در خیابانها و پارکهای لندن پرسه می زدم و در خیال و رؤیا با زیباییهای همجنسانی که از مقابلم می گذشتند، با زیبایی راه رفتشان، حرکات نشان و... نرد عشق می باختم. اما باز لحظاتی دیگر دوباره به خود سرکوفت می زدم و رابطه ام با جنس مخالف را به خود گوشزد می کردم. من او را دوست می داشتم اما نه بصورت یک معشوق و یا شریک زندگی، بلکه بیشتر بعنوان یک دوست خوب؛ اما دوستی که از نظر احساسی بشکلی با من و زندگی ام درگیر بود و نمی خواستم اسباب رنجش خاطرش شوم. اما باید اضافه کنم که حتی در لحظاتی که او را در کنار خود در رختخواب داشتم و او با خلوص و مهربانی اظهار عشق و محبت می کرد، من غرق در دنیای خود، پرواز رؤیاها و آرزوهایم به دنیای همجنسان خود را دنبال می کردم.

در مخصه وحشتناکی گیر افتاده و راه گریزی نداشتم. در آن روزها، گاهی زندگی آنچنان تیره (ملال انگیز) و غمبار می شد که تا امروز هم از یادآوری آن ریشه بر اندامم می افتد. ناگهان متوجه شدم که ده سال از زندگی خود را صرف کاری نامعقول و غیرمسکن کرده بودم و علاوه بر آن نزدیک به هفت سال از زندگی انسان دیگری را هم؛ انسانی که بهرحال دوستش داشتم، با خود تلف کرده ام؛ ناگهان متوجه شدم که همجنسگرایی امری انتخابی نیست، بیماری نیز نمی باشد بلکه واقعیت و حقیقت زندگی من است و من می بایست خود و احساساتم و واقعیت زندگی خودم را می پذیرفتم و مهمتر از همه می بایست حداقل با خودم صادقانه روبرو می شدم.

این بود قصه زندگی من و چگونگی روبرو شدن با خودم. باشد که تجربه ای شود برای دوستانی که تازه راه دهسال پیش مرا انتخاب کرده اند، تا مسیری هرچه کوتاه تر و کم رنج تر پیموده، توان صادقانه روبرو شدن با خود را هرچه زودتر در خود بیابند.

سالیان سال است که این راز مگو را در خود نگه داشته ام؛ اما این اواخر به افرادی برخورده ام که در مرحله قدم گذاشتن به راه من هستند و نتیجتاً مرتکب همان اشتباهاتی می شوند که من ده سال از زندگی خود را صرف آن کردم؛ باشد که با این نوشته کمکی هرچند اندک به این دوستان کرده باشم.

از دوره کودکی، از همان دوره هفت سالگی، همیشه از همجنس خودم خوشم می آمد، در مدرسه به پسرهای بزرگتر از خود و در خانه به دوستان پدرم کششی خاص داشتم، و آنها را می ستودم، اما البته که در خفا. و از همان زمان نوعی احساس گناه را با خود حمل می کردم. همیشه با خود در جنگ و جدل بودم که چرا من دچار چنین بیماری وحشتناکی شده ام که فقط به مردان و همجنسان خودم کشش دارم، چرا نباید مانند تمام پسران همسن و سال خودم از دختران خوشم بیاید. این چراها، برای مدتی مدید زندگی مرا مختل کردند و مانعی بودند در برابر پرداختن به هر موضوع دیگری. احساس گناهی وحشتناکی، آمیخته با اندوه، ترس و دلنگی، که با خود داشتم مرتب نهیم می زد که ای انسان بی ارزش، تو، خود و خانواده و جامعه ات را فدای هوسهای خود می کنی، و اصلاً چطور به خود اجازه اظهار وجود می دهی. اما حقیقت این بود که من همجنسگرا بودم و از سن دهسالگی، خواسته و یا ناخواسته تماسهای جنسی ام را با همجنسان خودم شروع کردم و هیچ چیزی هم مانع این میل و احساس سرکشم نبود. در ایران با افرادی ملاقات کردم که نه شریک زندگی که شریک جنسی من بودند؛ تا بالاخره در هیجده سالگی به لندن پناه آوردم، هم برای ادامه تحصیل و هم اینکه فرصتی یابم که خود را بازشناسم.

با خود فکر می کردم در لندن زندگی جدیدی را شروع خواهم کرد، «بیماری» همجنسخواهی را درمان و اشتباهات گذشته را جبران، خود را در برابر خانواده و جامعه ام سربلند می کنم. به اینجاکه آمدن من تنها افکار، احساسات و گرایشات که ضمیر و روان خود را بی رحمانه زیرورو کرده بدنبال پاسخ و علنی برای چراهای خود می گشتم؛ دردناک بود و بسیار هم دردناک، اما باید انجام می شد تا از آن دوزخ لعنتی خلاص می شدم، وگرنه راهی جز دیوانگی در برابرم باقی نمانده بود. و چنین بود که من دهسال از زندگی خود را به شکل جانکاهی صرف «خودروانکاوای درمانی» کردم، بدون کوچکترین کمک از کسی. برای سالها با کسی رابطه جنسی نداشتم، گویا خود را بخاطر اشتباهات گذشته تنبیه می کردم و بعد از دهسال تصمیم به انتخاب شریک زندگی از جنس مخالف گرفتم غافل از اینکه دوره ای بسی دردناکتر از گذشته را شروع کرده بودم. این دوره پر از درد و رنج اما آموزنده بمدت دو سال و نیم طول کشید. ناگفته نماند که در طی این مدت به شریک زندگی خود کاملاً وفادار ماندم هرچند زندگی بکام خود من همچون زهر بود، و بعد از مدتی، بناچار رابطه ما به جدایی کشید. باتوجه به خصوصیات

نامه‌های خوانندگان



گناه همجنسگرایی!

زمانی که قلم بدست گرفتم تا در رابطه با ظلم‌هایی که جامعه ایران بر من و امثال من همجنسگرا روا می‌دارد بنویسم، دوباره این سؤال به ذهنم رسید که آخر ما به چه گناهی باید از حداقل امکانات اجتماعی جامعه محروم باشیم و اینهمه مورد آزار و اذیت و تحقیر واقع شویم. آیا واقعاً همجنسگرا بودن در این دنیا گناه است؟ خدایا مگر ما خواسته بودیم که همجنسگرا متولد شویم؟ و اگر همجنسخواهی گناه نیست پس چرا باید با ما اینگونه رفتار شود. امروز که تصمیم گرفتم تا در رابطه با ستم‌هایی که در حق من همجنسگرا اعمال می‌شود چیزی بنویسم، بغض گلویم را می‌گیرد، و مایه تأسف اینکه حتی در اینجا هم آنهایی که ادعای آزاداندیشی و دمکرات بودن را دارند و خود را پیشناز مبارزه برای جامعه‌ای دمکراتیک می‌دانند، رفتارشان آنقدر تفاوتی با رفتار آن نظام فاشیستی آخوندی ندارد و تنها فرقی که در این است که آنها خنجر را از رو برگردن ما فرو می‌آورند و ادای دمکراتیک بودن را هم نمی‌توانند در بیاورند ولی باید از دشمنان دوست‌نما که خطرشان صدها بار بیشتر از رژیم سفاک آخوندی است، ترسید. آری درد بسیار است و آدم نمی‌داند که از کدامان بنویسد. پس از زندگی خودم می‌نویسم.

من حسین متولد ۱۳۴۳، در خانواده‌ای فوق‌العاده مذهبی بدنیا آمدم و از زمانی که توانستم خوب و بد زندگی را از هم تشخیص دهم، تنها چیزی که می‌شنیدم اینک باید فردی مذهبی باشم و امثال اینها، و شما بهتر می‌دانید که یک فرزند در خانواده مذهبی باید دارای چه شرایط و مشخصاتی باشد. در سیزده سالگی احساس کردم که همجنسگرا هستم و دوست دارم تنها با همجنس خود رابطه داشته باشم ولی هرگز جرأت بیان آن را نداشتم چون با شناختی که از خانواده‌ام داشتم، از عواقب کنار وحشتم می‌گرفتم و میدانستم که با طرح موضوع چه سرنوشت سیاهی در انتظارم می‌بود. با احساسی از ترس، تنهایی و ناامیدی به یک ازدواج ناخواسته تن در دادم؛ ازدواجی که شرایط آن را به من تحمیل کرد و فقط به خاطر ارضای آرزوهای خودخواهانه پدر و مادرم که می‌خواستند فرزندشان را در لباس دامادی ببینند ولی آینده این وصلت، احساس و افکار من فرزند برایشان اصلاً اهمیتی نداشت. حال ثمره آن کار ازدواجی است ناموفق که به جدایی من از همسر منجر شده. دیگر خسته شده‌ام از اینکه باید همیشه احساس خود را سرکوب کنم و نقشی دلخواه دیگران بازی کنم. آخر باید بدانیم به چه گناهی باید اینگونه تقاضا پس بدهیم. از طرفی خدا را هم شکر می‌کنم که همسر قبلی من تمام مسائل مرا و احساساتم را خوب درک کرده و ما توانسته‌ایم بعنوان دو دوست صمیمی یک رابطه دوستانه با هم برقرار کنیم، دوستی که می‌توانم بدون هیچ ترس و یا واہمه‌ای مسائل و مشکلات شخصی‌ام را با او در میان بگذارم. آرزوی من این است که او بتواند همسری مهربان و شایسته برای خود انتخاب کند و به تمام

خواسته‌های درونی خود دست یابد. همینطور امیدوارم روزی برسد که ما همجنسگرایان ایرانی بتوانیم در کشوری خالی از ظلم و فرهنگ تحجر در یک جامعه کاملاً دمکراتیک که در آن به تمام ایده‌ها، عقاید و احساسات پاک احترام گذاشته می‌شود، در کنار سایر هموطنان خود در زیر یک سقف آن هم بنام ایران در کنار هم زندگی کنیم.

به امید آرزو
حسین حیدرزاده - آلمان

چند نکته و تذکر

در رابطه با شماره قبلی مجله هومان، شماره ۱۵، چند نکته و تذکر بنظر رسید که برایتان نوشته‌ام. امیدوارم آن را در شماره ۱۶ بچاپ برسانید.

اشکال اول در رابطه با عکس روی جلد مجله است که همان تصویر در پشت جلد هم چاپ شده بود؛ سؤال این است که تصویر یک مرد لخت ایتالیایی چه ربطی به مجله هومان دارد؟ چند نفر داوطلب همکاری با سردبیر برای انتخاب یک نقاشی جالب ایرانی شده بودند و حتی یک نقاش همجنسگرای ایرانی حاضر شد طرحی و یا یک نقاشی برای جلد مجله تهیه کند اما متأسفانه سردبیر این امکانات را نادیده گرفت.

موضوع دوم درباره شعر اهانت‌انگیز «مردک رقص» است. نه تنها این شعر حاوی کلمات رکیک است که کاربرد آن در مجله صحیح نیست بلکه معنی و مفهوم شعر هم کلاً پرت و بی‌معنی است و غلط. بطور کلی رقص یک هنر است که مثل هر هنر دیگر اگر در جای خود و بصورت صحیح عرضه شود قابل تقدیر دوستداران هنر رقص قرار خواهد گرفت. تصور شاعر این بوده که هر همجنسگرایی باید بتواند در هر محفلی مثل زنان برقصد و همه باید از رقص او تعریف کنند. چه کسی گفته که همجنسگرا باید مثل زنان برقصد؟ رقص هم یک هنر است و باید آنرا صحیح یاد گرفت و در جایی که مردان و زنان از این هنر لذت می‌برند، آنرا اجرا کرد. ما باید شخصیت خود را حفظ کنیم تا بتوانیم از دیگران بخواهیم احترام ما را نگه دارند.

عذر بدتر از گناه اینکه گویا شاعر و سردبیر هر دو از اشکال انتشار شعر نامبرده باخبر بوده‌اند، یک مصاحبه‌ساختگی، بی‌معنی و بدتر از خود شعر ترتیب داده‌اند تا کار خود را توجیه کرده باشند.

در خاتمه امیدوارم که سردبیر بعدی مجله هومان در آینده بیشتر از کمک و راهنمایی دوستان هومان استفاده کند تا مجله بهتری عرضه شود که مورد استفاده اکثر خوانندگان قرار گیرد.

با تشکر، روشن

درک مغشوش گردانندگان مجله «راه زندگی» از دموکراسی و آزادی بیان

حال یک نفر نیست از این مربیان و روانشناسان گمراه و کم‌مایه (و شاید هم این‌کاره) بپرسد این نونهالان چشم و گوش بسته را در معرض یکی از متفوترترین و کثیف‌ترین انحرافات جنسی قرار دادن چه دردی را دوا می‌کند؟

این همجنس‌بازان و طرفداران آنها چه اصراری دارند «نرمال» بودن این عمل را به خورد کودکان بدهند؟ خردسالانی که دست چپ و راست خودشان را نمی‌شناسند و دهانشان بوی شیر می‌دهد و در این سن و سال باید جدول ضرب یاد بگیرند روحشان ضریب می‌خورد و حساب خوب و بد از دستشان در می‌رود و شاید وقتی هم پا به سن گذاشتند به گروه همجنس‌گرایان بپیوندند و زندگی خود را تباه کنند و در سرگردانی بسر برند.

بعد از بلوغ وقت کافی برای آشنا شدن با جنبه‌های زشت زندگی خواهد بود ولی نه از سن ۷-۶ سالگی.

این مربیان قلابی و روانشناسان کاذب و خبره‌های رشته تعلیم و تربیت با این پیشنهاد شرم‌آور از خط خارج شده‌اند و مثلث بحث درباره فطری بودن یا کسی بودن عارضه همجنس‌گرایی به این کودکان ۷-۸ ساله نیامده است و یک نوع کم‌خدمتی و حتی خیانت به جامعه است. خیانت آمیخته با وقاحت و بی‌بندوباری. ولی مثل اینکه طرفداران عادی نشان دادن و نرمال بودن این عارضه و این انحراف - صبرشان نیست این بحث را از گهواره و کوردستان و دبستان شروع کنند و وقت تلف نشود.

انحرافی متفوتر که در همه مذاهب و در سراسر تاریخ مورد تقیب دنیا بوده است. حال این مربیان قلابی و روانشناسان کاذب و بی‌مایه چهره زشت و کریه آن را سرخاب سفیداب زده و بزرگ کرده و می‌خواهند به خورد دنیا بدهند.

بدبختی یکی دو تا نیست. چرا باید همجنس‌گرایان، مربی کودکان پیش‌آهنگی باشند؟ چرا باید یک فرد همجنس‌باز را کشیش کلیسا کنند و او در زیر مجسمه مسیح، با بی‌خیالی تمام، دو زن یا دو مرد این کاره را به عقد یکدیگر درآورد و آنها را در این وصلت (!) فرخنده برکت کند.

یک کودک معصوم چطور می‌تواند درک کند که در یک خانواده، دو پدر وجود دارند و از مادر خیری نیست یا دو مادر با هم زندگی می‌کنند و پدری در میان نیست؟ اگر این صدموم و عموهای قرن بیست و یکم نیست چیست؟

وقتی موازین اخلاقی زیر پا گذاشته شد و پرده شرم و حیا از هم درید و سد نجابت و عفت درهم شکست بتدریج همه چیز و همه کار مجاز می‌شود و هیچ عملی انسان را شوکه نمی‌کند و بخشم در نمی‌آورد.

مگر درس و سوزه قحط است که کودکی دبستانی که هنوز دندان‌های شیری خودش را از دست نداده است و اصولاً از مسأله روابط جنسی و سکسی بویی نبرده است اینطور بی‌رحمانه و ناگهانی در معرض عارضه همجنس‌گرایی قرار گیرد و سرگردان

در کشورهای آزاد جهان، که به هر کسی اجازه اظهار نظر و عقیده داده می‌شود، اما یک اصل مهم و اساسی نیز رعایت می‌گردد و آن اینکه به هیچ کس اجازه ترویج خشونت و یا توهین نسبت به اقلیتهای قومی، نژادی، جنسی و... داده نمی‌شود؛ بطور مثال هیچ وقت دیده نشده که یک مجله و یا روزنامه معتبر صفحات خود را در اختیار یک نژادپرست قرار داده تا او به صرف آزادی در اظهار عقیده به نشر نظرات ضد یهودی خود اقدام کند و این منافاتی با آزادی بیان ندارد.

برعکس وسایل ارتباط جمعی و بخصوص نشریات و مجلات معتبر، گسترش مدارا، درک و تفاهم متقابل و تعمیق دموکراسی را از وظایف عمده خود می‌دانند. در این میان گاهی روشنفکران ایرانی با درک مغشوش، یکجانبه و سطحی از دموکراسی و آزادی بیان، دست به انتشار مقالاتی در نشریات خود می‌زنند که نشانگر عمق ناآگاهی آنان به مقولات اساسی همچون آزادی بیان و دموکراسی است. چاپ نوشته‌ای سرپا توهین به همجنس‌گرایان در مجله «راه زندگی» یکی از این نمونه‌هاست.

برای اطلاع خوانندگان، در زیر هم مقاله آقای خرازی و هم دو جوابیه‌ای که به مسئولین «راه زندگی» ارسال شده بچاپ می‌رسند.

صدموم و عموهای قرن بیستم و یکم

نوشته: نوراله خرازی (نوری)

برگرفته از مجله راه زندگی، ۳ مارچ ۲۰۰۰، شماره ۹۱۸

«... یک کودک معصوم دبستانی چطور می‌تواند درک کند که در یک خانواده، دو پدر وجود دارند ولی از مادر خبری نیست یا دو مادر با هم زندگی می‌کنند ولی پدری در میان نیست... اگر این صدموم و عموهای قرن بیست و یکم نیست چیست و اسمش را چه باید گذاشت؟...»

در آستانه حلول قرن بیست و یکم خیلی از جنبه‌های اخلاقی و تعلیم و تربیتی و دموکراسی غرب و بخصوص امریکا، انسان را بی‌اختیار بیاد سرنوشت مخوف صدموم و عموهای می‌اندازد و وحشی آمیخته با خشم و غضب و سرگردانی دست می‌دهد.

رسانه‌های همگانی خبر دادند که اخیراً گروهی از لیبرال‌های دو آتسه در بین گروه مربیان و روانشناسان امریکا کتابچه‌ای فراهم کرده و فرستاده‌اند و توصیه کرده‌اند که از همان سالهای اول دبستان، بحث درباره همجنس‌گرایی و عادی (!) بودن این انحراف جنسی را گوشزد کنند که وقتی این ۷-۸ ساله‌ها به سن بلوغ رسیدند شوکه و سرگردان نشوند!

خاتمه می‌یابد.

دردآور است که نویسنده پایگاه و صلاحیت علمی و اجتماعی خود را برای دخالت در باره مسئله همجنس‌گرایی عنوان نکرده و به خشم بسنده می‌کند. آقای خرازی به مریدان و روانشناسان حمله کرده و آنان را کم‌مایه، گمراه و «این‌کاره» می‌پندارد. ایشان با کلی بافی و جمع‌بندی ناآگاهانه به متلک‌گویی و مضحکه و حمله به محققین و آموزشگران به آنان لقب همجنس‌گرا می‌دهد. همانگونه که لازم نیست یک پزشک معالج سرطان، بیماری سرطان داشته باشد، دلیلی هم وجود ندارد که جامعه‌شناسان، روانشناسان، مددکاران، مربیان و مشاورینی که درباره همجنس‌گرایی آگاهی دارند و در این زمینه فعالیت می‌کنند همجنس‌گرا باشند، و تازه همجنس‌گرا بودن کسی دلیل فقدان صلاحیت علمی او نیست. ذهن آلوده نویسنده‌ایست که همجنس‌گرایی را «این‌کارگی» شمرده و در مجموعه‌ای از توهین و فحاشی آن را از «منفورت‌ترین و کثیف‌ترین انحرافات جنسی به‌شمار می‌آورد.

از مجله راه زندگی این انتظار می‌رود که به اعتبار نام خود راه زندگی پیشرو را رهنمون شود. از داعیان روشنفکری، توقع دگراندیشی، احترام به حقوق اقلیت‌ها و توجه به گونه‌گونی روابط انسانی (Diversity) موجود است.

متأسفانه در این مقاله آقای خرازی حتی از واژه‌های عامیانه و غلط استفاده می‌کند. ایشان واژه غلط همجنس‌بازی را بارها در مقاله به کار برده. ایشان سرگردان است که از لغت همجنس‌بازی استفاده نماید و یا همجنس‌گرایی و ایشان هر دو واژه را مترادف می‌بیند. «همجنس‌بازی» همچون «زن‌بازی»، «گلفت‌بازی»، «خانم‌بازی»، «دختر‌بازی»... از ذهنی آلوده و برخاسته از فرهنگی منحرف است که گرایش و همبستگی را نادیده گرفته و بجای آن ارتباط جنسی را تنها در قالب تجاوز، احاطه و کنترل، مالکیت و غلبه محدود می‌بیند.

اگر منظور آقای خرازی رفتارهای جنسی فاقد برابری، اشتیاق، آگاهی و آزادی است، چه در میان دگرجنس‌گرایان و یا همجنس‌گرایان می‌توان واژه‌های دگرجنس‌آمیزی و یا همجنس‌آمیزی استفاده کرد که این خود ربطی به همجنس‌گرایی ندارد.

ایشان همچنین تفاوت آموزش جنسی را با پورنوگرافی «وقیح‌پنداری و زشت‌نگاری» نادیده می‌گیرد. آیا برای کودکی که ممکن است خود همجنس‌گرا و یا برادر، خواهر، پدر، مادر و یا فامیل همجنس‌گرا داشته باشد صلاح نیست که به مقتضای سن او آموزشی مناسب از واقعیت در نظر گرفته شود. آموزشی با اتکاء به علم، تحقیق و به کارگیری دقیق از اصول روانشناسی و نه فنوای آقای خرازی. آموزش صحیح به رفع سردرگمی و آشفتگی کودک کمک می‌کند و باید آموزش را از بدآموزی و وقیح‌نگاری متفاوت داشت.

آقای خرازی در ادامه نفرت‌نامه خود (Hate letter) سعی می‌کند که به حامیان همجنس‌گرایان نیز حمله کند. ایشان نه تنها روانشناسان را بی‌مایه می‌خواند بلکه به رئیس جمهور آمریکا، معلمان، مربیان، مجامع مذهبی مترقی هم اهانت می‌کند.

شود؟ نونهالی که باید در تحصیل دانش و در پناه عشق به خانواده و مدرسه موازین اخلاقی را فراگیرد انصاف نیست ناگهان با دنیای غریبه و مخوف و آلوده همجنس‌گرایی روبرو شود و در خطر بیفتد. اگر اشتباه نکرده باشیم چند ماه قبل، کلیتون ضمن مصاحبه‌های بی سروصدا یکی از ماه‌های سال را ماه افتخار (!) همجنس‌گرایی و تجلیل همجنس‌بازی نامید و آب هم از آب تکان نخورد.

باید از این مرد قدرتمند و لیدر تنها ابرقدرت دنیا فردی که (باوجود بعضی آبروریزی‌های اخیر) شاید یکی از لایق‌ترین رؤسای جمهور امریکا باشد پرسید در این انحراف تمایلات جنسی و این همجنس‌گرایی چه سربلندی و افتخاری وجود دارد که مردم امریکا یا دنیا باید یک ماه آنرا تجلیل کنند و بیاد بیاورند و سرش بنازند؟

نقطه کور (Blind Spot) جزء سرنوشت اغلب ماست. ولی وقتی زمامداران و قدرتمندان دنیا به این لعنت و این بیماری نقطه کور مبتلا می‌شوند، صدمات آن برای یک جامعه گناه ویران‌کننده و مسخوف است چون قومی را در سرازیری بی‌بندوباری و فساد و اخلاق می‌افکنند و گناه خشم باریتعالی را برمی‌انگیزانند.

فقط به صرف اینکه خداوند این روزها ساکت است دلیل بر این نیست که گناه بخشم در نمی‌آید و ضربت نمی‌زند و تنبیه نمی‌کند!

شاید بنظر خیلی‌ها خرافات و کهنه‌پرستی باشد ولی خشم و غضب حق، مثل ماه و خورشید و ستارگان حقیقت دارد و نباید منکر آن بود چون وقتی شعله‌ور شد نابود می‌کند و در سراسر تاریخ نمونه‌های مخوف آنرا دیده‌ایم! ■

هشتم آوریل ۲۰۰۰

مجله راه زندگی

سرکار خانم پری اباصلتی

جناب آقای هوشنگ میرهاشم

سردبیران محترم و گرامی مجله راه و زندگی، در شماره ۹۱۸ سال ۱۹ مجله، مقاله‌ای به عنوان «صدوم و عمورای قرن بیست و یکم» به قلم آقای نوراله خرازی (نوری) چاپ شده بود که متأسفانه در آن اهانت‌های مستقیم و غیرمستقیم به اقلیت همجنس‌گرا و حامیان آنان وجود داشت. امیدوارم که شما با مرور مجدد مقاله به غرض‌ورزی و کینه و خشمی که می‌تواند به جامعه همجنس‌گرا آسیب برساند توجه کنید.

یک مقاله و یا یک تحقیق زمانی ارزشمند است و از صحیح‌اندیشی و درست‌نویسی منحرف نمی‌شود که بر پایه اطلاعاتی بی‌غرض باشد. متأسفانه همانطور که آقای خرازی خود اشاره کرده‌اند مقاله ایشان ماحصل «وحشی آمیخته با خشم و غضب و سرگردانی» ایشان است. خشمی که دامنه آن به نفرت‌نامه (Hate letter) بر علیه همجنس‌گرایان کشانده می‌شود و به نفرین و لعنت و دعا برای خشم و غضب الهی

دارای فرزند یا فرزندی می‌باشند صحبت کرده‌اید و از نزدیک محیط خانوادگی و رابطه خانوادگی آنها را دیده‌اید؟ آقای خُرّازی، شما که مخالف همجنس‌گرایان، ازدواج آنها و تشکیل خانواده آنها هستید و می‌نویسید: «نونهالان باید در تحصیل دانش و در پناه عشق به خانواده و مدرسه موازین اخلاقی را فراگیرند»، آیا فکر می‌کنید که تنها وجود یک زن و یک مرد به عنوان پدر و مادر در محیطی به اسم خانواده کافی است؟ کم نیستند خانواده‌های دگرجنس‌گرای که مادر یا پدر الکی هستند، یا معتاد به مواد مخدر هستند و یا کودک با مشاهده دعوا و کشاکش‌های روزانه پدر و مادر رشد می‌کند. آقای محترم، بوجود آوردن محیطی پر از توجه، محبت و عشق برای پرورش و رشد سالم فکری و روحی و جسمی کودکان ربطی به همجنس‌گرا بودن یا دگرجنس‌گرا بودن ندارد.

در جای دیگری از نفرت‌نامه‌تان نوشته‌اید: «خردسالانی که دست چپ و راستشان را نمی‌شناسند و دهانشان بوی شیر می‌دهد... مایلیم از شما پرسیم که شما در چه مکانی و در چه زمانی زندگی می‌کنید؟ آیا اطلاع دارید که همین خردسالانی که فکر می‌کنید دست چپ و راستشان را نمی‌شناسند، با کمک همان مربیانی که شما «گمراه» می‌خوانید با مواد مخدر و مضرات آن آشنا هستند و می‌دانند که باید از آن کناره بگیرند؟ آیا می‌دانید که همین کودکانی که خیال می‌کنید دهانشان بوی شیر می‌دهد، با مشاوره و راهنمایی همان روانشناسانی که شما «کم‌مایه» می‌نامید به نوع سوءنیت‌ها و دست‌درازی‌های جنسی منحرفین واقفند و راه‌های دفع مزاحم و یا گریز از خطر را می‌شناسند؟ آیا باخبر هستید که این خردسالان با کمک روانشناسان و مربیانی که شما آنها را «کاذب» و «قلبی» می‌دانید، در مورد زشتی تبعیض‌های مذهبی و نژادی و ملی آموزش می‌گیرند؟

آقای عزیز، موضوعات و مطالبی را که کودکان دبستانی این دوره می‌فهمند و درک می‌کنند، موضوعات و مسائلی هستند که در زمانی که شما به دبستان می‌رفتید، حتی بزرگسالان درک نمی‌کردند.

در جایی دیگر از همان نامه می‌گویید: «بدبختی یکی دو تا نیست. چرا باید همجنس‌گرایان مربیان کودکان پیش‌آهنگی باشند؟ چرا باید یک فرد همجنس‌باز را کشیش کلیسا کنند؟» مگر شما فکر می‌کنید که یک همجنس‌گرا با کودکان چکار می‌کند؟ از شما می‌پرسم، آیا شما اصلاً روزنامه می‌خوانید؟ به اخبار رادیو و تلویزیون توجه می‌کنید؟ اگر جواب آری است، پس می‌دانید که اغلب جنایات و آزارهای روحی و جسمی و جنسی‌ای که به کودکان می‌رسد، بدست دگرجنس‌گرایان بیمار انجام می‌گیرد. در ضمن آیا رسوایی دو سال پیش کلیسای کاتولیک‌های شهر آتلانتا را فراموش کرده‌اید که کلیه کشیهای دگرجنس‌گرای آن، زیر ردای کشیشی و به بهانه «برای رضایت و طلب بخشش از خدا»، زنان و دختران تین‌ایجر را به رابطه‌های جنسی وامی‌داشتند؟ آن هم در اتاقهای کلیسا.

آیا شما می‌توانید برای نمونه یک کشیش همجنس‌گرا را مثال بزنید که از موقعیت‌های اجتماعی و رتبه و نفوذ مذهبی‌اش برای اغوای جنسی دیگران سوء استفاده کرده باشد؟ پس می‌بینید که

بحث درباره همجنس‌گرایی از زبان کسانی که تنها به نفرت و خشم خود تکیه دارند تنها به بدآموزی و اشاعه انزجار و تعصب کمک می‌کند. گروه همجنس‌گرایان بعلمت حدس‌های غلط و داوری‌های انحرافی متأسفانه از Homophobia (همجنس‌گراگریزی، ستیزی، آزاری و بیزاری) آسیب‌های جبران‌ناپذیری می‌بینند. دامن زدن به آتش تعصب و تبعیض آزاری دیگر و افزون برای آنان است. خواهش من و گروه هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایرانی) از مسئولین محترم مجله راه زندگی، خانم اباضلی و آقای میرهاشم آن است که مقاله سرشار از کینه آقای نوراله خُرّازی (نوری) را باری دیگر مطالعه کرده و مسئولانه به داوری و قضاوت خود درباره چاپ مقالاتی اینگونه بنشینند. امیدوارم که در آینده صفحات مجله معتبر راه زندگی آلوده به خشم و غضب و غرض‌ورزی بر علیه هیچ گروه اقلیتی نگردد.

آرزوی توانمندی شما را دارم و امیدوارم که بتوانم در آینده همکاری سودمند و سازنده‌ای با مجله شما را داشته باشم.

با احترام

ساویز شفتانی

عضو گروه هومان (گروه دفاع از همجنس‌گرایان ایرانی)

جامعه‌شناس و مددکار اجتماعی

کپی: برای آقای نوراله خُرّازی

مسئولین گروه هومان

عقاید قرون وسطایی در قرن بیست و یکم

خواندن مقاله «صدوم و عموهای قرن بیست و یکم» به قلم نوراله خُرّازی ملقب به نوری، که در نشریه «راه زندگی» در سوم مارچ سال دوهزار، بجاپ رسیده بود، برایم شدیداً تأسف آور بود. بخصوص که چنین مقاله‌ای را (بقول خود این آقا) در قرن بیست و یکم می‌خواندم.

مقاله «صدوم و عموهای قرن بیست و یکم» که در ظاهر برای اظهار نگرانی در مورد تعلیم و تربیت کودکان نوشته شده، درواقع نفرت‌نامه‌ای بیش نیست و چیزی جز بی‌اطلاعی، ناآگاهی، تعصب‌پروری، تبعیض‌دوستی، و تبلی ذهنی نویسنده آن دربر ندارد. یعنی تمام صفاتی را که یک انسان متقدم امروزی و آگاه بر ارزشهای انسانی، سعی در از میان برداشتنش دارد، آقای خُرّازی در خود دارد و می‌خواهد آن را در دیگران نیز به‌روراند.

اولین سئوالاتی را که با خواندن نامه آقای خُرّازی برایم مطرح می‌شوند، این است که شما چه تحقیقاتی در مورد سیستم تعلیم و تربیتی این «صدوم و عموهای» کرده‌اید؟ و شما که اینچنین به همجنس‌گرایان تاخته‌اید، چند کتاب و مقاله درباره پدیده همجنس‌گرایی مطالعه فرموده‌اید؟ با چند زن و مرد همجنس‌گرا به گفتگو نشسته‌اید؟ و با چند زوج همجنس‌گرا که

است که بار و بُنه‌تان را بسته و جهت حفظ جان عزیزتان از این دیار کوچ کنید تا «بی‌گناه» در کنار «گناهکاران» معدوم نشوید و قبل از عزیمت حتماً به یک روانپزشک مراجعه کنید، چرا که این همه بغض و نفرت نسبت به همجنسگرایان شاید ریشه در احساسات جنسی سرکوب شده و غرایز سرکوفت خورده خودتان داشته باشد. در ضمن نگران نباشید، جواب اولین سئوالتان را فراموش نکرده‌ام. پرسیده‌اید: «آموزش و تعلیم و تربیت درباره مسائل جنسی و همجنسگرایی به کودکان چه دردی را دوا می‌کند؟ بگذارید تا جوابتان را بدهم. دردی را که دوا می‌کند این است که با کمک این آموزش‌ها و تعلیم، تعداد افراد کوتاه‌فکر و ناآگاه و متعصبی مثل شما را که هیچگونه ارزش و احترامی برای انسانها و تفاوت‌هایشان قائل نیستید، در جامعه و نسل آینده کم می‌کند.

مهرداد توکلی

آن «اخلاق»ی را که شما حرفش را می‌زنید نیز ربطی به همجنسگرا بودن و دگرجنس‌گرا بودن ندارد.

نوشته‌اید: «کلیتون یکی از ماههای سال را ماه افتخار همجنسگرایی نامید»، می‌پرسید: «همجنسگرایی چه سربندی و افتخاری دارد که مردم امریکا یا دنیا باید یک ماه آن را تجلیل کنند؟». دوست عزیز، نامیدن یکی از ماههای سال برای افتخار و تجلیل از همجنسگرایی، در واقع تجلیل از آزادی و برابری و احترام به ارزشهای انسانی علیرغم تفاوتهاست. همانگونه که در آمریکا، ماه فوریه، ماه بزرگداشت تاریخ سیاهپوستان است. این یعنی تجلیل از یکسان بودن انسانها؛ موضوعی که گویا هضم آن برای شما ثقیل است.

آقای نوراله خرازی (نوری)، شما که جامعه آگاه و پیشرو امروز را به «صدم و عموهای قرن بیست و یکم» تشبیه می‌کنید و سرنوشت «مخوف» صدم و عمورا را یادآوری می‌کنید، خوب

در جستجوی ناشر

کار ترجمه دو کتاب بهجت رضایی، «چون ماه» و «مرگ در لندن» به زبان فارسی تمام شده و در جستجوی ناشری ایرانی هستیم که مسئولیت انتشار این دو کتاب را بعهده بگیرد. موضوع هر دو کتاب روابط عشقی همجنسگرایانه بین زنان ایرانی است که یکی در دهه هفتاد میلادی در ایران اتفاق می‌افتد و دیگری در سالهای اخیر در لندن. علاقمندان می‌توانند از طریق شعبه هومان در انگلستان با نویسنده و مترجم تماس بگیرند. آدرس:

HOMAN BM Box 7826, London Wc1N 3XX, UK.

نامه های رسیده

✽ از دوستان ن. شاد سه مقاله بدستمان رسیده که بعلمت ناهمخوانی مطالب با محتوای کلی مجله هومان، از چاپ آنها معذوریم. ✽ مطلبی بنام «خاطراتی از کودکی» بزبان انگلیسی از یک هموطن آبادانی برایمان رسیده که بسیار طولانی است و احتیاج به بازنویسی مجدد دارد؛ لذا از عدم چاپ آن پوزش می‌خواهیم.

✽ از «آتشبار» نوشته‌ای کوتاه درباره عشق مولانا و شمس دریافت داشته‌ایم که متأسفانه نه مقدمه‌ای دارد و نه مؤخره‌ای. از عدم چاپ آن پوزش می‌طلبیم.

✽ نامه‌ای کوتاه و بزبان انگلیسی، اما بدون امضا در رابطه با سردبیر شماره ۱۴ مجله هومان دریافت داشته‌ایم که آن را در اختیار سردبیر مربوطه قرار خواهیم داد.

✽ نامه‌ای محبت‌آمیز از طرف انجمن فرهنگی نبرد در هلند به‌مراه فتوکپی اسناد و گزارش انجمن به دو زبان انگلیسی و هلندی در رابطه با وضعیت همجنسگرایان در ایران که آن را در اختیار پارلمان هلند و سازمانهای طرفدار حقوق بشر در آن کشور قرار داده‌اند، بدستمان رسیده؛ ضمن تشکر از شما دوستان، مجله هومان از این بی‌عده به آدرس جدید شما ارسال خواهد شد.

✽ دوست عزیز نوید س. نامه شما رسید. شعر ارسالی شما در همین شماره مجله چاپ شده است.

✽ دوستان عزیز مسعود نوری و حسین حیدرزاده، از همکاری شما با شعبه هومان در کشور محل اقامت خود، صمیمانه تشکر می‌شود. همچنین از تعاون و همکاری بیدریغ آقایان Stephen Cooper و Ulrich Hausmann قدردانی می‌شود.

اشعار

نوید

روزگاری روز می آید.....

نکته‌ها بسیار اما هر زبان خاموش
گفته‌ها دشوار اما سینه‌ها پر درد
پس چه باید کرد الکن بودن و مردن؟!
یا صدای بیصدای قلبها کشتن؟!
دیده‌ها در جستجوی آشنای زخم خورده
و آنچه در روشن سرای آدمیت انزوا برده
حق و یکسان بودن انسان برای عشق بازی
لاجرم باید بسوزد شمع تنها اندرین بازی
چشم‌ها بسته، گوش‌ها مسدود، پس چه باید کرد؟!
صبر باید پیشه کرد؟ یا بر فراز کوه‌ها فریاد باید کرد؟!
روزگاری روز می‌آید که با گرما و نور
می‌فروزد هستی و عالم زهشور
آنزمان آنان که با افکار زور
برده‌اند حقانیت از ما بدور
میرند افکار در پهنای گور ■
آلمان اونا - اکتبر ۱۹۹۹

* * *

امیر برادران،

عضو گروه ایران-شادمان، مونترال - کانادا

ساحلی شنی و بوی عطر یار
عطری که مرا سرمست نمود
مستی آن شب رویایی
رؤیای بودن در کنار او
او و او و او
و خوابی که مرا به او رسانید
خوابی سبک
به سبکی بال پروانه
پروانه دل من
دلی که بی‌گدار

عشق را پیشه کرد
عشقی که انکار شد
چرا که در چهارچوب اصول جامعه جا نگرفت
جامعه‌ای که صراط مستقیم را سند آورد
و کناره روهایی چو من را منحرف نامید
نامی که بوی نفرت میداد
نفرت از تفاوت
نفرت از گرایش دو همجنس
گرایشی که بیمار خوانده شد
بیماری‌ای که جهان را لرزاند
جهانی که از ترس سرایت خواسته‌هایم
در قرنطینه ابدیت روحم را قبضه کرد
روحي مجروح، چرا که از بدو بلوغ
هدف زخم زبانهای زهر آگین قرار گرفت
زخم زبان آنان که جهل را جرعه جرعه نوشیدند
و در پیاله تعصب که دهانه‌اش
به تنگی دریچه دیدگاهشان بود
افکار پوسیده خود را روزی پنج بار غسل میدادند

آری... پیروان همان مکتب
که هوس را جنون
و میل به آمیزش را
اگر که سائقی و رای قانون زایش داشت
حرام دانستند
و هر آنکس که در تعریف عشق
خواهش نفس را نیز منظور داشت
محکوم نمودند

و من اینک

کز کرده در کنج تنهایی وجود
در انتظار روزی آزاد
به دنبال کلامی که بر دل نشیند
دست به قلم خواهم شد
همان قلمی که با نوازش دستهای یار
تا صبح بیدار نشست
و دمدمای سحر
هلاک از آنهمه تکاپوی نیمه شبانه
سخنم را با جوهر جان خود بیامیخت
و بر پیکر یار به نگارش پرداخت
و چه زیبا آراست
صحت عشقم را ■

امیر برادران

خیال بی قرارم را
که عاشقانه
با یاد تو گره خورده
رها می‌کنم
در اوج تنهایی
و در بقچه خاطرات خویش
می‌پیچم...
آنچه را بر ما گذشت
و تا آنسوی کوچه دلنگی
می‌روم... بدنبال فراموشی ■

* * *

اتابک

اسطوره شیدایی من

ثانیه‌ها و ساعتها به عبث تلف نشدند
چشم در چشم تو دوختم
و بذر عاطفه را
در قلمرو عشق
پاشیدم
با زمزمه‌ها و بوسه‌ها
و سرودها
آبیاری‌اش کردم
و دوستی‌مان چنان ریشه دوآند
که نقش اسطوره‌ای
بر سنگ
و بنای عشق را چراغانی کردیم
با شعر
و شعله نگاهها
که چراغهای رابطه بودند
و ترجمان عشق

فراموشم مکن

اسطوره قدیمی شیدائی من

اسطوره شیدائی من

ماه
در چشمانت قد میکشد
و من
در نگاه تو ■

اتابک برای دوست پسرمان احسان

پله‌ها را می‌شمارم
یک، دو، سه،...

اشکهایم سرازیر میشوند
راستی گفته بودم
یک عمر

به انتظارت بودم
در سکوت و طوفان

به چشمانت
خیره شده بودم

من و تو
در یک شب

به انتها رفتیم
و فرسنگ، فرسنگ

از دیگران دور شدیم
پرسیده بودی

راضی هستی
و من در آینه نگاه کرده بودم

شبهات‌ها را
میخواهم با تو نفس بکشم

تا آنطرف پنجره
تا انتهای دریا

با هم همسفر باشیم
ما دریا را دیدیم. ■

ما دریا را دیدیم. ■

* * *

عروسک کیست؟

از قباد

بگائید مرا! ببینید مرا.
 بگائید مرا! ببینید مرا.
 من پس از رفتن شما از ته دل می خندم.
 به شمایی که چنان مردانه در دل روشن روز در حضور همگان با نگاهی که پر از تحقیر است به من از پنجره پوزخند می نگرید، وقتی همه خوابند ولی با تنی تب زده از خواهش و میل با تنی سوخته از داغ نیاز همچو دزدانی که از سایه خود می ترسند

لرزان
 بر در خانه من می آید
 پنجه بر پیکر در می سایید
 و به آهنگ صدایی که ز اعماق حقارت می آید می گوئید:

«باز کن در
 تا کسی اینجا ندیده است مرا».

بمکید مرا!
 بمکید مرا!
 ای دهانهایی که با فخر و غرور ای دهانهایی که با لاف و گزاف قصه ها از فن مردانگی با جنس مخالف دارید و بخود می نازید و بخود می بالید،

در خانه من اما
 با آلت من، آه...
 عجب!
 کار دانید.

که نمی فهمید
 بازی اتان را بلدم،
 و نمی دانید
 در این «بازی»
 عروسک شمائید.

بشناسید مرا.
 بشناسید مرا
 و بدانید که پس از رفتن
 به شما و همه «مرد»ی تان
 من نا «مرد» چطور از ته دل می خندم
 و بلندتر
 و بلندتر
 و بلندتر می خندم. ■



۳ مفسد فی الارض اعدام شدند

با رای دادگاه های انقلاب قم و اسنهان ۳ نفر محکوم به اعدام شدند.

دادگاه انقلاب اسلامی دایکودرز پس از مساعدت محاکمه و شوربکی از مانکن جبارین منطقه را کما صداله فرامیزی نام داشت به اتهام کشتار مردم بیگناه مفسد فی الارض و محارب با خدا شناخت و به اعدام محکوم کرد. حکم صادر شد محلی بنام ه لاله واقع در یک کیلومتری الیگودرز مورد اجرا گذاشته شد.

اعلام در قم

همچنین دادگاه انقلاب اسلامی شهرستان قم پس از چند جلسه شور و بررسی درباره پرونده یک ژاندارم بنام گروهیان یکم مولود شکر می معروف به ماحده جمعی هنگ ژاندارمری قم که بیشتر و زقیل جوان مجاهدی بنام احمد بابائی را با چاقو بقتل رسانده بود پس از ساعت ها رسیدگی و استماع و اظهارات شاهدان و گزارش کلانتری سه وی را بجرم قتل محکوم به اعدام کرد و حکم بمرور اجرا درآمد.

اعلام در همدان

سومین متهم یک روحانی نما یزد سید محمود شمس آبادی که دادگاه انقلاب اسلامی

اجرای اعدام

۱۳۲۹ - ۲۷ / ۱ / ۷۷

روستای محترم سنگدانه در ولایت اصفهان

اعلام در اصفهان

فروغ فرزند زینب ۲۷ / ۱ / ۷۷

شماره ۱۳۲۹ - ۲۷ / ۱ / ۷۷

سنگدانه و از تاریخ ۱۳ / ۱ / ۷۷

بر اساس سند حقوقی و در تاریخ ۱۳ / ۱ / ۷۷

اسلامی و کشتار مردم بیگناه

مردان ۱۳ / ۱ / ۷۷

است اساتید و اولاد و اهل

مردان

رئیس دفتر زبان

و از همین دستند که صفیانه بله هومان رسیده

۳ مفسد در زنجان ، اعدام شدند

یک گزارش واحد مرکزی خبر از زنجان به حکم دادگاه انقلاب اسلامی زنجان سه نفر به نامهای علی بیوک معروف به طلی مجینه ای فرزند نجیب منصور سلیمان پور فرزند خدیجه حسین عاشق فرزند رضا به جرم اتمام صل قبیح لواط به اعدام محکوم شدند و احکام صادره به مرحله اجرا درآمد.

اطلاعات: ۱۰ / ۱ / ۱۹۸۳

یک نفر به جرم عمل لواط به اعدام محکوم شد

دادگاه انقلاب اسلامی شهرستان سلمی عزیزگله خوش تیر و علی سلیمی را بجرم زنا و کشتن رابطه تشروع

محاکمه و در یک راه یکصد ضربه شلاق در ملائمت محکوم کرد حکم صادره در مرکز شهر به اجرا درآمد

این دادگاه همچنین فرامرز رحیمی را بجرم عمل لواط با یک پسر بچه ده ساله مفسد فی الارض شناخت و به اعدام محکوم کرد

در ۲۲ ساعت گذشته در شهرهای رشته تبریز، همدان و تهران

۲۹ نفر تیرباران شدند

۷ نفر از محکومین در خیابان جشید تهران اعدام شدند

مرست و چهار ساعت گذشته ۲۹ ان با تمام توزیع و پخش بود مفسد اعلام علیه جمهوری اسلامی ایران ضرب و مرج و قتل و قزرت سلفوزان صکری با کولاف و جنسی روی اسرائیل - و مکتوب و اقبال فرستادن و ایداد افشاش صل لواط و شوری تهران دولت و کوز و اسنهان تیرباران شدند

بدرجه حکم صادره فرسوی باسرای ویژه سلفوز باسواد مشرف سرفستی اینک کشتی ۱۵ نفر شرح زور شوری تهران تیرباران شدند

بقیه در صفحه ۲

از زمانه با یاد ۴۲۴۹۴

طرفداری همجنس بازان سونداز همجنس بازان ایرانی!

استکلام - غیرگزاری فرانس - ایران که بتوان ستون اول دانجمن سوشی برای برابری نخست وزیرم مسئولیت اعدام حقوق همجنس بازان اعلام هجتن بازان ایرانی سبب است کرد که سوند بیند به بعضی خودداری کند

بازان ایرانی که ماعدم تهدید انجمن با اعدام مردانی را میشود پناه بدهد

انجمن در اعلامیه ای که مردان دیگر بوده تمیح کرده روز یکشنبه در استکلام انتشار و از وزیر مهاجرت سوند یافت

از دولت سوند خواسته است از دامن اعتبار ایرانی پناه دهد

تله به امیر استقام سفرچینید

ما نیز بوی سم گاز کرینیک را استشمام کرده ایم!!

خبر کوتاه بود. بدون آنکه شبهه‌ای برانگیزاند. از مرگ مشکوک دو هنرپیشه زن گفتند. بدون آنکه عکس‌العملی را برانگیراند. خبر از قتل فجیع دو زن بود، بدون آنکه...

از زمانی که اجساد روناک صلواتی (۲۶ ساله - اهل سندج) و بیژنه قابلو (۳۰ ساله - اهل بندر انزلی) در تداوم پیگیری و جستجوی مادر روناک برای پیدا کردن دخترش، در کنار تختخواب و در اتاق خواب بیژنه پیدا شد، نزدیک به ۳ ماه می‌گذرد.

روناک و بیژنه ساکن تهران بوده و در سریالهای تلویزیونی بازی می‌کردند.

این دو که از شوهرانشان جدا شده بودند، حق سرپرستی و نگهداری از فرزندانشان را نداشتند و برطبق مطالب مندرج در روزنامه‌ها، با هم رابطه بسیار نزدیکی داشتند و «احتمالاً آن دو به خاطر دوری از فرزندانشان احساس درد مشترکی داشتند». روزنامه‌های داخل کشور از «رابطه بسیار نزدیکی» این دو و دلایل «احتمالی» آن سخن گفتند. ما نیز سوال می‌کنیم: آیا رابطه بیژنه و روناک پیش از روابط «معمول» و «مجازه» بوده که چنین جنگال مرگ به سراغ آنان می‌آید؟

تحقیقات پیرامون این قتل ادامه دارد. گاه از مرگ مشکوک سخن می‌رود، گاه از استشمام گاز کرینیک... به راستی که در ایران انواع «مردن» عادی است و گویا فرار است تمام این صحنه‌سازی‌ها نیز شکی ایجاد نکند.

ما که از آزادی‌های فردی و اجتماعی در تمام ابعاد سیاسی، جنسی، پوشش و... دفاع می‌کنیم، بدون اینکه اطلاع دقیق و مستندی از نوع رابطه این دو زن داشته باشیم، از آنجائیکه نتیجه اعلام شده تحقیقات تاکنونی ضد و نقیض و مشکوک می‌باشد و از آنجائیکه قاضی دادگاه جنائی تهران نیز در تلاش بستن این پرونده تحت عنوان مسمومیت از طریق گاز می‌باشد (در صورتیکه بیژنه و روناک در زمان وقوع «حادثه» در رختخواب نوده و نخوابیده بودند که توسط گاز کرینیک و بطور همزمان غافلگیر شوند!!) قتل این دو زن را چه توسط عوامل مستقیم رژیم در جهت به کرسی نشاندن فرهنگ و اخلاقیات کهنه و ارتجاعی خود و زهرچشم گرفتن از دیگران صورت گرفته باشد و چه توسط قانلی‌بی‌حیره و مواجب‌سیاستهای رژیم هستند، محکوم می‌کنیم و بقیه داریم حقایق دیگری در پشت پرده قتل «ساده» این دو زن که «با یکدیگر روابط بسیار نزدیکی» داشته‌اند نهفته است.

مادامی که جمهوری اسلامی با قوانین نوشته و نانوشته ضد زن خود بر مسند قدرت نشسته است، بدست آوردن آزادی‌های فردی، اجتماعی، جنسی، سیاسی و... امری محال است. مبارزه علیه اخلاقیات و فرهنگ ضد زن حاکم، مبارزه علیه ارکان اصلی حاکمیت جمهوری اسلامی است.

پروژه زنان کانون پناهندگان سیاسی ایرانی - برلین / گروهی از زنان تبعیدی - برلین، ژانویه ۲۰۰۰



سعیده، لزبین، فعال سیاسی-اجتماعی و فمینیست ایرانی مقیم آلمان
در مصاحبه با هومان:

سازمانهای چپ در عرصه اخلاقیات جنسی سازمانهایی سنت شکن نبوده اند

متن گفتگو را در زیر می خوانید:

هومان: با تشکر از اینکه دعوت ما را برای مصاحبه قبول کرده اید، اگر ممکن است خودتان را معرفی کنید.

سعیده: من سعیده هستم، چهل و یک ساله است، روانشناسی خوانده ام و از حدود سه سال پیش به عنوان مشاور روانی و محقق در امور زنان مهاجر همجنسگرا در آلمان، در مرکز زنان همجنسگرای برلین مشغول کار هستم. شغل دوم من کار آموزشی با نوجوانان و جوانان بخصوص دختران مدرسه ای می باشد. در این کار، دانش آموزان یک کلاس که اکثراً بین ۱۹-۱۳ ساله می باشند، به مدت یک هفته به مرکز تعلیمی که من در آن کار می کنم، می آیند و من و همکارانم حول محورهای مورد علاقه شان، با آنها کار می کنیم. این محورها شامل عشق، دوستیهای دوران (نوجوانی)، روابط و مناسبات جنسی، اعتیاد، خشونت، اختلافات با پدر و مادرها، نحوه حل آنها و... می باشند. من از ۱۵ سال پیش در آلمان زندگی می کنم و از این امر در مجموع بسیار راضی هستم. من علاقه زیادی به فلسفه و تاریخ دارم و در یکی دو سال اخیر اوقات فراغتم را به مطالعه در این دو موضوع اختصاص داده ام. بخصوص تاریخ مبارزات زنان در ایران برایم بسیار جالب و آموزنده است. یکی دیگر از سرگرمی های من ترجمه داستانهای کوتاه کودکان و نوجوانان می باشد که یکی دو کار کوچک را هم در این زمینه شروع کرده ام.

ه: به عنوان یک زن لزبین ایرانی، جنبش عمومی زنان ایران را چگونه می بینید و نقاط قوت و ضعف این جنبش کدامها هستند؟

س: من جنبش زنان ایرانی در خارج از کشور را جنبشی متحرک، زنده و رو به جلو می بینم. زنان فعال فمینیست ایرانی طی بخصوص ۱۵ سال اخیر در خارج، نه تنها قدمهای مهمی در مبارزه با سیاستهای سرکوبگرانه و زن ستیز جمهوری اسلامی برداشته اند، بلکه همزمان در عرصه نظری نیز خود را با بسیاری مقالات تئوریک و همچنین بحثهای سیاسی-اجتماعی درگیر کرده اند.

در عمل نیز اینان، به عبارتی، ما زنان فمینیست خارج از کشور در افشاء و ضدیت با سیاستهای ج.ا. در مجموع فعالیتهای زیادی داشته ایم؛ علاوه بر آن، اعضای جنبش، یعنی تک تک زنان در زندگی روزمره خود هم قدمهای عملی و نظری شجاعانه ای در جهت مبارزه با سنتهای جنسی حاکم برداشته اند. اینها چیزهای کمی نیستند؛ بویژه اگر شما به جو سیاسی تبعیدیان

و مهاجرین ایرانی - و همچنین بخشی از چپ های ایران در تبعید- بخصوص تا پنج سال پیش توجه کنید، متوجه می شوید که بعضاً از هیچ جتوسازی و حتی فشار علیه زنان برای محدود کردن فعالیتهای آنان، خودداری نمی کردند. این موضوع بخصوص زمانی برجسته می شد که زنان در زندگی روزانه خود، به شرایط محدودکننده و سرکوبگر و بخصوص به ترمهای حاکم بر روابط جنسی تن در نداده، آنها را در عمل و تئوری مورد سوال قرار می دادند.

ه: آیا جنبش عمومی زنان ایران، بخصوص در خارج از کشور، به خواسته ها و مسائل اجتماعی - حقوقی زنان لزبین هم می پردازد؟ اگر نه، دلیل آن کدام است؟

سعیده: جنبش زنان ایرانی در خارج از کشور، از سه سال پیش، موضوع همجنسگرایی را در دستور کار خود قرار داده است. ما در آلمان، حداقل از ۸-۷ سال پیش با این مسئله درگیریم. برخورد زنان فعال فمینیست در آلمان، در ابتدا برخوردی محافظه کارانه و بیشتر خصوصی بود؛ به این شکل که با مسائل لزبین ها و همینطور موضوع دگرجنسگرایی اجباری کمتر بعنوان یک امر سیاسی-اجتماعی برخورد می کردند، اما در عین حال، دوستان همجنسگرای ایرانی در روابط خصوصی مورد تأیید و حمایت فعالین زنان فمینیست دگرجنسگرا قرار می گرفتند. این قضیه اما در این سه سال اخیر تغییرات زیادی کرده است. امروزه جنبش زنان با این قضیه برخوردی نسبتاً باز دارد. حداقل تا حدی که مسئله در شرایط حاضر مطرح است، برخورد جنبش زنان فعال فمینیست برخوردی باز و مثبت می باشد. ما در مبارزه علیه همجنسگراستیزی احتیاج به کار مشترک همجنسگرایان و دگرجنسگرایان داریم، چرا که همجنسگرایی مسئله تنها خود همجنسگرایان نیست، موضوع، سیاستهای جنسی حاکم است که دامن همجنسگرایان و دگرجنسگرایان را هر کدام به صورتی و شکلی گرفته است؛ بخصوص دامن زنان را. چنین کار مشترکی اما، تاکنون متأسفانه کمتر صورت گرفته است و در این کم کاری نه تنها زنان دگرجنسگرای فعال در جنبش بلکه خود زنان همجنسگرا نیز سهمیند.

ه: در کشورهای غربی ما می بینیم که زنان لزبین علیرغم کار در سازمانهای زنان و تلاش برای تأثیرگذاری و رادیکالیزه کردن آن، اما در تشکلات خاص زنان لزبین و یا در گروههای مشترک با

آنها بسیار هم مفید می‌دانم؛ همین نظر را هم در رابطه با کار مشترک در تشکلات زنان لژیون ایرانی دارم. اما مشکل فعلی ما این است که خیلی پراکنده هستیم. به همین دلیل همدیگر را خوب نمی‌شناسیم و شاید به همین علت اعتماد کافی به هم نداریم و با دقتاً نمی‌دانیم که فعالیت مشترک چه ارمغانی برای ما خواهد داشت؛ یعنی هنوز به ضرورت طرح خواسته‌های خودمان و پافشاری برای تحقق آنها آگاه نیستیم.

ه: گروه هومان سالهاست که اعلام کرده پنجاه درصد صفحات مجله هومان به زنان لژیون ایرانی تعلق دارد با این هدف که لژیونهای ایرانی را به کار بیشتر در مورد مسائل خودشان تشویق و ترغیب کند، حتی موقع انتشار شماره ۱۲ مجله هومان قرار بود نصف صفحات مجله سفید و بدون مطلب چاپ شوند، با این توضیح کوتاه که این صفحات از آن زنان همجسگرای ایرانی هستند. با اینهمه لژیونهای ایرانی کمتر به کار گروهی حداقل در هومان راغب بوده‌اند. دلیل این امر را چه می‌دانید؟

س: همانطور که می‌بینیم و خودتان هم اشاره کردید، زنان همجسگرای ایرانی تا بحال کمتر به فعالیت حول مسئله همجسگرایی پرداخته‌اند. رویهمرفته، در سالهای گذشته، فشارهای گوناگون از یک طرف و ضعف و عدم آگاهی به حقوق فردی از طرف دیگر عوامل عمده‌ای بوده‌اند. وقتی که یک زن همجسگرای ایرانی روی این مسئله که برایش حداقل به شکل عاطفی خیلی هم مهم است، تمرکز نداشته باشد و یا به دلیل فشارهای موجود، همجسگرایی خود را حتی نفی و پاک‌کتمان بکند، نمی‌تواند در مورد آن مطلبی هم بنویسد؛ این دلیل مهمی می‌تواند باشد. دلیل دیگر همانطور که گفتیم ناشی از پراکندگی جغرافیایی ما، عدم شناخت نسبت به همدیگر و نتیجتاً نبود اعتماد متقابل می‌باشد.

ه: با اینهمه علیرغم حضور تعداد بیشتری از زنان لژیون ایرانی در اروپا، اما زنان همجنسخواه ایرانی در آمریکا، بخصوص در غرب آمریکا، فعالیت بیشتری دارند، دلیل عدم تحرک بیشتر لژیونهای ایرانی در اروپا چیست؟

س: من از فعالیت زنان همجسگرای ایرانی در آمریکا متأسفانه خبری ندارم. من دو بار آمریکا بوده‌ام، بار اول حدود ۵ سال پیش در کنفرانس پژوهشهای زنان در لس‌آنجلس، و بار دوم در سال ۹۸ در کنفرانس پژوهشهای زنان در واشنگتن. در هر دوی این کنفرانسها من با چند زن همجسگرای ایرانی آشنا شدم اما متأسفانه درباره فعالیتهای آنان و یا دیگر زنان لژیون ایرانی در آمریکا صحبت زیادی پیش نیامد. اما احساس من این است که در مجموع، زنان همجسگرای ایرانی در اروپا و آمریکا در دو سه سال اخیر به حقوق خود آگاه‌تر و در عرصه مبارزه با خرافات جنسی معمول شجاع‌تر و فعال‌تر شده‌اند.

ه: فدائیان خلق (اکثریت) در بحثهای پیش‌کنگروه‌ای خود، کنگره ششم، هرچند رقیب، اما علناً دفاع از حقوق همجسگرایان را مطرح کرده‌اند و این در نوع خود بی‌سابقه است. با اینهمه

مردان همجسگرا هم فعالیت می‌کنند، این امر در مورد لژیونهای ایرانی کمتر صدق می‌کند و زنان همجسگرای ایرانی به مقدار زیادی و حتی بیشتر از مردان همجسگرا، در فعالیتهای عام اجتماعی درگیرند و کمتر به مشکلات خاص خود می‌پردازند. چرا؟

س: اینکه زنان همجسگرای اروپایی و آمریکایی به فعالیت حول مسئله همجسگرایی بیشتر اهمیت می‌دهند تا زنان همجسگرای ایرانی، می‌تواند دلایل بسیاری داشته باشد، ممکن است یکی از دلایل آن این باشد که لژیونهای غربی در مجموع بهتر یاد گرفته‌اند بگویند «گور پدر مردم و حرفهایشان». شاید به همین جهت در فرهنگ آنها مهم است که به علائق و خواستههای فردی خودشان اهمیت دهند و برای آن بجنگند. و شاید هم ناشی از این باشد که در فرهنگ غربی، فردیت و احترام به احترام به علائق فردی انسانها ریشه‌ای عمیق‌تر دارد تا در فرهنگ ما ایرانیها؛ امری که مبارزه غربیان علیه تابوهای اجتماعی را تسهیل می‌کند. در کنار تمام این احتمالات، اما یک چیز مسلم است و آن اینکه زنان و مردان همجسگرای اروپایی سابقه مبارزاتی صد ساله دارند، که از همان ابتدا مورد حمایت تعداد زیادی از سویال دمکراتها و چپهای اروپا قرار داشته و این چیز کسی نیست. وگرنه من می‌توانم حدس بزنم که همجنسخواهان اروپایی، بخصوص همجسگرایان سیاسی در اروپا نیز در ابتدای حرکت، بیشتر به فعالیتهای عام سیاسی و اجتماعی می‌پرداخته‌اند.

همجنسخواهان ایرانی سابقه مبارزاتی طولانی‌ای ندارند، ما زیر فشارهای شدید اجتماعی و سیاسی قرار داشته و داریم و چپ‌هایمان در حیطه روابط جنسی، عقب‌افتادگیهای زیادی از خود نشان داده و می‌دهند، لذا قادر به مبارزه بر علیه سستهای معمول و عقب‌افتاده در امور جنسی نیستند و نمی‌توانند برای کسب حقوق همجسگرایان ایرانی قدمی بردارند. بسیاری از همجسگرایان سیاسی از ترس طرد شدن توسط دوستان سیاسی هم فکر یا هم‌سازمانشان جرأت علنی کردن همجسگرایی خود را ندارند، حتی اگر در سطح رهبری سازمانی قرار داشته باشند. بسیاری از همجسگرایان ایرانی که افراد فعالی سیاسی هستند، امروزه در مرحله شناخت علائق خود و تلاش برای تجربه کردن این علائق می‌باشند. برای دور هم جمع شدن و مبارزه با عواملی که بر علیه فردیت، خواسته‌ها و احتیاجات ما عمل می‌کنند، ما نیازمند اعتماد به نفس، آگاهی و شجاعت بیشتری هستیم و این خود احتیاج به زمان دارد.

ه: کلاً وضعیت سازماندهی و مبارزات امروزی زنان لژیون ایرانی در چه مرحله‌ای است و آیا فکر می‌کنید که زنان همجسگرای ایرانی باید در گروههای مشترک با مردان همجنسخواه ایرانی کار کنند یا اینکه بایستی سازمانهای خاص خود را داشته باشند؟

س: زنان لژیون ایرانی تا آنجایی که من می‌دانم، سازماندهی خاصی ندارند. بیشتر ماها در چارچوب تشکیلات و سازمانهای زنان ایرانی در تبعید فعال هستیم. من، شخصاً هیچ مشکلی در کار مشترک با مردان همجنسخواه ایرانی یا غیر ایرانی ندارم، بالعکس

سازمانهایی که مواضع اجتماعی-سیاسی رادیکالتوری دارند مثل راه کارگر، حزب کمونیست کارگری و غیره صرفاً از آپارتاید جنسی حرف می‌زنند. نظر شما چیست؟

س.: رویهمرفته سازمانهای سیاسی چپ در زمینه اخلاقیات عقب‌افتاده حاکم بر فرهنگ ما و از جمله اخلاقیات جنسی، سازمانهایی شت‌شکن نبوده‌اند. عقب‌ماندگی و ناآگاهی این سازمانها در این رابطه و همچنین زاویه دید آنها به قدرت، آنان را در مقاطع مختلف به قبول و یا در بهترین حالت به سازشکاری با عقب‌ماندگیهای ذهنی و فرهنگی حاکم وادار کرده است. این سازمانها خیلی کم خودشان را بطور جدی درگیر مسائل اجتماعی و بخصوص فرهنگ سرکوبگر فردستیز حاکم بر جامعه کرده‌اند. تا زمانی که این سازمانها علیه شت مبارزاتی خود قدم جدی برندارند، قادر نخواهند بود بطور قاطع علیه خرافات و عقب‌افتادگیهای ساختاری حاکم بر روابط جنسی جامعه ما هم حرکت مثبتی داشته باشند. من کاری که هومان در سالهای اخیر کرده، یعنی زیر فشار گذاشتن این سازمانها برای تغییر نگرشان به مسائل جنسی را بهترین راه برای گروشد کردن مسئولینی که این سازمانها در این زمینه برعهده دارند، می‌دانم.

ه.: شما کم و بیش با گروه هومان و یا حداقل فعالین هومان در رابطه بوده و هستی؛ چه نظری در مورد فعالیتهای گروه داری، اشکالات و نواقص کار آن کدامها هستند و چرا تا بحال مایل به فعالیت در گروه نبوده‌اید؟

س.: من از بچه‌های هومان، منصور و ساویز را شخصاً می‌شناسم و خیلی هم دوستان دارم، همینطور برای فعالیت آنها علیه همجنسگراستیزی جامعه و همچنین چپ‌های ایرانی ارزش زیادی قائلم؛ بخصوص کارهای نظری و عملی ساویز در این مورد را کارهایی بسیار باارزش ارزیابی می‌کنم. اما آشنایی من با هومان و دو دوست عزیز ساویز و منصور سه-چهار سالی پیش نیست. تا قبل از آن، من فقط نشریه هومان را با علاقه و

کنجکاوی دنبال می‌کردم. علاقمند بودم بینم که افراد این گروه چه کسانی هستند و چه نظرانی دارند. من باوجود اینکه عملاً به عنوان یک زن همجنسگرا در میان دوستان و آشنایان و همچنین رفقای فعال سیاسی و دوستان زنم که در جنبش فمینیستی خارج از کشور فعال هستند، زندگی می‌کردم، اما در موضوع حقوق همجنسگرایان چه در چارچوب برخورد به نرهای جنسی عقب‌افتاده جامعه‌ام و چه در چارچوب دفاع از آزادیهای فردی، از جمله علاقه فردی خودم در روابط عشقی‌ام، فعال نبودم. در آن دوره من در خودم علاقه، توان و حوصله برخورد با جهالت و عقب‌ماندگی‌های ذهنی نیروهای سیاسی در این مورد را نداشتم، به همین دلیل هم نمی‌خواستم به مسئله همجنسگرایی برخوردی بکنم. فکر می‌کنم سه مسئله به من انرژی داد که در مجموع در این چارچوب فعال‌تر شوم؛ مسئله اول و مهمترین آن، کار من در مرکز زنان همجنسگرا در برلین بود. مسئله دوم، آشنایی با منصور و ساویز و فعالیتهای هومان و مسئله سوم فعال شدن برخی از دوستان فمینیست دگرجنسگرا و همجنسگرا در رابطه با موضوع همجنسخواهی بود. حالا برمی‌گردم به سوال شما، من تا آنجا که وقتم اجازه دهد، آماده همکاری با نشریه و همچنین گروه هومان هستم. برای من کار در گروه هومان به دلیل پراکندگی جغرافیایی ما و عدم شناخت کافی از هومان بعنوان یک گروه، کار ساده‌ای نیست؛ اما گروه هومان می‌تواند روی من حساب کند و چنانچه به شکل موردی کاری باشد که از دستم برآید و چارچوبه نظری مرا دربرگیرد، از انجام آن کوتاهی نخواهم کرد.

ه.: با تشکر مجدد از این مصاحبه، اگر مطلب و یا پیامی دارید، بفرمائید.

س.: از شما بخاطر این مصاحبه ممنونم و برای شما و همه دوستان در گروه هومان در فعالیتهای بی‌وقفه‌تان، آرزوی موفقیت و انرژی فراوان دارم.

همجنسگرایان جهان روم را به اشغال خود در می‌آورند

Europride و یا جشن غرور همجنسگرایان، مراسمی است که همه ساله توسط همجنسگرایان اروپائی در یکی از پایتختهای اروپا برگزار می‌شود؛ اما امسال این مراسم برگزار نخواهد شد. در عوض قرار است بجای جشن غرور همجنسگرایان اروپا، جشن غرور همجنسگرایان جهان **Worldpride 2000** از تاریخ اول تا هشتم ماه ژوئیه (برج هفت میلادی) و آنهم در شهر روم ایتالیا برگزار شود. این مراسم که شامل برگزاری تئاتر، کنفرانسهای متنوع، باله، کسرت، جشنهای مختلف و... خواهد بود و روز آخر مراسم طبق معمول شرکت‌کنندگان که طبق حدس و گمانهایی، تعداد آنها به یک میلیون نفر خواهد رسید در خیابانهای شهر کارنوال جشن و پایکوبی برگزار خواهند کرد. وسعت پارکی که برای برگزاری مراسم در نظر گرفته شده، به شصت هزار متر مربع (معادل مساحت هفت زمین فوتبال) می‌رسد. جالب اینکه در همین سال، جهان مسیحیت نیز، دوهزارمین سال تاریخ خود را در روم ایتالیا برگزار خواهد کرد و انتظار می‌رود که تعداد قابل توجهی از مسیحیان سراسر جهان به این منظور به این کشور سرازیر شوند.

سنگ صبور - کشیک تلفنی هومان

مصاحبه با اردشیر مسئول سنگ صبور



بیش از هشت سال از عمر سنگ صبور، کشیک تلفنی گروه هومان در سوئد می‌گذرد. در این مدت کسان زیادی زحمت کشیده، تلفن سنگ صبور را با همه مشکلات گردانده‌اند؛ که لازم است در همین جا از همه این دوستان تشکر شود. نزدیک به دو سال است که اردشیر یک تنه این مسئولیت را برعهده دارد. ساعات کار کشیک همانطور که در اطلاعیه آن گفته می‌شود، روزهای چهارشنبه هر هفته، به مدت دو ساعت می‌باشد. و بقیه اوقات به دستگاه پیامگیر تلفن وصل می‌شود. اردشیر می‌گوید: «قبلاً، هر چهارشنبه کم و بیش کسانی از سوئد تماس می‌گرفتند اما از اوایل سال ۹۹ به اینطرف گویا آوازه سنگ صبور همه جا پیچیده؛ بطوری که نه تنها تماس از سوئد بیشتر شده، بلکه هموطنانی هستند که از دانمارک، هلند، آلمان، انگلستان، فرانسه، آمریکا و حتی ژاپن هم زنگ می‌زنند.»

بیشتر چه مسائلی در این تماسهای تلفنی مطرح می‌شوند؟ او می‌گوید: «می‌شود گفت که همه ما همجنسخواهان ایرانی، چه زن و چه مرد، یکسری مسائل و مشکلات مشابهی داریم که از فرهنگ سنتی جامعه، نقشهای از قبل تعیین شده، ناآگاهی عمومی، و تعصبات خانوادگی ناشی می‌شوند. مثلاً سئوالات بیجای خانواده، دوستان و نزدیکان که چرا ازدواج نمی‌کنیم، و یا ترس و دلهره دائمی از اینکه مبادا خانواده ما متوجه تمایلات همجنسگرایانه ما شده با ما قطع رابطه کند و غیره. عده‌ای هم در پذیرش تمایلات خود جلوتر آمده، در مرحله طرح علنی مسئله با دوستان نزدیک خود هستند اما نگران این موضوعند که اگر دوستانشان واکنش نشان دهند، چه کنند و یا اینکه کجا و از چه راهی می‌شود با یک همجنسگرای ایرانی آشنا شده، زندگی مشترکی را شروع کنند. کسان دیگری هم هستند که در مراحل مختلف پذیرش هویت همجنسخواهانه خود می‌باشند و به نوعی احتیاج به سبک سنگین کردن راه طی شده را احساس می‌کنند. در اینگونه موارد این افراد قبل از هر چیز احتیاج به درددل، بازگویی تجربیات خود، و تقویت اعتماد بنفس برای پیشروی بیشتر در مسیر آشنایی و قبول تمایلات جنسی خود دارند. هر کدام از این افراد با توجه به تجربیات عام زندگی، و همینطور یکسری عوامل درونی و بیرونی، تجربیات متنوعی را بازگو می‌کنند که بسیار شنیدنی و آموزنده می‌باشند. فراموش نباید کرد که هر کدام از همجنسگرایان تا حدود معینی به قول معروف از گنج بیرون می‌آیند؛ و از آنجا که این تصمیمی است کاملاً فردی و قابل احترام، من بجز گوش دادن و گاهگاهی طرح سئوالی، کار دیگری از دستم بر نمی‌آید.»

آیا فقط مردان ایرانی زنگ می‌زنند و یا اینکه زنان هم تماس می‌گیرند؟ «نه، زنان ایرانی هم زنگ می‌زنند اما به نسیی

کتر، علاوه بر زنان افرادی از ملیتهای دیگر که دوست پسر ایرانی دارند و در زندگی مشترک خود ممکن است از نوعی اصطکاک فرهنگی رنج برند هم زنگ می‌زنند. در مورد زنان ایرانی، بیشتر این زنان یا فرزندی همجنسخواه دارند و یا برادری و یا کسی از اقوام بسیار نزدیک. هدف آنها از زنگ زدن بیشتر کسب اطلاعات راجع به پدیده همجنسگرایی است. تصور من این است که این افراد راحت‌تر همجنسگرایی فرزند، برادر و یا قوم نزدیک خود را می‌پذیرند، اما تعصبات اجتماعی و حرفهای اطرافیان، آنها را به نوعی دچار تردید و دودلی می‌کند. اینان با تماس با سنگ صبور، بهترین راه را انتخاب کرده و با کسب اطلاعات درست راحت‌تر می‌توانند در مقابل حرفهای توگوشی اطرافیان بایستند. نمونه‌هایی هم هست که یکی از اقوام نزدیک آنها در نتیجه کشمکش بین تمایلات همجنسخواهی و تعصبات اجتماعی، تاب تحملش تمام شده، دست به خودکشی زده ولی خوشبختانه او را نجات داده‌اند؛ که با مشاوران روانی بیمارستان و یا نزدیکان فرد با ما تماس گرفته، می‌خواهند که در صورت امکان به آنها کمک کنیم. فردی که بنا به عوامل گفته شده دست به خودکشی می‌زند، بنا به تجربه، نسبت به جامعه ایرانی و فرهنگ آن شدت بدبین بوده و در عین حال از آن نوعی ترس و واکنش دارند، لذا از هرچه ایرانی است گریزان. حال هرچند خود من همجنسگرا هستم و این را اعلام و تجربیاتم را با او قسمت می‌کنم، باز جلب اعتماد طرف کار چندان آسانی نیست. موضوع زمانی پیچیده‌تر می‌شود که طرف یک دختر و یا زن لژیون ایرانی باشد.»

آیا افراد و یا طیف‌های دیگری هم هستند که با سنگ صبور

تماس می‌گیرند؟ «بله و آنها دوستانی هستند که با عضوگروههای مختلف سیاسی ایرانی هستند و یا هوادار فعال. این دوستان با وجود داشتن رابطه نسبتاً گسترده با همفکران خود و همینطور جامعه ایرانی و علیرغم مشغولیات اجتماعی-سیاسی بشدت احساس تنهایی درونی می‌کنند؛ و مشکلات آنها اغلب نداشتن دوستی بسیار صمیمی و نزدیک است که همجنسخواهی آنها را بپذیرد، و با برخورد منفعل گروه سیاسی‌شان با موضوع همجنسگرایی، و یا خسته و ملول بودن از ایفای نقش قالبی‌ای که تشکیلات و هم‌زمانشان برای آنها در ذهن خود کاشته‌اند و... در بسیاری موارد هم این افراد اعتراف می‌کنند که «برای ردگم کردن» و یا ارضای اطرافیان، برخلاف میل خود به یک رابطه دگرهمجنسگرایانه تن در داده‌اند که باعث شکنجه روحی، عدم تعادل روانی و زودرنجی آنها گردیده. این افراد همینطور اعتراف می‌کنند که هنوز نتوانسته‌اند بین منافع شخصی-خصوصی

خود و کار و رابطه حزبی-گروهی تعادلی منطقی ایجاد کنند؛ و جالب اینکه این امر را ناشی از تربیت مذهبی مآبانه گروه سیاسی خود می‌دانند اما بریدن از آن را برای خود ناممکن می‌شمارند، به این علت که هر کدام از اینها بهترین سالهای عمر را در راه گروه خود صرف کرده و بریدن از آن نوعی پوچی و خلاء در زندگی‌شان ایجاد می‌کند و...»

فکر نمی‌کنی این افراد در آینده به لویی بسیار مناسبی برای جنبش همجنسگرایان ایرانی در گروههای سیاسی تبدیل شوند؟ «نمی‌دانم، اینها لویی بالقوه خوبی می‌توانند باشند، اما تا آن زمان راهی بسیار طولانی را باید طی کنند. خلاصه اینکه طیف‌های مختلفی با انگیزه‌های متفاوتی تماس می‌گیرند. اغلب مطلق افرادی که زنگ می‌زنند، به سنگ صبور و گروه هومان اظهار لطف فراوان کرده و از اینکه چنین امکانی برای ایرانیان وجود دارد، خوشحالند.

سنگ صبور

کشیک تلفنی گروه هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایران)

برای درددل، مسائل مربوط به جنسیت، اچ.آی.وی، و...

زمان: روزهای چهارشنبه هر هفته از ساعت ۲۰-۲۲

تلفن: ۵۴ ۱۰ ۱۲-۳۱-۴۶+ (سوئد)

سنگ صبور فردیست غیرحرفه‌ای که با رازداری کامل و عملاً و عمدتاً به درددل شما گوش می‌دهد و در صورت لزوم راهنمایی‌هایی خواهد کرد.

ایران - شادمان: امید و اتحاد از پیامهای اصلی ما هستند.

مصاحبه با مسئولین گروه ایران - شادمان

مقدمه: در جنبش جهانی همجنسگرایان چه در عرصه ملی - کشوری و چه در عرصه بین المللی، علائق، دیدگاهها و امیال متفاوتی عمل می کنند. به همین دلیل ما شاهد انواع و اقسام مختلف تشکلات همجنسگرایان در کشورهای مختلف می باشیم. این گروههای گوناگون بدون ادعای رهبری کل همجنسگرایان در عرصه ملی، اما در سطوح مختلف با هم همکاری می کنند، استفاده از پرچم رنگین کمان توسط همجنسگرایان دال بر همین ادعاست. ما همجنسگرایان ایرانی هم از این قاعده مستثنی نیستیم. ده سال پیش هومان بعنوان اولین گروه مدافع حقوق همجنسگرایان ایران زاده شد. در این مدت چندین گروه دیگر با اهداف کم و بیش مشابهی نیز پا گرفته اند. گروههای «حاشا»، «گی ایران»، «خانه دوست» و «ایران - شادمان» از این جمله اند. ما در گروه هومان از ایجاد هر مرکز و یا تشکلی با هدف سازماندهی همجنسگرایان ایرانی استقبال کرده، در حد توان در تقویت آن می کوشیم. در همین راستا مجله هومان با کمال میل به طرح نظرات و پلانهای گروههای مختلف می پردازد. مصاحبه زیر با «ایران - شادمان» کوششی است در همین زمینه.

فعالیتها، نام مستقلی هم برای گروه خود انتخاب کنند. مضافاً اینکه، گروه دیگری در ونکوور (غرب کانادا) خود را قسمتی از هومان معرفی می کرد، اما برداشت ما این است که این افراد، بچه های خیلی فعالی نیستند و نمی شد با آنها کارهای مشترکی را سازماندهی کرد. علاوه بر آن دوری مسافت بین شرق و غرب کانادا مانعی در نزدیکی روحی - فکری ما و آنها عمل کرده و می کند.

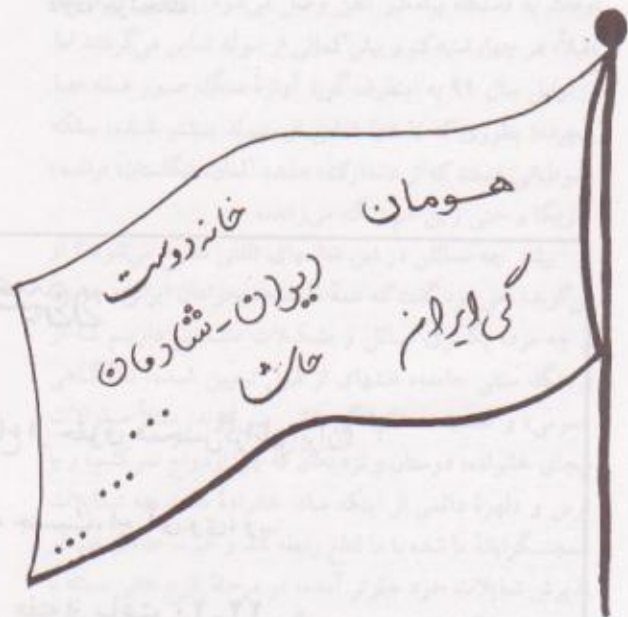
ه: رابطه شما با جامعه ایرانیان مقیم کانادا چگونه و تا بحال چه حمایتی از شما بعمل آمده؟

ا.ش.: در کل می توان گفت که رابطه ایرانیان مقیم اتاوا و مونترال، متأسفانه با ما خیلی دوستانه نبوده و در برخی موارد حتی آن نهادهایی که شعار طرفداری از «جامعه مدنی» سر می دهند، رفتارهایی کاملاً ضد حقوق بشری با ما داشته اند. بعنوان مثال، هنگامی که یکی از نشریات، آگهی شرکت ایران-شادمان در کارنوال غرور همجنسگرایان را درج کرد، مسئول نشریه از طریق نامه، تلفن و فاکس مورد فحش و تهدید بسیاری از افراد و گروهها قرار گرفت؛ همچنین بعضی از افراد ما در بعضی از نهادهای ایسرانسی در شرق کانادا، مورد رفتارهای همجنسگراستیزانه قرار گرفته اند.

البته، از طرفی نیز، تعداد معدودی از ایرانیان اینجا، از هدفهای ما حمایت کرده و حتی همکاریهای نزدیکی با ما داشته اند. گرچه تعداد اینگونه افراد مترقی معدود بوده اما حمایت و کمک آنها برای ما بسیار با ارزش و مهم بوده و هست و از آنان قدر دانی می کنیم.

ه: رابطه شما با گروه هومان چگونه بوده و کلاً خواستار چه نوع رابطه ای با هومان هستید؟

ا.ش.: تقریباً از ابتدای شروع به کار ایران-شادمان، سعی ما این بوده که با هومان رابطه نزدیک داشته باشیم. بعنوان مثال کمی بعد از اعلام موجودیت، ایران-شادمان با شعبه هومان در فلوریدا در تماس نزدیک قرار گرفت و از ساویز شفائی، مسئول هومان - فلوریدا دعوت شد تا در اتاوا و مونترال شب شعر داشته باشند که همینطور نیز شد. بی شک ما خواستار همکاریهای نزدیک با



هومان: لطفاً چگونگی شکل گیری ایران-شادمان و محور فعالیت های آن را برای خوانندگان مجله توضیح دهید.

ایران-شادمان: با سپاس از فرصتی که در اختیار ما گذاشته اید و با سلام به خوانندگان محترم مجله. ایران-شادمان گروهی است که در سال ۱۹۹۸ بطور خودجوش و با همت عده ای از ایرانیان مقیم مونترال که نسبت به همجنسگراستیزی جامعه ایرانیان شهر معترض بودند، بوجود آمد. محور فعالیت های گروه عبارتند از فعالیت های فرهنگی-هنری، مشاوره درمانی و حقوقی و همینطور کار روشنگری در بین ایرانیان شرق کانادا درباره همجنس گرایان و همجنسگرایی.

ه: چه دلایلی باعث شد که شما به فکر تشکیل گروه جدید بیافتید،

درحالی که گروه هومان بعنوان گروه دفاع از حقوق همجنسگرایان ایران، وجود داشت و حتی در کانادا نیز فعال بود؟

ا.ش.: راستش اینکه هومان در شرق کانادا شعبه ای نداشت. اما در یکی دو جلسه بعضی افراد مطرح کردند که ما بعنوان شعبه ای از هومان اعلام موجودیت کنیم، حتی در این مورد با ساویز (مسئول هومان در فلوریدا) هم صحبتی ردوبدل شد. اما نهایتاً افراد گروه مونترال تصمیم گرفتند که با توجه به مستقل بودن

شیکه هومان هستیم و باید اذعان کنیم که تابحال از حمایت‌های فکری و معنوی دوستان در گروه هومان برخوردار بوده‌ایم و امیدواریم که به همین صورت ادامه دهیم.

۵: آیا قصد دارید حوزه فعالیت‌های ایران-شادمان را به دیگر کشورهای محل اقامت ایرانیان گسترش دهید و یا به کانادا اکتفا می‌کنید، چرا؟

ا.ش.: همانطور که در بالا ذکر شد، ایران-شادمان گروهی است که بطور خودجوش و بخاطر تشابه افکار عده‌ای ایرانی در مونترال شکل گرفت. حال اگر گروه دیگری نیز در جایی شکل بگیرد و همزمان از فعالیت‌های گروه ایران-شادمان خرسند باشند، شاید که آنها نیز همین اسم را برای خود انتخاب کنند؛ چنانچه به فاصله چند ماه از شروع فعالیت، ما شاهد شکل‌گیری ایران-شادمان در اتاوا بودیم. خلاصه اینکه، در حال حاضر، به اقتضای امکانات محدود، فعالیت‌های گروه به مونترال و اتاوا، در واقع شرق کانادا، محدود است ولی چنانچه در آینده از امکانات بیشتری برخوردار شویم و علایقی هم در کشورهای دیگر به نوع فعالیت‌های ایران-شادمان به چشم بخورد، باکمال میل از گسترش فعالیت‌های گروه به دیگر کشورها استقبال می‌کنیم.

۵: تا به حال، تا چه اندازه در سازماندهی هم‌جنس‌گرایان ایرانی در (شرق) کانادا موفق بوده‌اید؟ مشکلات شما در این راه کدامها بوده‌اند؟

ا.ش.: گرچه ایران-شادمان گروهی است بسیار جوان، اما تا امروز در راستای اهداف خود موفق بوده. ظرف دو سال گذشته، ایران-شادمان در دو راه‌پیمایی غرور هم‌جنس‌گرایان مونترال فعالانه شرکت داشته و در این رابطه افراد بیشتری را به خود جذب نموده است.

برخی از سایر فعالیت‌های ایران-شادمان از این قرارند:
- داشتن جلسات گفت و شنود مابین افراد گروه

- ایجاد خط تلفنی فارسی برای مشورت، گفت و شنود و با مشاوره‌های درمسانی در رابطه با موضوعات مربوط به همجنس‌خواهی.

- دادن مشورت‌های قانونی در رابطه با اخذ پناهندگی برای هم‌جنس‌گرایان ایرانی و سایر اقلیت‌های قومی مشابه.

- تهیه و پخش بروشورهای اطلاعاتی
- تهیه و چاپ مقالات و اخبار راجع به هم‌جنس‌گرایی و فعالیت‌های گروه.

- برقراری هفت سخنرانی و شب شعر در شهرهای اتاوا و مونترال به زبانهای فارسی و انگلیسی.

- برقراری ارتباط و همکاری با سایر گروه‌های بومی فعال در کانادا از جمله دانشگاه‌های کنکوردیا و کارلتون در شهرهای مونترال و اتاوا.

- از نقاط ضعف ما، همانند گروه‌های مشابه دیگر، میتوان به عدم جذب تعداد مساوی لژیون‌های ایرانی با مردان هم‌جنس‌گرا در گروه اشاره کرد. امیدواریم که در آینده نزدیک بتوانیم سایر لژیون‌های ایرانی مونترال و اتاوا را نیز برای فعالیت‌های اجتماعی جذب کنیم.

۵: ارزیابی شما از جنبش هم‌جنس‌گرایان ایرانی چیست؟ آیا اصولاً در شرایط فعلی ما میتوانیم از جنبش هم‌جنس‌گرایان ایران، صحبت کنیم و یا اینکه فعالیت همه ماها هنوز به یک جنبش تبدیل نشده؟

ا.ش.: ارزیابی ما از جنبش هم‌جنس‌گرایان ایرانی در مجموع مثبت می‌باشد. این جنبش با وجود مشکلات بسیار توانسته است که در کنار جنبش جهانی هم‌جنس‌گرایان فرار بگیرد، و محک و آزمایش خوبی برای وضعیت حقوق بشر در ایران گردد. چرا که امروز با بوجود آمدن جنبش هم‌جنس‌گرایان ایرانی می‌توان میزان پیشرفت و ترقی‌خواهی گروه‌ها و سازمان‌های مختلف ایرانی را با نحوه برخورد آنان با جنبش هم‌جنس‌گرایان سنجید. زیرا هم‌جنس‌گرایی آخرین تابوی جنسی در ایران است و انصافاً می‌توان گفت تنها آن قشر از جامعه ایرانی به معنای واقعی کلمه ترقی‌خواه است که خود را از بیماری هم‌جنس‌گراستیزی رها کرده باشد.

در مورد قسمت دوم سئوالان باید بگوییم که بدون شک می‌توان از «جنبش هم‌جنس‌گرایان ایرانی» سخن گفت. اما بایستی در نظر داشت که این جنبش با هولناکترین موانع مواجه است و طبیعتاً جوان و تازه‌کار است. و نیز این را هم از یاد نبریم که جامعه ایرانی به طور کلی تازه دارد با مسائل جنسی به شکل سیاسی آن آشنا می‌شود. عقب‌ماندگی و آهستگی پیشرفت در وضع آگاهی جنسی در جامعه ایرانی جنبش هم‌جنس‌گرایان ایرانی را با مشکلات دو چندان مواجه می‌کند. اما در عین حال هم بایستی اعتراف کرد که حقیقتاً جنبش هم‌جنس‌گرایان ایرانی به یک جنبش جدی تبدیل شده و این جدیت را می‌توان در حضور هم‌جنس‌گرایان ایرانی در کنفرانسها، میزگردها، سخنرانیها و... در کشورهای مختلف مشاهده کرد. وجود نشریه هومان و چندین شبکه ارتباطی اینترنت، چندین سازمان و گروه هم‌جنس‌گرای ایرانی در اروپا، امریکا و استرالیا خود گواه دیگری است که این جنبش وارد دوران بلوغ خود می‌شود و با بهره‌گیری از پیشرفتهای جدید فکری، علمی و تکنولوژیکی این بلوغ سریع‌تر هم خواهد شد. تعداد افراد کم و میزان کم فعالیتها نباید هم‌جنس‌گرایان ایرانی را ناامید کند. طولانی‌ترین سفرها هم بالاخره بایستی با یک قدم به ظاهر کوچک آغاز شوند. ما هنوز قدمهای اول را برمی‌داریم و مقصد بسیار دور است. ما بایستی به مسافران خستگی‌ناپذیر تبدیل شویم. پیش از هر چیز ما هم‌جنس‌گرایان ایرانی بایستی خودمان را به معنای واقعی بپذیریم و در پی بالا بردن آگاهی‌های جنسی خود نهایت سعی و کوشش را به عمل آوریم. ما بایستی محیط‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جهان را از وضعیت خود آگاه کنیم. بایستی یاران خود را در عرصه جهانی پیدا کنیم. هرگز نباید فراموش کرد که آینده از آن ما است. این آینده هر قدر هم که دور باشد، زمانی به چنگ خواهد آمد. شاید بگوئیم خوشبختی در آینده چه معنایی دارد ما شاید هرگز این آینده را تجربه نکنیم. پس بایستی هم‌زمان با تلاش برای رسیدن به آینده، زمان حاضر را هم به همان آینده تبدیل کنیم. و تبدیل زمانی صورت می‌گیرد که ما اراده کنیم. اراده ما می‌تواند هر چیزی را ممکن کند. در حال حاضر ما بایستی با جنبش بین‌المللی هم‌جنس‌گرایان جهان ارتباط محکمی برقرار سازیم. سعی کنیم از تجارب کشورهای دیگر و از شیوه مبارزاتی آنان یاد بگیریم و از امکانات بین‌المللی استفاده کنیم. سعی کنیم صدای خود را به طور مستمر به گوش تمامی

شرایط امروز، مهم میدانید؟
 ا.ش.: بهترین تاکتیک در جهان امروز همان دیالوگ و بحث و تبادل نظر است. این کار هم از طریق سخنرانی، چاپ مداوم و بی در پی نشریات خاص مربوط به همجنس‌گرایان مثل نشریه «هومان» و غیره صورت می‌گیرد. استفاده از رسانه‌های گروهی ایرانی، مخصوصاً رادیو و شبکه جهانی اینترنت هم بسیار مهم است. اما همه اینها وابسته به این است که همجنس‌گرایان ایرانی با حقوق خود آشنا شوند و راههای دفاع از آن و مبارزه برای آنها را یاد بگیرند. بیش از هر چیز آگاهی جنسی و سیاسی شرط ضروری هر مبارزه‌ای است.

ه: پیام شما برای خوانندگان مجله:

ا.ش.: پیام ما برای همجنس‌گرایان ایرانی این است که به خود افتخار کنند و تحت هیچ شرایطی به شخص، فرد و نهادی اجازه تعدی به حقوق فردی-اجتماعی خود ندهند. میدانیم که زندگی برای همجنس‌گرایان ایرانی در میان دریایی از تعصبات و پیش‌قضاوتها و رفتارهای ناسازگار و ضد انسانی همجنس‌گراستیزان آسان نیست و از این جهت احتمال صدمه رسیدن به روحیات ما کم نیست. بدین رو، همه ما باید یاد بگیریم چگونه از خویشتن و از یکدیگر مواظبت کنیم. در میان ما ممکن است افرادی وجود داشته باشند که کمتر به چگونگی دست‌یافتن به این مهم مطلع باشند. ایران-شادمان بسیار خرسند خواهد شد که هرگونه کمکی را - به هر اندازه - به این دوستان برساند.
 پیام دیگر ما برای خوانندگان همجنس‌گرا این است که اتحاد و همبستگی خود را هرچه بیشتر مستحکم کنند. ما هرگز نباید امید به تغییر وضعیت کنونی را از دست بدهیم. امید و اتحاد از پیامهای اصلی ما هستند.

سازمانهای مدافع حقوق بشر برسانیم. کارهای زیادی پیش روی ما است اما زندگی در جدال و در تلاش معنا می‌یابد. فراموش نکنیم که جنبش جوانان ما نیاز به مراقبت و دلسوزی دارد. هرچه زودتر یاران و همکاران دلسوز خود را در سطح جهانی بایستی پیدا کرد و ارتباط مستمر با آنها برقرار نمود.

ه: نقاط قوت و ضعف جنبش همجنس‌گرایان ایرانی کدامها هستند و چگونه میتوان ضعفهای آنرا برطرف کرد؟

ا.ش.: نقاط قوت جنبش: این جنبش ترقی‌خواه و همگام با جنبش جهانی همجنس‌گرایان است. این جنبش همگام با جنبش زنان، دفاع از حقوق بشر، دفاع از آزادیهای مدنی، دفاع از حقوق کودکان، دفاع از طبیعت و محیط زیست و نیز ضد نژادپرستی و تعصبات دیگر است. این جنبش به دلیل ماهیت همگام ترقی‌خواه‌ترین اقلیت‌های میزبان مهاجرین است. این جنبش از سوی محافل مترقی دفاع از حقوق بشر به رسمیت شناخته شده. این جنبش در میان محافل دانشگاهی ترقی‌خواه مکان مناسبی پیدا کرده است.

از نقاط ضعف ما اینکه این جنبش هنوز تعداد قابل ملاحظه‌ای فعال و نظریه‌پرداز سیاسی حرفه‌ای و تمام وقت خود را بدست نیاورده. اکثر همجنس‌گرایان ایرانی به طور نیمه‌وقت و یا در حاشیه دیگر فعالیتهای خود به فعالیت سیاسی در زمینه رشد جنبش همجنس‌گرایان ایرانی می‌پردازند. رفع شدن این ضعف زمان می‌برد. امید ما این است که نسل جوان همجنس‌گرا بتواند به‌طور حرفه‌ای وارد این جنبش شود و آنرا پایدار و محکم به مکانی برای توسعه آزادی، اندیشه، هنر و انتقاد تبدیل کند.

ه: کدام متد و تاکتیک را برای جنبش همجنس‌گرایان ایران در

ایران - شادمان

جامعه هم جنس‌گرایان، دو جنس‌گرایان، دگرجنس‌شدگان

و دگرجامه‌گان ایرانی مقیم مونترال و اتاوا

آدرس:

GLBT Centre

401 University Centre, Carleton University

1125 Colonel By Drive

Ottawa ONT, K1S 5B6

تلفن: (۶۱۳) ۵۲۰-۳۷۲۳

فاکس: (۶۱۳) ۵۲۰-۳۷۰۴

پست الکترونیکی: Iran-Shademan@hotmail.com

توضیح و پوزش

در شماره ۱۵ مجله هومان مقاله‌ای تحت عنوان «اگر یزد دور است گز نزدیک است» بچاپ رسد که نویسنده آن حسین ترکپور ذکر شده بود. آقای ترکپور، عضو گروه ایران-شادمان به ما اطلاع داده‌اند که این مقاله با همکاری، همفکری و قلم مشترک اعضای گروه ایران-شادمان تحریر شده بود که ما، اشتهاً تنها ایشان را بعنوان نویسنده مقاله ذکر کرده‌ایم. ما از تمامی دوستان در ایران-شادمان بخاطر این اشتباه پوزش میطلبیم.

سایت‌گی ایران

مقالات علمی، ادبی و هنری جالبی در رابطه با همجنسگرایی در ادبیات، هنر و سینمای ایران، همینطور داستانها و نوشته‌های اروتیکی همجنسگرایانه زیادی را نیز شامل می‌شود؛ داستانهایی که تنها ساخته و پرداخته ذهن دست‌اندرکاران گی ایران نیست بلکه خاطرات و سرگذشت واقعی بازدیدکنندگان و طرفداران این وب‌سایت است، امری که کشش مطالعه آنها را دو چندان می‌کند.

سایت‌گی ایران همینطور دارای بقول معروف یک «چات رووم» نیز می‌باشد و یک بخش مربوط به آگهی‌های دوست‌یابی که ایندو طرفداران زیادی حتی در داخل ایران نیز دارند. جالب اینکه این سایت محل برخورد افراد با ملیتهای گوناگون نیز هست؛ از هموطنان ساکن شیراز و مشهد و اصفهان، تبریز و تهران گرفته تا ایرانیان و افغانیهای ساکن اروپا و آمریکا، از همجنسگرایان استرالیایی و چینی و اندونزی گرفته تا مردان آلمانی و فرانسوی و آمریکایی و انگلیسی و...

یکی از دانشجویان همجنسگرای ایرانی که اخیراً بعد از حوادث تیرماه و سرکوب دانشجویان از ایران به غرب آمده و تقاضای پناهندگی کرده، تعریف می‌کند که وب‌سایت گی ایران در بین همجنسخواهان داخل ایران بخصوص آنهایی که به اینترنت دسترسی دارند، بسیار معروف می‌باشد.

ما در گروه هومان برای دوستان دست‌اندرکارگی ایران آرزوی موفقیت می‌کنیم. امیدواریم در شماره آینده فرصتی برای معرفی وب‌سایت «خانه دوست» که توسط زنان لزبین ایرانی اداره می‌شود، داشته باشیم.

آدرس وب‌سایت گی ایران:
<http://www.welcome.to/gayiran>

اگر زمانی دیکتاتورها، با بند و زنجیر و کشیدن حصارهای آهنین، ملت‌ها را سرکوب و او را از جهان آزاد بدور نگه می‌داشتند، اما پیشرفت علم و تکنولوژی، بخصوص در یکی دو دهه اخیر، عرصه را هرچه بیشتر بر این زورگویان حقیر تنگ و تنگ‌تر کرده؛ و چه نعمتی بهتر از این؛ بخصوص برای آن دسته از نیروهای اجتماعی که نه تنها مورد نفرت سرکوبگران حاکمند بلکه آداب و اخلاق سستی حاکم بر ذهنیت مردم هم آنان را بر نمی‌تابد؛ شاید بهمین دلیل است که یکی از آخوندها در ایران از اینترنت بعنوان یک شیطان یاد کرده. اما برای نیروهای اجتماعی سرکوب شده از جمله همجنسگرایان، اینترنت، اگرچه مؤثرترین، اما بهترین و سریعترین وسیله تماس و همینطور امکانی است که بدون دغدغه و فارغ از پلشتی‌های دست‌وپاگیر سنت، می‌تواند با هم رابطه برقرار کرده، مشکل شوند و پیام خود را در اختیار علاقمندان قرار داده و بدینوسیله راه را برای تغییرات اجتماعی لازم هموار کنند.

متأسفانه هرچند که سطح فعالیت همجنسگرایان ایرانی و بکارگیری اینترنت با نیرو و توان بالقوه آنان همخوانی چندانی ندارد؛ اما با اینهمه جای بسی خوشحالی است که عده‌ای از زنان و مردان فعال در این عرصه، با پیگیری و کار مداوم توانسته‌اند توجه بسیاری را به سوی خود جلب کنند. سایت‌گی ایران یکی از اینهاست. حدود چهار سال از تاریخ شروع فعالیت این سایت بر روی اینترنت می‌گذرد و در این مدت گردانندگان آن فعالیت خود را بطور روزافزونی گسترش داده‌اند. طوری که سایت‌گی ایران، امروز یکی از بهترین و مدرنترین سایت‌های ایرانی بر روی اینترنت بوده و توانسته طرفداران زیادی را به سوی خود جلب کند. این سایت شامل دو بخش فارسی و انگلیسی بوده علاوه بر

چند وب‌سایت پیشنهادی برای بازدید

Websites which may be of interest

- هومان: <http://www.homan.cwc.net>
- گی ایران: <http://www.welcom.to/gayiran>
- لزبین‌های ایرانی (خانه دوست): <http://www.geocities.com/khanaeye-doost>
- ایلگا (سازمان جهانی همجنسگرایان): <http://www.ilga.org>
- همجنسگرایان مسلمان: <http://www.al-fatiha.or>
- همجنسگرایان اسرائیل: <http://www.poboxes.com/gayi>
- زنان عرب لزبین: <http://www.bintelnas.com>
- جهاد کوئیر: <http://www.geocities.com/westhollywood/heights/8977>

اینترنت و اچ. آی. وی



اکثراً دقیق و قابل اعتمادند، اما این بدان معنی نیست که همه آنچیزی که اینترنت در اینباره در اختیار ما می‌گذارد را درست دانسته، آن را موبوم اجرا کنیم. به اعتقاد نگارنده، بهترین راه مطمئن این است که خود را به سایت‌های دانشگاهی معتبر، سازمان‌های بهداشت و معالجه و همینطور سایت‌های شرکتهای داروئی محدود کنیم.

اگر کسانی در خارج کامپیوتر شخصی در خانه نداشته باشند، در بسیاری کشورها امکان استفاده از کامپیوترهای کتابخانه‌ها و دیگر مراکز آموزشی وجود دارد. سایت www.thebody.com نوعی میزگرد دارد که متخصصان بیماری ایدز به سئوالات مختلف افراد از نوع تغذیه برای تقویت بدن گرفته تا علائمی که ممکن است در بدن بیمار نمودار شوند، مستقیماً جواب می‌دهند. کتابخانه سایت نامبرده بالغ بر بیست هزار سند درباره اچ. آی. وی، راه‌های سرایت ویروس، چگونگی بهبود کیفیت زندگی روزانه فرد مبتلا و... دارا می‌باشد و از کانال همین سایت می‌توان به سایت مجله POZ نیز راه یافت.

سایت دیگری نیز هست با آدرس www.HIVINFOWEB.com که اطلاعات نسبتاً مفیدی ارائه می‌دهد. این سایت متعلق به Massachusetts Department of Public Health AIDS Bureau می‌باشد. پیشنهاد می‌شود که فعالان در امر مبارزه با ایدز و همینطور کسانی که مایل به آرشبو و جمع‌آوری اطلاعاتی در اینباره هستند، حتماً سری به سایت مربوطه بزنند. در همین سایت انواع سئوالاتی که دیگران مطرح کرده و همینطور جواب سئوالات نیز نوشته شده؛ علاوه بر آن هر کسی می‌تواند سئوال خود را نیز مطرح کند.

سایت www.ALIVEANDWELL.org که در واقع آئرناتیو دیگر سایتها نیز می‌باشد، خود را بعنوان بخشی از جنبش فعالان مبارزه با ایدز معرفی می‌کند. گردانندگان این سایت از پذیرش هرگونه کمکی چه از طرف دولت و چه از طرف شرکتهای داروئی و یا کمپانیهایی که ممکن است «نفعی» در این راه داشته باشند، خودداری می‌کنند. کارکنان پشت این سایت خود اکثراً حامل ویروس اچ. آی. وی بوده و با مشکلات روحی، معنوی و مادی دیگر حاملان ویروس کاملاً آشنا. به همین دلیل از ارائه هرگونه کمکی به متقاضی مضایقه نمی‌کنند؛ از توضیح لغات علمی و پزشکی به زبان ساده گرفته تا راهنمایی‌هایی در مورد تکنیک و فن استفاده بهتر از اینترنت.

عده‌ای اینترنت را به جنگل تشبیه می‌کنند و عده‌ای آن را دریایی از دانش و امکانات می‌دانند و این بستگی دارد به زاویه دید ما و همینطور توان ما در بکارگیری اینترنت و اینکه وقتی کامپیوتر خود را به شبکه وصل می‌کنیم، بدانیم دنبال چه چیزی هستیم و تا حدودی راه یافتن آن را نیز بدانیم.

با اینهمه، بدون شک امروزه اینترنت یکی از بهترین امکانات کسب اطلاعات درباره اچ. آی. وی می‌باشد؛ شبکه‌ای که به سادگی هزاران صفحه از دانش و آخرین اطلاعات را در مقابل جوینده قرار می‌دهد؛ از جمله اطلاعات مربوط به تحقیقات در رابطه با داروهای مختلف، فواید و مضرات این داروها و همینطور امکان مکالمه مستقیم با افراد مبتلا به این ویروس.

متأسفانه در ایران امروز، مردم ما بخصوص مبتلایان به ویروس اچ. آی. وی از هیچگونه امکانی برای استفاده از اطلاعاتی که اینترنت در اختیار ما می‌گذارد، برخوردار نیستند. وسایل ارتباط جمعی داخل کشور نیز، حال بهر علتی، توجهی به موضوع ندارند، و دردآور اینکه صدها مجله و روزنامه ایرانی در خارج کشور، انگار نه انگار، همچنان سر خود را زیر برف نگه داشته، از چاپ مطالب آموزشی راجع به ایدز و بیماریهای ناشی از مقاربت‌های جنسی خودداری می‌کنند و آنگاه دم از مبارزه فرهنگی هم می‌زنند.

بهرحال، یکی از بهترین سایت‌های اینترنت درباره اچ. آی. وی www.AIDSMAP.com می‌باشد. در این سایت هرگونه اطلاعاتی درباره ایدز و ویروس عامل آن یافت می‌شود؛ از اطلاعات داروئی گرفته تا باصطلاح «چات»، محاوره و گفتگو با افرادی که خود حامل ویروس بوده و از داروهای مشابه استفاده می‌کنند و چه بسا از علائم و مضرات جانبی مشابه، ناشی از این داروها در عذابند. این امکان بخصوص برای کسانی که از نظر فیزیکی و روانی بشکلی تنها هستند، بسیار مناسب می‌باشد. بسیاری از سایت‌های مربوط به اچ. آی. وی توسط شرکتهای و کمپانیهای داروئی و یا توسط دانشگاه‌های معتبر اداره می‌شوند که هزینه تحقیقات آنها را کمپانیهای داروسازی بعهده دارند. افرادی که از پشت کامپیوتر این سایتها را می‌گردانند، اغلب افرادی خیره در امر تکنیک و امور مربوط به اینترنت می‌باشند و اطلاعات جامعی از تازه‌ترین اخبار مربوط به نتایج تحقیقات انجام گرفته و داروهای جدید دارند. آنها همچنین اطلاعات جانبی مفیدی همچون راه‌های متنوع تقویت بدن، تغیر و تحولاتی که ممکن است در بدن بیمار ایجاد شود، چگونگی کم کردن اثرات جانبی داروها و... را با کمال میل در اختیار فرد متقاضی قرار می‌دهند. طبق تحقیقات، آن دسته از مبتلایان به اچ. آی. وی که دانش و اطلاعات کافی درباره این ویروس، راه‌های سرایت آن و چگونگی عملکرد آن در سلولهای بدن دارند و همینطور کارکرد سیستم دفاعی بدن و راه‌های تقویت آن را می‌دانند و با کمک ورزش و ویتامینهای مختلف در تقویت دفاعی بدن خود می‌کوشند؛ به نسبت دیگر بیماران ایدز طول عمر بیشتری دارند. البته باید اذعان کرد که هرچند اطلاعات سایت www.AIDS.com و همینطور www.THEBODY.com

دو خبر از فعالیتهای هومان در ژاپن و فرانسه

آنها را به حمایت فعالتری از همجنسخواهان ایرانی فراخواند. در پایان مسئولین «ساکورائی» ضمن پذیرش انتقاد شرکت کنندگان در مورد کم کاری گروه در رابطه با رسیدگی به مسائل و مشکلات پناهندگان همجنسگرا در ژاپن، قول دادند که از این بعد بیشتر به این موضوع خواهند پرداخت.

فرانسه - روز 26 ماه ژوئن 99 در پاریس، در جریان برگزاری جشن غرور همجنسگرایان اروپا در شهر پاریس، فعالان گروه هومان در فرانسه، با همکاری نمایندگان سازمان عفو بین الملل، به افشای دوباره سرکوب همجنسگرایان در ایران دست زده، بار دیگر جامعه بین المللی را به حمایت فعالتر از حقوق همجنسگرایان در ایران فراخواندند. نمایندگان هومان با حمل پلاکارهایی با مضمون: همجنسگرا بودن در ایران مساوی است با به اجرا درآوردن قانون شریعت، شلاق زدن، و مجازات مرگ با سنگسار، به افشای دوباره وضعیت وحشتناک زندگی همجنسخواهان در ایران پرداختند.

ژاپن - روز بیست و یکم ژوئن اسال، نشستی از طرف گروه «ساکورائی» (گروه دفاع از حقوق همجنسگرایان ژاپن)، با شرکت فعالین سازمانهای چپ و کمونیستی ژاپن و اتحادیه دفاع از مهاجرین، در توکیو برگزار شد. هدف این نشست گفتگو حول مسائل و مشکلات همجنسگرایان در ژاپن و وضعیت جنبش همجنسگرایان در عرصه بین المللی بود. در قسمت اول برنامه افرادی با گرایشات متفاوت جنسی، از وضعیت خود، مشکلات دست و پاگیر قوانین ژاپن و مقایسه آن با قوانین کشورهای اروپایی در مورد همجنسگرایان و همینطور ناهنجاریهای فرهنگی جامعه ژاپن توضیحاتی دادند. در قسمت دوم برنامه شیدا عضو گروه هومان، بعد از توضیحاتی با خواندن مقاله «کابوسی بنام جمهوری اسلامی» از شماره 13 مجله هومان و نشان دادن تصاویری از راهپیمایی گروه هومان در استکهلم، و بخش آدرسهای پستی و اینترنت گروه بین شرکت کنندگان و جواب دادن به سئوالات، حاضران در جلسه را با مشکلات فراروی همجنسگرایان در ایران و دیگر کشورهای اسلامی آشنا،

آگهی هومان در نشریه "Vivid" متعلق به گروه متحران جنسیت شناسی در ژاپن

ساکورائی

ساکورائی - این نشریه به ندرت منتشر می شود. این نشریه در ژاپن به نام "HOMAN" ترجمه شده است. در خارج از ایران به نام "Sakurai" شناخته می شود.

شما می دانید که در ایران، همجنسگرا بودن یک جرم است. در حالی که در بسیاری از کشورهای دیگر، این موضوع به رسمیت شناخته شده است. در ایران، همجنسگرا بودن می تواند منجر به زندان، شکنجه و حتی مرگ شود. ما در "Sakurai" سعی داریم تا با آگاهی دادن به شما، این وضعیت را تغییر دهیم.

ما در "Sakurai" سعی داریم تا با آگاهی دادن به شما، این وضعیت را تغییر دهیم. ما می خواهیم تا با شما در مورد حقوق شما صحبت کنیم. ما می خواهیم تا با شما در مورد راه های مبارزه با این وضعیت صحبت کنیم. ما می خواهیم تا با شما در مورد راه های فرار از این وضعیت صحبت کنیم.

HOMAN، یک نشریه است که در ژاپن منتشر می شود. این نشریه به ندرت منتشر می شود. این نشریه در ژاپن به نام "HOMAN" ترجمه شده است. در خارج از ایران به نام "Sakurai" شناخته می شود. ما در "Sakurai" سعی داریم تا با آگاهی دادن به شما، این وضعیت را تغییر دهیم.

ما در "Sakurai" سعی داریم تا با آگاهی دادن به شما، این وضعیت را تغییر دهیم. ما می خواهیم تا با شما در مورد حقوق شما صحبت کنیم. ما می خواهیم تا با شما در مورد راه های مبارزه با این وضعیت صحبت کنیم. ما می خواهیم تا با شما در مورد راه های فرار از این وضعیت صحبت کنیم. ما می خواهیم تا با شما در مورد راه های فرار از این وضعیت صحبت کنیم.

تألیف: رضا...

Homan, Box044, S-100 6P Stockholm, SWEDEN
 e-mail : homan@stocknet.se
 HOMANUK
 104 Elm St, London, WC1N 3XX UK
 e-mail : homan@celcom.net



نشریات و کتابهای رسیده به شعب هومان در کشورهای مختلف

- حضور دوگانه (کتاب شعر) - فرزانه دژی، ناشر: سراینده، چاپ واژه در دانمارک.

P.O. Box 87
2730, Herlev, Denmark.

- آزادی - وابسته به جبهه دموکراتیک ملی ایران - دوره دوم، شماره‌های ۱۷-۲۲.

BM Gonville, London WC1N 3XX, UK.
- گلچین - شماره ۹۸ - اسفند ۱۳۷۸

P.O. Box 572943
Houston, Texas 77257-2943, USA.

- دنا، نشریه سیاسی-فرهنگی-اجتماعی-ادبی، شماره ۱، ۱۳۷۸
Denna, Postfach 101703, 50457 Köln - Germany.

Publications Received:

* IGLHRC, 1360 Mission Street Suite 200,
San Francisco, CA 94103, USA.

* ILGA BULLETIN, International Lesbian &
Gay Association, Issue 1/99
c/o Administrative Office, 81, rue
Marche-au-chabon, B-1000 Brussels, Belgium.

* KI Pukaar, the newsletter of NAZ
Foundation International, issue 25-26
An HIV/AIDS journal with international news
and features.

* Naz Foundation, Paligswick House, 241
King Street, London W6 9LP, U.K.

* Action Alert (Emergency, Response,
Network), Volume VIII, No. 2, 1999.
International Gay And Lesbian Human Rights
Commission.

* A World Between (Poems, Short Stories,
and Essays by Iranian-Americans) Edited by
Persis M. Karim and Mohammad Mehi
Khorrami, George Braziller, Inc., 171 Madison
Avenue, New York, NY 10016, USA.

- راه کارگر (ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران)،
شماره‌های ۱۶۴-۱۶۱.

BP 195, 75563 Paris-Cedex 12-France.

- اتحاد ملی (نشریه جبهه اتحاد ملی و میهنی) شماره ۱۰
P.O.Box 25900, London N18 1WP-UK.

- اتحادکار (ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران)،
شماره‌های ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸ و ۶۹.

Habib K BP162, 94005 Creteil, Cedex France.

- انترناسیونال (نشریه حزب کمونیست کارگری ایران)، شماره
۲۹ و ۳۰.

K.A.K., Box 29065, 10052 Stockholm, Sweden.

- شهرزاد (ویژه هنر و ادبیات، دفتر اول، دوم و سوم)
Siavash Sartipi, Unterweg 12, 60318, Frankfurt
am Main-Germany.

- نبرد خلق (ارگان سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران)،
شماره‌های ۱۷۵-۱۶۹.

Nabard, B.P.20, 91350 Grigny, Cedex, France.

- گزارش (نشریه شورای دفاع از مبارزات خلق‌های ایران)،
شماره ۱۵.

"RAT", Postfach 10, 1095 Wien, Austria.

- طرحی نو (شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران)،
شماره‌های ۳۷-۲۹.

Tarhi no, Postfach 1402, 55004 Mainz,
Germany.

- میراث ایران (فصلنامه فرهنگی-ادبی-تاریخی-
غیرسیاسی-غیرمذهبی) شماره‌های ۱۵ و ۱۴.

Persian Heritage Inc., 110 Passaic Ave.,
Passaic, NJ 07055 USA.

- پیام زن (نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان) شماره ۵۰
RAWA, P.O.Box 374, Quatta, Pakistan.

- پیوند (نشریه کانون سیاسی-فرهنگی پیوند)، شماره‌های
۲۵-۱۹.

Peyvand, Kronenburg Singel 251, 6831 Gh
Arnhem, The Netherlands.

- حقیقت (ارگان اتحادیه کمونیست‌های ایران - سربداران)، شماره
۳۰.

BM Box 8561, London WC1N 3XX, U.K.

- فمینیسم پناهگاه بنیادگرایی کمونیستی (پیمان نعمتی، دانشگاه
یورک، کانادا).

P.O.Box 795 78, Weston, Ont. M9N 3W9,
Canada.

HOMAN AROUND THE WORLD

France. On 26th June 1999, Homan-France and Amnesty International exposed the continued persecution of homosexuality and homosexuals in Iran.

Japan. On 21 June 1999, Shida participated in the meeting of Sakoorai group in Tokyo, Japan, where she provided information about the activities of Homan worldwide.

U.S.A. Homan-Los Angeles has moved its monthly meetings to the Gay and Lesbian Center at the Village in Los Angeles. Meetings are held every second Sunday of the month from 5.30pm to 7.30pm at the Village, and now even have women (please notice the plural) at their events and meetings. Homan member, Parandeh, was interviewed for the "Feminist Magazine" program of Los Angeles' alternative radio station, KPFK f.m. 90.7, in February. She spoke of Homan's activities and the plight of Iranian homosexuals, with a particular focus on Iranian lesbians, bisexual and transgender women.

Homan-LA continues to hold social events for the Iranian queer community in Southern California. The Group held a Shab-e Yalda (Winter Solstice) gathering on December 21, where good food, poetry and the company of old and new members of its thriving community were shared. Members attended the much advertised soccer match between the U.S. and Iran on January 16 and held their world famous Noruz party on March 18. The Group hopes to be represented at the Millennium March on Washington 2000 at the end of April.

Sang-e Saboor

Support line in Sweden

Phone no +46- 31- 12 10 54

Line open Wednesday evening 20.00-22.00, answering machine at other times. Speak to a sympathetic, non-professional advisor for information, or about any problem(s) you may have regarding homosexuality, HIV/AIDS etc.

IQC

Iranian Queer Collective

- Monthly meetings, second Sunday of each month.
- Holding public lectures in Farsi and English.
- Farsi-speaking gay-line.
- Counselling on legal cases in terms of discrimination based on sexual orientation.

GLBT Centre,

401 University Centre,

Carleton University, 1125 Colonel By Drive,

Ottawa ON, K1S 5B6.

'phone: (613)520-3723

e-mail: iran-shademan@hotmail.com

HOMAN - Los Angeles holds monthly meetings in Los Angeles on second Sunday of every month from 5:30 to 7:30. To attend a meeting or join our other activities, please contact HOMAN LA at 323-937-4397 or e-mail homan-la@geocities.com. Homan-LA also hopes to create an archive of stories of persecution of homosexuals in Iran to help future asylum seekers and to maintain a record of experiences of homosexuals in Iran. If you have or know of a case that could be added to this archive, please contact Homan-LA.

Please join us as we continue to have our presence felt in the largest Iranian community outside of Iran.

I don't want to appease our cultural glorification of martyrdom when I speak about the need for visibility of women who have innumerable stories to tell. I recognize that for people who have survived so much, or are simply happy to be one step removed from the hazards of our culture's blindness and disregard for humanity of women, being visible may not be a priority. In Iranian culture, as in the rest of the world, it is easier to pass as a straight man. The challenges that the hierarchies of gender and sexuality impose on Iranian queers, added to every hostile word and act that members of ethnic and religious minority communities have survived, are indicators of the types of experiences queer women may have lived through. Considering these factors, I can understand the absence, in the public arena, of Iranian queer women, though I don't condone the silence.

I also don't want to be an apologist for those who abandon activism and the essential political participation that is at the heart of any inclusive process. I am reflecting on the conditions of my community. I know well that every story left untold diminishes the chances of approval for the next asylum case. I know that every right not preserved and fought for, becomes fodder for those who wish to destroy us and our communities. I know that every time any one of us declines to identify with belonging to this beleaguered yet thriving community, no matter how justified our silence, we cave to the cultural traditions and political and social institutions that aim to silence, publicly whip and annihilate us. So I

celebrate the friendships and belonging that I have found through my Iranian queer community, particularly the women who share of themselves so selflessly, but I know that loving my community is not enough. Beyond the challenges and joys of personal connections and friendships there must be a strong foundation for a community. I appeal to us to participate in Homan, become activists, in whatever small or big way possible, so perhaps life can be a bit easier for those who have to follow in our footsteps and claim a place and a voice. We have to be present, visible and heard so that we cannot be denied and so we can tell our own stories, without borrowing the language of strangers and succumbing to misrepresentations.

Notes:

I know that many reject the term "queer" that I am using here, for a variety of reasons. A feminist perspective argues that the lumping of gay men and lesbians and transgender people in the term queer dismisses class and gender hierarchies that separate the status of women from men in most societies. I leave the term "queer" at that and warn you that I use it in this piece interchangeably with gay, lesbian, bi, and transgender.

Farzaneh Milani. *Veils and Words: The Emerging Voices of Iranian Women Writers*. (Syracuse: Syracuse University Press, 1992), 201.

Evelyn Blackwood and Saskia Wieringa. *Female Desires: Same Sex Relations and Transgender Practices Across Cultures*. (New York: Columbia University Press, 1999), 15.



don't have a place to belong. I don't sense that politics of the queer community around us is inclusive enough to offer any deep affinity where in turn we would be empowered as a group or as individuals. We all know that the patriarchal traditions and constructs of Iranian culture, even here in exile, are at best uncomfortable with our presence, just as the larger Iranian community is unaware of the multiplicities of our choices and desires.

Writing about the persistent silence of Iranian women in general some years ago, Farzaneh Milani elaborated on the historical and cultural absence of self-disclosure and self-representation among Iranian women, noting that "in a culture that idealizes feminine silence and restraint, not many women can or will opt for breaking the silence. Most will not name the formerly unnamed, move beyond the accepted paradigms of female self-representation." I cannot go more deeply into this topic here without losing track of the issue at hand, but clearly, it is not simple for Iranian women to name themselves as queer within an Iranian milieu - it is not for me. As queers and despite our many cultural transgressions, we are still tied to the traditions that have repeatedly taught us to be invisible and silent. Few of us choose to overcome this silence while at the same time facing the challenges of living a life that is at best an alternative to anything that anyone taught us to expect. But I think more than anything, many of us defy the challenges of naming our identity to self-preserve against the consequences of naming "the formerly unnamed," at a time when we have finally come to our own.

Many think that it is a simple act of self-affirmation to name one's queerness in public, but the process is much more complex than coming out. I found the following elaboration in *Female Desires*, one of the

handful of works done about queer women in non-western cultures, particularly helpful. "The adoption of an identity, a process that may involve enormous suffering and defiance, always implies the closing off of other options. In this way an identity gets a fixed character that, once adopted, does not change easily, blurring even for the individuals themselves any distinction between possible innate propensities (that, once expressed, are labeled in certain way), one's sexual behavior, and the social category into which one has been slotted." So perhaps we choose to resist the words and definitions that are simplistic representations, and often painfully inadequate, in expressing who we are. Many of us have had so few opportunities accessible to us that the closing of any options would amount to a grave loss. It is hard enough to place ourselves as Iranian women living in hostile environments in the west or east - or is it harder being queer anywhere?

The process and the difficulties of naming our identity often contradicts our needs as members of multiple communities. The life we live will at some point require that we be visible and claim a voice, even if it is in the privacy of a conversation with a friend or a family member. We must do this for ourselves and for the future generations. We must, because we have a legacy that needs to be mapped and honored. I am astonished time and again, hearing stories of Iranian queer women and their struggles and monumental accomplishments in the face of life's switchbacks. Almost every conversation with Iranian queer women somehow points to the many webs that have had to be untangled for so many, particularly among Iranian ethnic and religious minorities, before we could even have a sense of any control or say about our own selves. So, we are yet to speak our truths and our stories as a community!

Where the Girls Should Be!

By Parandeh

In the pages of Homan we have gradually and painstakingly tried to place and name the Iranian queer women. This piece is an effort to reflect, from my perspective, on issues facing Iranian queers, particularly women. I hope that saying some words about Iranian lesbians, bisexual and transgender women will help create a discussion to address the repeatedly asked questions about our absence from the pages of Homan magazine, meeting spaces of the group and social gatherings of the community. Obviously, our presence, or lack thereof, is linked to the politics of who we are.

Before I delve into issues facing Iranian queer's public profile, I need to say a few words about the language we use for these types of discussions. When writing about gender and sexuality it is challenging to separate the "western" concepts that offer a language for sexual identity, from the imperial discourse that has often denied or compromised our - "the others" - selfhood. Yet we need to use what language is available to us to give voice to the complexities of gender, sexuality and queerness in the Iranian community. Doing so here I recognize the limits of identities imposed on us by western constructs of gender and sexuality as there is very little written or said about non-western lesbians, bisexual and transgender women in general.

Iranian lesbians, bisexual and transgender women are absent, not only in the past, but in the present. The dilemma is not limited to struggles with cultures of patriarchy and religious chauvinism in Iran and in the west, but the absence and lack of knowledge about our foremothers and role models who could

have otherwise shown us the paths they traveled. Just as I can't speak for all queer women, none of us can single handedly express and explore the complexities that our lives represent, nor can we celebrate and grow and change, if we are not present, heard and seen, touching our pasts.

In *Homan 15*, Dr. Parvaneh Zia spoke with affection of her work with gay Iranians. Her words somehow betrayed that she did not mean to speak of women when taking liberty with using the term gay (hamjensgara). When asked about working with Iranian lesbians in psychotherapy, she indicated that women tend to hide, not seek help and not face struggles of coming out publicly, and that they tend to come out later in life than men. I still recall that sense of emptiness -- the bottom-falling-out-of-my-stomach-feeling-- that I felt when I first read those words. Somehow my experience and the stories that I have heard from many Iranian queer women did not match this description, though I think I understood her perception. Nevertheless, I felt the familiar suffocation that I often feel in encountering the world that offers me no space. Iranian women live their sexuality in private spheres. Nothing new about that. But we are talking about women loving women and our presence is only as invisible as the society's unwillingness to take notice of us. But why is it that there isn't much more that Dr. Zia and others can say about this community? I had to wonder why we are not there -- here -- in the pages of our own magazine.

I honestly don't know where they are -- the Iranian queer women -- though there are many of us here in California. I know that their presence in my life has been invaluable and life affirming, in a way that no other group of people could be - but collectively we

Lumpur or PO Box 50760 Kuala Lumpur. In contrast, the gay scene in Singapore which thrives as a vibrant sub-culture, remains largely unrepresented by any official organization. Singapore prides itself as the more cosmopolitan sister of its closest neighbour, Malaysia, and has a predominantly Chinese population. Its counterpart to Pink Triangle called Action For Aids (AFA), represents itself strictly as an Aids organisation and has restricted its gay-friendly activities to organising parties in the name of Aids prevention and education. The organisation explicitly distances itself from gays as a community, and much of the work has

been left to a small and now underground, unofficial club called PLU (People Like Us), who used to hold monthly discussions and support meetings at a local arts centre and even ran monthly newsletters. PLU managed to reach out to local gays in a way that AFA chose not to, but their impressive efforts were largely curtailed as the result of a failed attempt to have their group registered as an association. With official government rejection of PLU's application, their public activities were obliged to cease and PLU now inhabits the e-mail list Signal and their newly re-launched website

www.geocities.com/WestHollywood/3878/.



World Pride in Rome 2000

This year there is no Europride Festival. Instead there will be Worldpride in Rome from 1st to 8th July, 2000. It is the first time that GLBT from all over the World will come together. The Festival will take place in a park covering 60,000m². One wonders what the Pope will say when even Christians from all over the World will also come to Rome this year to celebrate the 2000th anniversary of the birth of Christ.



Out in South - East Asia

By Stuart Lo

Malaysia is probably the only Muslim country in the world where the word "sodomy" has become daily usage, thanks to the notoriety of the never-ending series of cases against former Deputy Prime Minister Anwar Ibrahim. Newspapers shamelessly splash the word across national headlines, and it has been made the butt of many local political jokes (no pun intended).

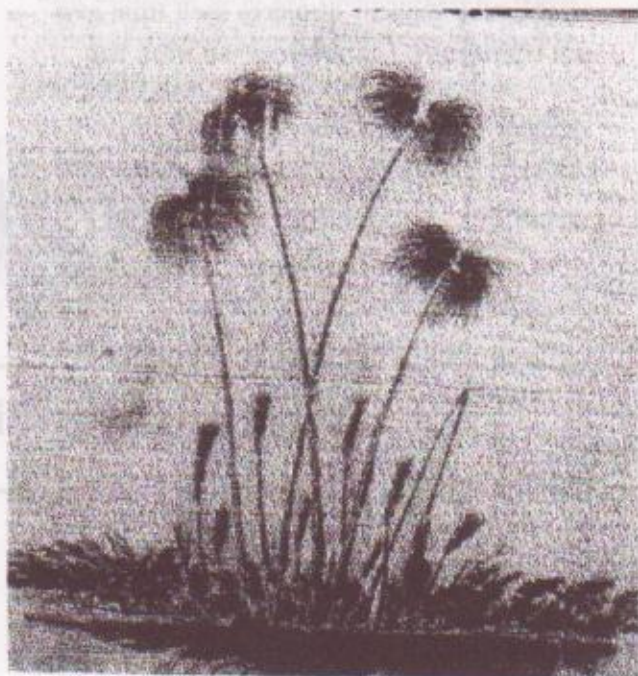
The one most hurt by this unfortunate turn in Malaysian politics has been the country's gay and transvestite community, who had 'till recently enjoyed a relatively relaxed atmosphere of tolerance and a reasonable amount of freedom - if the number of freely - operating saunas, clubs and dance parties is any testimony - as long as the social rule of discretion and low - visibility was adhered to.

This is the principle by which the Malaysian non-government Organisation Pink Triangle operates. It chooses to work within the system without making too many ripples, but already has made much headway in AIDS assistance and education in the country, an area in which it takes a prominent lead.

The organisation's implicit primary agenda remains, although the administration still treads very gingerly when it comes to publicity. Pink Triangle organises a number of events for the local MSM community, and offers support and counselling. It puts out a regular newsletter and also has facilities at its headquarters for meetings and discussions. The people running the organisation were wary of giving out too much information to the press and had stood back from the recent ruckus raised by International human rights organisations about the sodomy law in Malaysia.

A spokesperson said that external pressure and international spotlighting was just the sort of thing that would do more harm than good

to the local GLBT community, and any progress has to be made slowly and not with confrontation, but with reasoning and earning of respect. Some of the other non-government organisations in the country, as well as members of the gay community, are somewhat critical of Pink Triangle's position.



However, recent events in the political scene in Malaysia have shown that Pink Triangle's reservations are justified, and they continue to steer the treacherous path around Malaysian politics.

It is hopeful that they will eventually reach their destination; already it is encouraging that members of the organization have held meetings with the country's Imams and religious leaders to discuss GLBT issues, and the results are said to be encouraging. Pink Triangle is located at 7C-1, 1st Floor, Jalan Ipoh Kecil, off Jln Raja Laut, 50350 Kuala

questions and issues Muslims must face, a task to which some queer Muslims have already devoted themselves.

Some would argue - as I do - that it is possible to be a good Muslim and a gay person, that there is no inherent contradiction between the two. Islam is only hurting itself when it shames and silences its gay sons and lesbian daughters, when it refuses to deal with the question of sexuality, when it relies on interpretations handed down hundreds of years ago to answer challenges posed by today's world.

Words, words and more words.

Sometimes the simplest are the best, like 'love', and 'truth', and 'goodness'. The love for another person, to be truthful, to be good, to turn away from deceit and dishonesty, to honour the feelings and yearnings of one's heart - how is it possible these things can be construed as evil when, of course, they are not? And how is that so many queers, Muslim and otherwise, can be rendered so uncertain?

The whole concept of 'jihad' was born from a verse in the Qur'an which gave Muslims the right to fight when their access to 'holy places' - mosques and places of prayer - was denied. Ironically enough, queer Muslims find their access to 'holy places' denied by often well-intentioned Muslims who shun, shame and silence them, and oftentimes drive them from homes and communities, refusing them the right to be spiritual people. In this sense,

the queer Muslim has the right to declare 'jihad', to demand access to the holy places, to question mullahs and scholars who promote oppression against them and who encourage the Muslim faithful to shame and silence them. A Muslim cannot remain silent in the face of injustice, especially when that injustice involves brothers and sisters in Islam. By the same token, queer Muslims must wage the true jihad with themselves, struggling to do good, to be good, to achieve consistency between the inner and the outer man.

Jesus, considered one of Islam's holiest prophets, had it exactly right: "God is love."

- Sulayman X is the founder of Queer Jihad, a web site devoted to the needs of queer Muslims. He lives in Asia where he works as a journalist for a major newspaper.

* *

For additional reading and research:

Web sites:

- Queer Jihad:

www.geocities.com/westhollywood/heights/8977

- Born Eunuchs: www.well.com/~aquarius

- Al-Fatiha: www.al-fatiha.org

Books:

'What the Bible really says about homosexuality' by Danial Helminiak

'The Good Book' by Peter Gomes

'Anything' by John Shelby Spong, an episcopal bishop

'Sex, Longing and Not Belonging' by Badruddin Khan

'Islamic Homosexualities' and 'Sexuality and Eroticism Among Muslim Males'.

The Fourth Queer World Festival asks for participation

The fourth Queer World Festival will take place in Berlin, Germany from the 1st to 10th December, 2001. The organisers expect that attendance will be far greater than the Gay/Lesbian Berlin Exhibiton in 1997. The themes will be: Opening Gala - World Aids Day, Queer World, Breaking the Silence, Conference on GLBT culture, Human Rights Forum, On Stage (theatre, music, dance, etc.), Queer Future? And much more. At this festival the organisers hope to spotlight the situation for GLBT in countries where they are persecuted or killed.

For more information visit <http://www.members.tripod.com/QueerWorld2001/index.htm>

e-mail: queerworld2001@web.de

disadvantaged, the small, the fragile, that they honour one's parents and kin and family ties, that Muslims unite in one brotherhood of submission to Allah?

In tale after tale, Muhammad is depicted as a man of compassion and fairness, a man who sacrificed greatly on behalf of the poor, who lived simply and gave most of his wealth away, who was ever sensitive and attentive to all of the peoples under his care.

Where, then, does this virulent homophobia of today's Muslim come from? How does it square with Islam's stated values of justice and compassion? If the Muslim models his life on that of the Prophet, where is the compassion, the care for the disadvantaged, the concern for the suffering? Where are the Muslim voices of outrage at the way some of their number are treated by the ignorant and misguided? Since when has Islam become a religion where certain segments within it can be killed with impunity, can be shamed and silenced and burdened with unimaginable guilt and self-hatred?

It's a matter of words, of what they mean, of what we think they mean, of what they were meant to mean.

Muslims will say this homophobia is justified, that the destruction of Sodom indicates Allah's disgust with homosexuals, that Muhammad's injunctions to "kill them wherever you find them" should be taken seriously.

However, many Muslims - myself included - question the value and authenticity of many of the sayings attributed to Muhammad. Would this man of great spiritual stature and compassion and widely-recognised leadership skills advocate the killing of certain groups of people? Would any genuine spiritual person - Jesus, Buddha, Ghandi - advocate such killings?

It is well known that many of these sayings

were fabricated for one reason or another. One of the mail compilers is said to have collected three million of such sayings, only to accept 7,000 as being valid. Further, these efforts, at collecting the sayings of Muhammad were not undertaken until at least 200 years after his death. Trying to reconstruct what someone said 200 years ago is, of course, fraught with peril. The story of Sodom presents the next problem.

A few things seem clear, and are generally accepted as fact by the Muslim world: the people of Sodom were either homosexual, or heterosexual men experimenting with homosexuality - "Do you leave off your natural affection for women to pursue your lust for men?" as the Qur'an asks. Homosexuals don't have a natural affection for women, so it would seem likely that something else was going on. The people of Sodom were also known to be bandits and thieves and rapists - of straight men and young boys - who did not honour the hospitality laws of their society.

Was it, then, their sexuality or their behaviour that was condemned in the Qur'an? Rapists, thieves, banditry - are these not enough reasons to arouse Divine wrath? The conclusion seems obvious, yet many otherwise pious, educated Muslims look at the story of Sodom as being nothing more than a condemnation of homosexuality, and some even assume - incredibly - that homosexuality leads to rape, theft and banditry, and that all queer folks are involved with these things. Needless to say, experience has shown otherwise.

Will today's Islamic scholars and linguistic experts take a second look at Sodom and begin to educate the public as to what the Qur'an really says, rather than what the man on the street assumes it says? Is not an accurate understanding of the Qur'an essential to modern man? These and more are

turns to look back and is destroyed.

This story has been interpreted by Muslims as a blanket condemnation of homosexuality. But we come back to the problem of words, of what they convey, and what they are meant to convey, and of how they often fail in these tasks.

There are, in the language of the Eskimos, many words for "snow" - dozens and dozens, in fact. In English, we have one. The shades of meaning are lost to us since snow isn't much part of our daily lives, not the way it is to those who live with it day in and day out throughout most of the year.

Likewise, there are many words in certain languages for "homosexual". In English, we have perhaps three: homosexual, gay, queer, with lesbian denoting female homosexuality. We also have words for transvestite and transgendered, and not much more. But other languages - like Arabic, the language of the Qur'an - have a wider variety to choose from. An Arabic scholar would know, for example, the difference between a "gay man" and a "straight man who enjoys raping young boys". It's this latter category that many references to homosexual activity are most likely meant to condemn, not the former. Raping young boys was a favourite pastime in many cultures, and the Arabs were no different. Rape was also employed as a way to humiliate men defeated in battle.

There was, for example, an Arabic word to denote men who were not "complete men" - they had no sexual attraction to women. It was customary during the time of the Prophet Muhammad for such "men" to spend time with women, to be employed as their servants. They were not to be included in the segregation of the sexes since they were not interested sexually in women and thus posed no danger to their virtue. In fact, on one occasion, when such a young "man" began to show interest in

the beauty of a certain woman, the Prophet ordered that he separate himself from women because of the uncertainty over his true sexuality.

Christians have begun to confront this problem of words and cultural understandings. Biblical research has turned up a similar fondness for raping boys and straight men in Roman culture, which St. Paul rightly condemned in some of his Epistles. That those condemnations are now used to condemn homosexuality reflects ignorance of the society in which St. Paul lived and not necessarily any divine outrage over two men who love each other and want to express their love physically.

Islam has many stated values that seem to have been forgotten when it comes to the Islamic treatment of queer peoples, treatment which can involve physical punishments like whippings or jail sentences, or the more likely treatment of silencing, shaming, or shunning. The Qur'an is filled with impassioned pleas for justice, fairness, honesty, forthrightness, caring for widows and orphans and the disadvantaged, honesty in one's business dealings, paying a fair wage, creating just societies that value the contributions of each member. Men and women are equal in the eyes of Allah, the Qur'an says. And one cannot be truly Muslim until one does for his brother what he would do for himself, or so Muhammad is supposed to have said.

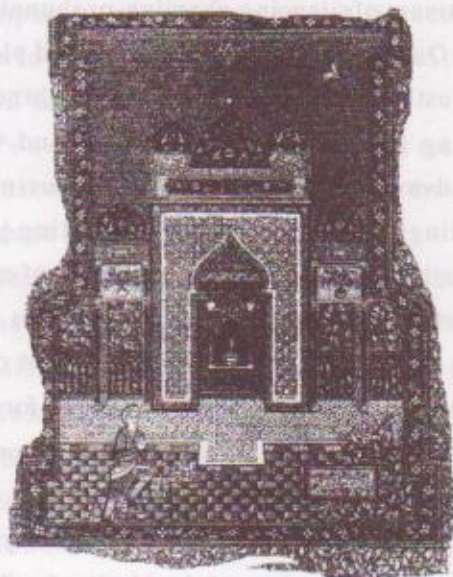
Do these stated values apply only to heterosexual members of the Muslim family? One is touched, when reading the Qur'an, by the numerous times Muslims are urged to care properly for widows and orphans. Muhammad himself was an orphan, and one can safely conclude the experience coloured his life - an orphan in a society such as his could find life harsh indeed. Is it any wonder he so often demanded his followers care for the

Waging a Queer Jihad

Sulayman X¹

When I founded a website devoted to the needs of queer Muslims I called it 'Queer Jihad', believing the meaning would be quite self-evident. It was not. While provoking outrage in the Muslim community for using a sacred term in a profane way, it was also greeted with genuine puzzlement by many queer Muslims who didn't see the connection, or saw other meanings and shades of meanings not necessarily there - the most humorous being the image of queer folks taking up scimitars and ransacking villages.

It was a lesson about words, about what they mean, and what we think they mean, and what they do mean. 'Jihad' is a word easy to misunderstand. It does indeed mean a 'holy war', but only in the sense of spiritual warfare



with oneself. The task of any Muslim is to wage this Jihad with one's lower, baser instincts, to struggle to do good, to be good, to live what the mouth preaches, to achieve some consistency between the inner and outer man. That's Jihad. Only in a narrow, highly technical sense does it mean a physical confrontation between disputing parties, and

in that situation it can only be waged in self-defense.

The funny thing about words is that they are so often not up to the task of conveying the truth of things. Pictures can get painted with them, an idea shared, a small glimpse offered of the reality - but no more. Extreme care must be taken with them, and it must be understood that words are only symbols, a means to an end, and not an end in themselves.

These punishments are based on words supposedly spoken by the Prophet Muhammad, words such as "homosexuals should be killed wherever you find them" or "effeminate men and masculine women should be driven from your homes".

Such sayings, known as hadith, carry great weight in Muslim circles and along with the Qur'an form the basis of Islamic law. Thus one reads of the Taleban, in Afghanistan, putting homosexuals to death by bulldozing brick walls on top of them. And too, one comes across the peculiar Islamic notion that one cannot be a 'gay Muslim', that to be gay is so contrary to Islam as to put one outside the realm of Islam altogether.

Islam bases its condemnation of homosexuals on both what the Prophet is supposed to have said, and the Qur'anic version of the story of Sodom and Gomorrah involving the prophet Lot and the destruction of Sodom (the Qur'an does not mention Gomorrah).

The story will sound familiar: two angels visit Lot and warn him that the city is about to be destroyed; the people of Sodom show up on Lot's doorstep demanding he turn over the visitors so that they might, presumably, rape or molest them; Lot refuses, chastising them for 'leaving off their natural affection for women and approaching men with lust'; the city is destroyed while Lot escapes; his wife

to write poems that would last through the centuries ahead, inspiring not only his Persian countrymen, but men and women in faraway lands who generally described themselves as dumb-struck with awe at the insight and beauty his words conveyed.

But Rumi missed Shams terribly. He discovered that his friend had gone to Damascus, and begged that he return. When they became reunited for a second time, the legends say, they fell at each other's feet so that "no one knew who was lover and who the beloved."

Though both men were married (Shams married a young girl who'd been sheltered in Rumi's home) their relationship became so intense with its celebrations of mystic communication-that jealousies-as once before-erupted.

One night-in their room-on December 5, 1248, as they embraced with communicative fervor, Shams went to the back door where he'd heard a knock. He never returned to that room where his beloved waited, and, tragically, was never seen again.

It is believed that Shams was murdered by a jealous rival. Rumi, overcome by intense grief, went searching in Syria for his friend. His entire world, it seemed, had disappeared with his great love.

In Damascus, however, he came to a realization that became encapsulated in a single verse. Readers who have lost their lovers in other circumstances may well-understand what Rumi meant when he said:

"Why should I seek? I am the same as he.

His essence speaks through me.

I have been looking for myself.

Thus did the union of these two men take place. Translator Barks calls the illumination Rumi experienced in Damascus *fana*, or "annihilation in the Friend." In the wake of



this annihilation, Rumi called a collection of his many poems *The Works of Shams of Tabriz*.

A second great love entered Rumi's life, a goldsmith, Saladin Zarkub. Rumi then addressed his poetry to this man with a tender intensity.

But Saladin died too and Rumi took a third lover, Husam, claiming that he understood the "secret order" of the *Mathnawi* which Rumi's translator calls "that great work that shifts so fantastically from theory to folklore, to jokes, to ecstatic poetry."

All six volumes of that work were dedicated to Husam, with whom he lived until December 17, 1273. It was on that day that Rumi passed into the eternal realms.

1- Jack Nichols is Senior Editor at *Gay Today*

www.gaytoday.badpuppy.com

and is the author of *The Gay Agenda: Talking Back to the Fundamentalists* (Prometheus Books)

Suggested reading: *The Essential Rumi*, translations by Coleman Barks with John Moyne, Harper San Francisco, 1996, paperbck, 310 pages, \$12.

Rumi: Persia's Great Mystic Poet

By Jack Nichols¹

The world's great mystic poets have indeed been a select bunch. Many, if not true-blue homosexuals, were at least homoerotics or homophiles. It's hard to say exactly where the great Persian poet, Rumi, fits onto such gay-male scales, but it's certain, at least, he loved - passionately - a particular man - a man who inspired most of his greatest poetic work from start to finish.

Rumi clothed devotion to God, as did his father, in sensuous language, making references to every day events and celebrating fleshly beauty. Present-day scholars are often shocked by the references that flowed like rivers from his uninhibited pen.

Rumi was born (September 30, 1207) in Balkh, now part of Afghanistan, but in those years a part of the Persian Empire. In 1215, when a child, his family whisked him off to Turkey, in flight from Mongol armies that had invaded their home region. The poet's new home-in those days-was called Roman Anatolia, thus inspiring the young mystic singer's chosen name, Rumi.

In some respects, perhaps, Rumi followed in the footsteps of his father, Bahauddin (Light of the Faith) Walad, a mystic too, but also a jurist and a theologian. Upon this elder's death, Rumi became a sheikh, instructing a learning community of dervishes.

Such dervishes were much given to ecstatic experiences, mind-states in which they attained what they believed to be absolute personal union with God, a concept that remains heretical in many Islamic and Christian circles.

Life for the young Rumi was typical for religious scholars in his time, and consisted of helping the poor, spending hours in focused

meditation, and teaching the rudiments of mystical spirituality to aspiring students.

But in 1244, a wandering dervish, the legendary mystic, Shams of Tabriz, entered Rumi's never-to-be-the-same existence. Shams, it is said, had crossed and re-crossed the Persian Empire seeking Allah's help in the finding a friend who might be able to "endure" his companionship.

After traveling afar a voice came to Shams in a vision asking him what he was willing to give up in return if he were granted the companionship of such a friend. "My head," he replied.

The voice sent him thereafter to the town where Rumi resided. The two men united, the legends tell, after it was clear to each that neither would cease their journeying toward the divine by assuming it found in its entirety. One taste of the divine seemed, for most mystics, sufficient. But for both Rumi and Shams, "the way was always unfolding." They became inseparable.

Coleman Barks, translator (with ineffable grace) of the great Persian poet's works, writes:

"Their Friendship is one of the mysteries. They spent months together without any human needs, transported into a region of pure conversation."

This relationship, according to Barks, "caused difficulties in the religious community" Other men, to whom Rumi had been close, felt neglected. In the midst of such controversies, Shams suddenly disappeared, leaving as unexpectedly as he'd arrived.

Following this first departure, it is believed, Rumi's transformation into an artist-mystic began. He sang with gusto, danced in the realm of the spirits, and began

FROM THE EDITOR

Ten Years ago, a handful of brave, likeminded people formed HOMAN (the group to defend the rights of Iranian gays/lesbians), to rise opinion in favour of Iranian GLBT. Despite many obstacles, especially where a Muslim country like Iran is concerned, HOMAN has managed to continue



publishing its bi-lingual magazine. It has drawn attention to the plight of those in Iran who are homosexual, has established branches in different countries, created a network of Iranian GLBT world-wide, has encouraged and also been the inspiration for other Iranians to create their own groups to meet their own personal and local needs. Closer contacts have also been developed with the international GLBT movement.

From the beginning HOMAN started a campaign against homophobia among Iranian society in exile, has written a great many articles about homosexuality in the Persian press and encouraged others to do so and so on. All these would not be possible without your support. Yes, when we look back on a decade, we feel proud of what we have achieved, yet there is much more to do. Iran is still not a safe place for GLBT. Islamic Penal Law continues to be in force, consequently many have still to leave their native country and seek asylum in the West.

We have no other choice that continue our work, but much harder. In order to continue with its campaign, HOMAN needs your support and help, both practical and financial. It is entirely dependent on the generosity of volunteers and supporters.

Nassim



night, speaks about his work, issues, concerns and dilemmas that are brought to Homan's phone line.

● **An Interview with IQC (Iranian Queer Collective) in Canada**

This group is mostly concerned with local issues and deals with the current prejudice and homophobia rooted in the Iranian community of eastern Canada. In this interview it talks mainly about IQC activity, its relationship with Homan and Iranians GLBT movement, its strategy and tactics. For more information about IQC please see the IQC ad.

- Readers' Letters

● **Homosexuality is not a choice, it is not a disease, it is a part of Life.**

The author reflects on years that he spent in heterosexual relationships without acknowledging his own (homo) sexual identity respecting the people he was with. He hopes that his reflections will allow others to be open to facing their sexuality.

ACTIVISM and ACTIVITIES

● **Worldpride in Rome 2000** - This year, celebrating PRIDE worldwide, Worldpride will be held from first to 8th of July, 2000 in Rome, Italy.

● **Gayiran Website**

Homan welcomes Gayiran website. The site offers chatroom resources and has a Persian and English section.

● **Internet and HIV**

A brief report with some example of the ways in which the internet can provide access to information, educational materials and support about HIV and AIDS.

Books & Periodicals received by Homan.

New AIDS Clinics in Iran

The incidence of HIV and AIDS is growing rapidly in Iran due to the authorities' neglect of the issue. The problem has attained such proportions that it cannot be ignored any longer. According to Dr. Bahman-e Yeganeh, Director of a Committee, within the Ministry of Health, for combating AIDS, 110 clinics for counselling and treating HIV and AIDS patients have been established all over the Country. He added that 3,000,000 leaflets have been printed about HIV/AIDS and how to protect oneself, and that there are 1,804 AIDS patients in Iran at the present time and about 20,000 HIV affected patients. However, it is suspected that the true figures are much higher.

At a recent conference in England, Dr. Mino Moharez, Specialist AIDS Consultant in Iran said that Iran's gaols are centres of the spread of AIDS because of the sharing of needles by drug abusers.

lived. Though this emotional struggle with various aspects of his identity was expressed in his many writings, he lived a bourgeois life with unfulfilled sexual desires.

● **The Culture of Homosexual Hero in Literary History**, By Nassim

● **"Shahrzad" An Innovation among Iranian Publications** By Younes Khorasani

At the International Book Fair of 1998 in Frankfurt, the first issue of bi-annual publication Shahrzad was introduced. The publication seeks to bring to the Persian language the discourse of modernity and eroticism in western literature. The editor is Siavash Sartipie. The second issue of Shahrzad was published last fall. Homan welcomes Shahrzad and encourages contributions to the magazine that address homosexuality.

- **Story**

● **A few pages from "Oranges are not the only fruits"**, by Jeanette Winterston, translated by Behjat Rezaei, who has already written two books about lesbian life in Iran.

- **Poetry**

● **Documentation of persecution and execution of homosexuals in Iran during the twenty plus years of Islamic government's rule in Iran.**

Some of these documents are from Iranian newspapers following the Islamic revolution. Other documents were smuggled out of Iran by Iranian homosexuals in recent years. These include an announcement by Iranian activist women in Germany in connection with the death of two female actors in Iran last winter. The actors who were both divorced were living together and according to news reports the possible cause of their murder was their homosexual relationship.

- **Reports and Interviews**

● **A Report from the First Conference of Homosexual Muslims**

In May of 1999, the first international conference of Muslim homosexuals was held in New York City under the auspices of Al-Fatiha Foundation. The goals of the conference were to bring an end to the sense of isolation and rejection that may exist among Muslims who struggle with their homosexuality, and to begin a dialogue about emotional and spiritual dilemmas that Muslim homosexuals face. The organization has started several chapters in the U.S. and Canada and expects to form new groups in several countries around the world with large Muslim populations. The second conference of the group will be held in London, 26-29 May 2000.

● **An interview with an Iranian Lesbian in Germany**

Saideh, an out Iranian lesbian and social activist living in Berlin speaks in this interview about the feminist movement among Iranian women. She speaks about the frequent involvement of Iranian lesbians in various social and political causes while they tend to shy away from activism on issues of lesbian rights. Saideh expresses support for Homan's work and believes that the group as a whole is making important positive steps forward for Iranian gays and lesbians.

● **An Interview with Ardeshire**

For over eight years, sang-e saboor, the support phone line of Homan in Sweden has provided support and a lifeline for callers who seek advice and information on homosexuality, sexual identity, depression and HIV. In this interview, Ardeshir who is on call for "sang-e saboor" each Wednesday

Contents of the Persian Language Section

Prepared by Parandeh

- Notes from The Editor - Nassim

- Homan News

- Articles

● **Identity and Political Strategy**, By Payman Vahab-Zadeh

The author marks Homan's upcoming tenth anniversary by reflecting on the political, cultural and social status of Iranian queers. He explores the duality of politics of homosexuality within the Iranian community which has been central to Homan's mission. By giving voice to Iranian homosexuals Homan has become a movement with a particular political agenda. At the same time, given the political culture of Iran, Homan's mere presence renders it "political," and any step taken by the group is a part of its political identity and strategy. Vahab-Zadeh points to the absence of any recognition or discussion of rights and support for Iranian queers even among the most "progressive" and pro-democracy opposition groups. He reminds us of the diminished status of homosexuals under the Islamic government. He is also quick to point out that activism of homosexual is reflective of the political culture of each society and at the same time tied to the larger, pluralistic culture of homosexual/queer community.

● **A Brief Escape to Sexual Desires and Homosexuality**, By Nader

This article was first published several years ago in Uppsala, Sweden, in "Baztab" publication. With permission from our friend Nader, we have made some revisions in the article for publication in Homan 16.

The author elaborates on the idea of sexuality, examining emotional boundaries of belonging and desire.

● **A view of Lesbian Feminism**, By Ty Jalal

Ty Jalal the author of this article is a Muslim lesbian social activist and has begun the e-mail network of "Iman" which provides networking and contact among Muslim lesbians and bisexual women. The author has sketched a history of the lesbian feminist movement in the west and explores the various conflicts and obstacles that movement faces in its various historical cycles. The author reminds us of the contributions of the lesbian feminist movement to the larger women's movement. She believes that for lesbians personal is always political. She can be contacted via e-mail: owner-iman@queernet.com.

- Literature

● **Thomas Mann's Frustrated Sexuality**, By A. Falakhoni

The author explores Mann's writings for clues that reveal his many male friendships that reflected Mann's homosexual tendencies. Mann seems to have inherited his love of beauty and the arts from his Argentine mother and his conservatism from his aristocratic German father. This combination influenced Mann's inability to live an openly homosexual lifestyle that so many of his contemporaries

ENGLISH CONTENTS

4. ● Contents of the Persian Language Section

by Parandeh

7. ● From the Editor

By Nassim

8. ● Rumi: Persia's Great Mystic Poet

By Jack Nichols

10. ● The Law in practice

11. ● Waging a Queer Jihad

By Solayman X

15. ● Out in South - East Asia

By Stuart Lo

17. ● Where the Girls Should Be!

By Parandeh

20. ● Homan Around the World

HOMAN-UK is operated by volunteers, who freely give their time. Its overhead expenses are financed by the generosity of its benefactors. If you would like to help with our work, or contribute to HOMAN-UK's funds, please write to:

HOMAN-UK
BM BOX 7826
LONDON WC1N 3XX
UNITED KINGDOM.

HOMAN-UK gratefully acknowledges receipt of the following Donations during 1999:

- Friedensgasse - Diakonische Kommunitat (Switzerland) £ 200.00
- Sohrab-e A. (Japan) 7000 Japanese Yen
- Samuel P. (UK) £ 5.00
- P.B. (UK) £ 5.00

HOMAN MAGAZINE

A Publication of Homan with Persian and English Sections

First published 1991

No. 16 - Spring 2000

Editor of this issue: Nassim, with thanks to other contributors

- * Homan is published on an irregular basis.
- * All rights reserved. Copyright 2000 Homan Publications.
- * Articles from the magazine may be reproduced provided that the source is acknowledged.
- * Contributions must be accompanied by the full name and address of the author.
- * Confidentiality or use of pseudonyms may be requested.
- * Homan reserves to itself the right to publish, edit or reject materials.
- * Material forwarded to Homan for publication automatically becomes the property of the Homan archives, and is not returned to the sender.

Financial contributions to Homan may be made to: Homan P.O. Box 3444, S-103 69, Stockholm, Sweden. Postgiro: 635 2630-5fd or may be directed to any local Chapter.

Subscription rates for four issues, including postage is SKr.135 within Europ, SKr.170 outside Europe. It is suggested that you contact your local Chapter if possible:

HOMAN-UK, BM Box 7826, London WC1N 3XX, United Kingdom.

HOMAN, PO Box 2879, N-0608, Oslo, Norway.

HOMAN-LA, PO Box 480691, Los Angeles, CA. 90048, USA.

HOMAN-FL, P.O. Box 4431, Winter Park, FL 32793, USA.

HOMAN, c/o Hien & Fiete, Pulverteich 21, 20 099, Hamburg, Germany.

HOMAN Homepage: <http://www.homan.cwc.net>

HOMAN E-mail: homan@rocketmail.com

Cover photograph: A HOMAN activist at a Gay Demonstration in Paris, 1999.

هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس گرایان ایران)

HOMAN

HOMAN THE GROUP TO DEFEND THE
RIGHTS OF IRANIAN GAYS AND LESBIANS

First Published 1991



No. 16 - Spring 2000

